دانش

بهار ۱۳۶۴ - ۱۴۰۵

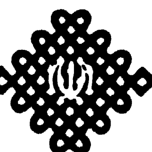
دوره ۱ - شماره ۱

فصلنامه رایزنی فرهنگی جمهوری اسلامی ایران - اسلام آباد

مدیر مسئول : رایزن فرهنگی جمهوری اسلامی ایران

مدیر مجله : سید عارف نوشاهی

مشاور افتخاری : دکتر سید علی رضا نقوی



فهرست مطالب

بسم الله الرحمن الرحیم

نقش اول

ساکنان شبه قاره ـ خصوصاً بخشی از آن که اینک پاکستان نامیده می شود ـ از دیرباز پیوند های نزدیک و استواری با همسایگان و همنژادان ایرانی خود داشته اند که در پیشرفت فرهنگ و تمدن هر دو منطقه نقشی مهم ایفا کرده است . آنچه این پیوندها را تداوم و استمرار می بخشیده ، مبادلات فرهنگی بوده است و مهاجرت های هر یک از دو طرف به قلمرو دیگری . سابقهٔ این مهاجرت ها و مبادلات به روزگاران بسیار کهن می رسد و نمونه های آن پیش از دورهٔ اسلامی :

○ مهاجرت بازماندگان دودمان هائی که بر ایران حکومت می کرده اند به هند پس از شکست خوردن از حریفان . و این جریانی است که در مقطع های مختلف تاریخ تکرار می شود .

○ آوردن کتاب کلیله و دمنه و بازی شطرنج از هند به ایران و بردن بازی نرد از ایران به هند .

○ راه یافتن مبلغان برهمائی به ایران .

○ رواج آئین بودا ـ از ادیان هندی ـ خصوصاً در شمال شرقی

○ایران . گذشته از تأثیر آن بر مذاهب بومی همچون مانویگری و .

با این همه ، پس از ظهور اسلام است که روابط و مهاجرت ها و مبادلات به گونه ای چشمگیر در می آید ، تا جائی که بعضاً احساس می کنیم بر هر دو منطقه فرهنگ و تمدن واحدی حکومت می کند با یک روح و یک کالبد ـ روح اسلامی و کالبد فارسی .

هر چند مردم شبه قاره قدرت نظامی و سیاسی اسلام را در چهرهٔ فاتحان تازی و ترک (محمد بن قاسم ، محمود غزنوی و . . .) مشاهده کردند اما بُعدِ فرهنگی و معنوی این آئین پاک را ایرانیان به ایشان نشان دادند و بیشتر مبلغان اسلام و آموزشگران معارف اسلامی در این مرز و بوم ایرانی و ایرانی نژاد بودند یا دست پروردهٔ ایرانیان و پیرو سنت و طریقت آنان و از آن جمله :

○ **خواجه معین الدین حسن سجزی که در سجستان (زادگاه رستم قهرمان افسانه ای ایران) به جهان آمد و پس از نیل به مقامات عالمی علمی و روحانی رهسپار هند گردید و در آنجا مسجد ها و مدرسه ها بنا کرد و به تبلیغ و تدریس مبانی اسلامی همت گماشت و شاگردان بسیار از حوزهٔ تعلیم و تربیت او برخاستند که در شبه قاره** به رهبری دینی رسیدند و خدمات ارجمند کردند . وی ملیون ها از بت پرستان را به راه توحید آورد و دین اسلام را در غرب و شمال هند رواج داد ، مکتب صوفیانهٔ او پس از قرن ها هنوز برجاست و علاوه بر نفوذ در مکتب های دیگر ، پیروان رسمی آن نیز بسیارند و قریب یک چهارم از تمام مسلمانان متصوف که در شبه قاره هستند بدان منسوبند . خواجه معین الدین در اجمیر هند درگذشت و مسلمانان آن دیار بارگاه باشکوهی برایش بنا کردند که پس از هشتصد سال برسرپا است و از زیارتگاه های درجهٔ یک مسلمانان هند محسوب می شود و هر سال ـ خصوصاً در ایام سالگرد وفات خواجه ـ صد ها هزار از مسلمانان و حتی هندوهای شبه قاره برای زیارت بدانجا می روند و مراسم و اجتماعاتی برای تجلیل از وی برپا می کنند . شهریاران مسلمانی که قرن های متوالی برهند حکومت کرده اند نیز ارادت بسیار به خواجه داشته اند و هر کدام یادگاری از خود در آستانه

و مزار او گذاشته اند و بزرگ ترین ایشان (اکبر) از پایتخت خود در آگره پیاده به زیارت قبر وی رفت .

اکثریت قریب به اتفاق آثار منظوم و منثوری که پیروان طریقت خواجه از آغاز تا یک قـــرن پیش پدید آورده اند به فارسی است و در داخل مقبرهٔ وی و رواق ها و ایوان آن نیز اشعار بسیاری به این زبان وجـود دارد و این ها همه اصلیت ایرانی او و نقش عنصر فارسی در تکوین مکتب وی را در خاطره ها زنده می نماید .

○ میر سید علی همدانی . از وطن خود ایران به هند رفت و ضمن ســـال هــا اقامت در آنجا با کمک هفتصد سید و درویش و هنر مند و صنعتگر ایرانی کــه همــراه برده بود ، از راه های گونا گون به اشاعهٔ تمدن و فرهنگ اسلامی ـ ایرانی پرداخت .

با آموزش دادن هزاران شاگـرد که هر کدام به نوبهٔ خود استاد شدند ، با تربیت واعظان و مبلغان و ایجاد تشکیلات مجهزی برای تبلیغ ، با پیروزی هائی که در مناظره با پیشوایان ادیان غیراسلامی به دست آورد، با اجرای طرح های عمرانی و رفاهی متعدد (حفر چاه های آب ، ســاخــتن راه هــا ، بنای مــدرسه ها و خانقاه ها و مسجد ها ، تأسیس کتابخانه و . . .) که به تشویق یا زیر نظر او انجــام گرفت ، با ترویج هــنر ها و صنایع ایران (قالیبافی ، ابریشم بافی ، سنگتراشی ، معماری و . . .) و احیای هنرهای بومی کشمیر از قبیل شـــالبافی ، با رونق بخشیدن به بازار ادبیات و شعر و نثر فارسی ، با نگارش و نشر ده ها کتاب و رســـالـه در موضوعات مختلف دینی و اخلاقی که غالباً به فارسی است و نسخه های خطی متعددی از آنها در شبه قاره مــوجــود است و پاره ای از آنها جزء کتب درسی منطقه بوده و بعضی هم به زبان های محلی ترجمه شده است و . . .

با اقـدامات سید صدها هزار از هندوان به اســلام گرویدند و برخی چنان شیفتهٔ اسلام شدند کــه معابد دوران نامسلمانی شان را با دست خــود تبدیل به مساجد کردند و نفوذ سید در منطقه به جائی رسید که حــکام و امیران و پادشاهان حلقهٔ ارادتش را در گوش کرده نهایت احترام را در حــق وی معمول می داشتند . یکی از سلاطین کشمیر حتی پیش از ورود سید به این خطه با او بیعت کرد ـ به وساطت نمایندهٔ وی ـ و برادرش نیز که بعدها به سلطنت رسید به دستور سید جامهٔ خانوادگی خود را به لباس رایج درمیان مسلمانان بدل کرد و خود با مادرش هر روز به مجلس وعظ سید حاضر می شد . سید با لحنی قاطع و آمــرانه کــه از نوشته هایش نیز پید است قدرتمندان را ارشــاد و راهنمــائی و گمهگاه توبیخ میکرد و جنگ خونینی را کــه مــیان فرمانروای کشمیر با فرمانروای پنجاب و دهلی جریان داشت متوقف و روابط بسیار حسنه ای درمیانه برقرار کرد .

حرمت سید در شبه قاره پس از مرگ او کاهش نیافت و با این که در شهری بس دور از این سامان به خاک رفت پادشاه کشمیر دو تخته سنگ بسیار بزرگ از مــرمر کــه مختصر احوال و مناقب سید بر آن حک شده بود برپشت دو پیــل فرستاد تا نزدیک مزارش نصب کنند . چنانکه خانقاه سید در کشمیر از اماکن مقدسه ای گردید که نه تنها مسلمانان هند بلکه هندوان نیز آن را حرمت می نهند زیرا خدمات متنوع سید در نظر آنان هم درخور احــترام است . بر روی دیوار و بالای محراب و در قسمت های مختلف این مسجد و خانقاه ، اشعار فارسی متعددی به چشم می خورد که همچون اشعار و نوشته های فراوان سید به فارسی ، یاد آور اصلیت ایرانی او است . هــر ســال در ایام سالگــرد وفــات سید ، کشمیریان به یادبود او مــراسم و

اجتماعاتی بریـا و از وی تجلیل می نمایند، و قایق رانان رود های کشمیر هرگاه از پارو زدن خسـته مـی شـوند از روح بزرگ او استمداد می کنند و فریاد ,,یا شاه همدان „ بر می دارند .

پسر سید علی ، سید محمد همدانی هم بیست سـالی راه پدر را در ترویج و نشر اسلام در شبه قاره دنبال و خـدمات بسیار کرد .

موفقیت سـید علی و یارانش در اشاعهٔ فرهنگ و تمدن اسلامی ایرانی در شبه قاره خصوصاً در ناحیهٔ کشمیر چندان بود که کشمیر را ,,ایران صغیر „ و سید را ,,حواری کشمیر „ لقب دادند و اقبال طـراح ,,کشور مستقل برای مسلمانان شبه قاره „ در این باره گفت :

سیـد السـادات سـالار عجم — دست او معمـار تقـدیر امـم
تاغـزالی درس الله هو گـرفت — ذکـر و فکـر از دودمان او گرفت
سیّـد آن کشـور مینـو نظیـر — میر و درویش و سـلاطین را مشیر
جمله را آن شاه دریا آستین — داد علم و صنعت وتهذیب و دین
آفـرید آن مـرد ایران صغیـر — باهنـر های غـریب و دلپذیـر
یک نگاه او کشاید صـدگره — خیز و تیرش را به دل راهی بده



فعالیت ها و اقدامات این دو بزرگ (خواجه معین الدین حسن سجزی و میر سید علی همدانی) و ده ها وصدها ایرانی دیگر در شبه قاره موجب گردید که در این منطقه ، فرهنگ و تمدن اسلامی کاملاً رنگ و بوی و طعم ایرانی بگیرد و زبان فارسی به صورت زبان رسمی و زبان علم و ادب ، و دین و عرفان ، و سیاست و تجـارت و صنعت و . . . در آید و همان اهمیتی را بیابد کـه زبان عـربی در ایران ـ بلکه بیشتر ـ تاجـائی کـه می بینیم نقش این زبان در تاریخ اسلامی شبه قاره از هر زبان دیگری ـ اعم از محلی یا خارجی زیاد تر است و از

سوئی نیز دِینی را که این زبان و فرهنگ و ادب آن به نویسندگان و عارفان و محققان و دانشـوران و شاعـران و شهریاران و شاهزادگان و امیران و وزیران و صوبه داران و دیگر بزرگان هند دارد چندان کمتر از دِین آن به همتایان ایرانی آنان نیست و یک نگاه به میراث فرهنگی عظیمی که بهری از آن تا روزگار ما مانده این دعوی را مسلم می دارد و روشن می کند که مسلمانان شبه قاره در برابر آنچه از ایرانیان گرفتند خدمات شایسته و فراوانی به فرهنگ و تمدن ایران کردند که در حفظ و ترقی آن نقش اساسی و تعیین کننده داشته است و از آن میان

الف ـ پناه دادن به کثیری از فضلا و بزرگان ایران که هنگام هجوم مغول و تیمور و در دورهٔ صفویه و در ماجرای حملهٔ محمود و اشرف افغان و موارد دیگر ناگزیر به جلای وطن شدند .

ب ـ پدید آوردن آثار بسیار به فارسی در زمینه های علمی و ادبی و دینی و تاریخی و اجتماعی و عـرفانی و اخلاقی و هنری وغیره که بر رویهم ـ به لحاظ کمیت ـ از آنچـه در ایران پدید آمد کمتر نیست و در پاره ای از زمینه ها بیشتر هم هست و باکیفیت برتر . چراکه مثلاً اهتمام به جمع لغـات فارسی ، وتحقیق در فقه اللغهٔ آن ، و تدوین فرهنگنامه ها برای آن ، و تألیف تذکره های شاعران فـارسی و کتاب های نقد ادبی و آئین نگارش و انشاء و دستور زبان فارسی و گرد آوری قواعد آن ، در شبه قاره زیادتر از ایران بوده است و حاصل کار نیز افزونتر و بهتر . (در این جا در کنار صاحبان آثـار ، قدرتمندانی را هم که مشوق آنان بوده اند ندیده نگیریم).

ج ـ عرضهٔ شاعرانی بزرگ که بسیاری از سروده های آنان شاهکـار سخنوری در زبان فارسی است همچون مسعود سعد ، ابو الفرج رونی ، امیر خسرو و امیر حسن دهلوی ، فیضی ، بیدل ، غالب ،

علامه اقبال و . . . و در این مورد جالب توجه است که نخستین پارسی سرای زن در اوائل سدهٔ چهارم هجری از غرب شبه قاره (بلوچستان پاکستان) برخاسته و رونق شعر پارسی در هند و رواج آن در این خطه چندان بوده که حتی کثیری از نامسلمانان ـ وهندو مذهبان ـ و نیز شهریاران و شهزادگان و حاکمان و امیران ودیگر رجال دولت و دین اشعار پارسی می سروده اند و شاعران و سخنوران ایران که کالای ایشان را در میهنشان خریداری نبود به شبه قاره می آمدند و در آنجا مورد نواخت و احترام قرار می گرفتند و همین امر موجب گردید که پس از مدت ها قدرتمندان ایران نیز کم و بیش به خود آیند و از سر همچشمی باهمتایان هندی خود شاعران را بنوازند و شعر را ارج نهند .

د ـ نشر متون فرهنگی و ادبی ایران در سطحی وسیع . در این مورد کافی است بدانیم نسخه های خطیِ شناخته شده از متون مزبور تنها در بخشی از شبه قاره که پاکستان باشد چندان کمتر از نسخه هائی از آنها که در ایران شناخته شده نیست و تازه ، هم اهتمام به شناسائی این نسخه ها در کل شبه قاره کمتر از ایران است و هم مراقبت برای حفظ و بقای آنها . همچنین باید اضافه کرد که چاپ غالب متون مزبور در شبه قاره ، هم خیلی پیشتر از ایران آغاز شده و هم شهر های بیشتری در شبه قاره مرکز نشر آن ها بوده است .



آثار فرهنگی گرانبهائی که بدین ترتیب پدید آمد و به مرحلهٔ استنساخ و چاپ و نشر رسید ، میراث پر افتخاری است که شناسائی و زنده داشتن و تکمیل آن ها و پاسداری و بهره برداری از آن ها بر ایرانیان و بر تمامی مردم شبه قاره خصوصاً مسلمانان آن دیار و بیشتر

از همهٔ ایشان بر پاکستانیان فریضه است . وظیفهٔ مردم ایران در این رابطــه نیازی به گفتگو ندارد ، اما در مورد دیگران ، این نکته روشن است که آثار مزبور ، مشتمل بر بیشترین سرمایهٔ اسلامی ـ فرهنگی مسلمانان شبه قارهٔ پاک و هند است و با از دست دادن این سرمایه و عدم استفاده از آن ، ارتباط آنان با فرهنگ اسلامی خویش قطع می شود و از لحاظ فــکری و روحی دچار کمبود و فقر شدید می گردند . علیهذا اگر می خواهند پیوندشان با فرهنگ اسلامی گــذشته گسیخته نشود و هــزاران متون دینی شان که به وسیلهٔ بزرگ ترین شخصیت های روحانی و مذهبی شبه قاره تألیف شده از حیز انتفاع ساقط نگردد و به صورت مشتی کاغذ باطله در نیاید می بایستی رابطهٔ مستقیم و تنگا تنگ خــود را با این آثار و زبان آن هــا حفظ کنند و همان گونه که متن قرآن کریم و احادیث را مطالعه می کنند وبی واسطه از آنهــا استفاده می برند ، به دیگــر منابع اصیل اسلامی شبه قاره (آثار هجویری و عبدالحق دهلوی و شیخ احمــد سرهندی و شاه ولی الله و شاه عبدالعزیز و . . .) نیز که کثیری از آنها بلکه اکثریت نزدیک به تمام آنها فارسی است بتوانند رأساً مراجعه نمایند . علاوه بر جنبه اســلامی قضیه ، از لحاظ ملی نیز موضوع خصوصاً برای پاکستانیان حائز اهمیت است زیرا این آثار برای مردم هند ـ اعم از مسلمان و هندو ـ بخشی از فرهنگ ملی و گوشه ای از پشتوانهٔ هویت و ملیت آنان است . اما برای مردم پاکستان که موجودیت و استقلال خود را فقط از شخصیت اسلامی شان گرفته اند این آثار یگانه عناصری است که ترکیب آنها به ایشان هویت و ملیت می دهد و دور شدن از آنها مستلزم ایجاد اختلال در شعور ملی و ضربه خوردن به مبانی قومیت آنان است . گذشته از آنکــه حفظ این فرهنگ به معنی حفظ پل

ارتباطی با همسایه ای است که در طــول بیش از هزار سال بهترین پیوند های فرهنگی و اجتماعی را با آنان داشته است و چه خدمت های متقابل ، و چه نیاز شدیدی که هر دو طرف دارند به ادامهٔ آن روابط . خصوصاً در این روز و روزگار که دشمنان نیرومند اسلام و مسلمین با همهٔ خصومت هائی که درمیان خود شـان هست بـرای کوبیدن تمامی ما با یکدیگر متحد شده اند و . . .

★ ★ ★

نشریهٔ ,,دانش » که اینک نخستین شمارهٔ آن را در دست دارید محصول کوشش هائی است درجهت حفظ و نشـــر و تکمیل این فرهنگ مشترک . و باهمان هدف ها : ترویج اسلام اصیل و معارف والای آن ، تحکیم پایه های ملیت هر دو برادر ـ ملیتی بر بنیاد فرهنگ اسلامی ـ و تحکیم پیوند های آن دو برهمین اساس . با سپاسگزاری از تمام استادان و دانشمندانی که در این راه با ما همکاری کردند و مقالات ارزندهٔ ایشان زیب این صفحات گردیده است . و به امید آن که با توفیق حق و معاونت این بزرگواران و دیگر محققان و شخصیت های فرهنگی و ادبی پاکســتان و ایران و هند و افغانستان وغیره شماره های بعدی را به صورتی مطلوب تر و پربار تر عرضه توان کرد .

در طلب کوش و مده دامـن امـید زدست
دولتی هسـت کـه یابی سـرراهی گاهی

★ ★ ★

محمد نذیر رانجها *

دو اثر غیر چاپی (۱) مولانا یعقوب چرخی

مولانا یعقوب بن عثمان غزنوی ثم چرخی (۷۶۳ـ ۸۵۱ هـ) یکی از بزرگان و نویسندگان طریقهٔ نقشبندیه است که درآسیای جنوبی به وسیلهٔ ,,تفسیر چرخی » که بزبان فارسی نوشته است ، شهرت دارد .

اینجانب از مدتی پیش در آثار خطی چرخی که تاکنون چاپ نشده به تحقیق و تتبع پرداخته ام و آن ها را به اردو ترجمه کرده ام و فعلاً دواثر چرخی بکوشش نگارندهٔ این اوراق چاپ شده است .

یکی : رسالهٔ ابدالیّه به فارسی که در ۱۹۷۸ م مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان (اسلام آباد) آن را منتشر کرده است و درهمان سال ترجمهٔ اردوی آن رساله که نگارنده انجام داده بود از طرف مؤسسهٔ انتشارات اسلامی لاهور به چاپ و نشر رسیده است .

دیگر : رسالهٔ انسیّه به فارسی که همراه با ترجمهٔاردو و تعلیقات در سال ۱۹۸۳ م از طرف مرکز مذکور و مکتبهٔ سراجیه خانقاه احمدیه سعیدیه موسی زئی شریف (بخش دیره اسماعیل خان) چاپ شده است .

اینک دو اثر دیگر مولانا چرخی که برای اوّلین بار چاپ می شود ،

---

* زاده : ۸ ژانویه ۱۹۵۱م ، وابسته به مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان ـ اسلام آباد ـ

آثار : ۱ ـ تصحیح نسایم گلشن شرح گلشن راز از شاه داعی الی الله شیرازی . ۲ ـ تصحیح شرح مثنوی معنوی از شاه داعی .

تقدیم دانشمندان می گردد :

۱ ـ شرح اسماء الحسنی :

چنانکه از نامش پیدا است این رساله در شرح و تفسیر نود و نه نام خدای متعال است . از این رساله سه نسخهٔ خطی در پاکستان موجود است :

الف ـ بخش اٹک ، مکھڈ ، کتابخانهٔ مولانا محمد علی : محمد صالح، نستعلیق ، سدهٔ ۱۱ ، ۲۲ ص،(پروفسور ملک محمد اقبال) .

ب ـ بخش خیرپور ، پیرگوٹھ ، مدرسهٔ راشدیه : نستعلیق ، قربان سید بن سید فخرالدین ، ۵ رمضان ۱۲٦۰ هـ ، ۲٦ ص (سید خضر نوشاهی) .

ج ـ راولپنڈی ، گولڑه شریف ، دربار پیر مهر علی شاهؒ : نستعلیق ، سدهٔ ۱۳ هـ ، ۲۸ ص ، ۱۵ س،(پروفسور ملک محمد اقبال).من نسخهٔ ,,ج،، را دیده ام و از آن رو نویسی کرده ام . (۲)

۲ ـ حورائیه یا جمالیه :

این رساله در شرح رباعی منسوب به شیخ ابو سعید ابوالخیرؒ (م (م ٤٤۰ هـ) می باشد . رباعی اینست :

حورا به نظارهٔ نگارم صف زد
رضوان زتعجبّ کف خود برکف زد
آن خال سیه بر آن رخان مطرف زد
ابدال زبیم چنگ در مصحف زد

از این رساله دو نسخه در پاکستان موجود است :

الف ـ اسلام آباد ، کتابخانهٔ گنج بخش ، مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان ، ش ٤٤۸٤ : نستعلیق پخته ، پیرامون ۱۱۰۰ هـ . (ص ۱۵٤ ـ ۱٦۱) درکلفون به خامه نویسنده ,, رسالهٔ جمالیه ،، نامیده

شده (گنج ۳ : ١٦٢٦) .

ب ـ اټک ، کتابخانهٔ جناب نذر صابری : تاریخ یاد نشده ، در مجموعه ، سپس ,,حورائیه» احرارؒ ، بنام ,,جلالیه و جمالیه» (تسبیحی : کتابخانه ها ۱ : ۱۱۵) (۳) .

من از نسخه کتابخانهٔ گنج بخش استفاده کرده ام . و شرح اسماء از دو رسالهٔ مذکور، یک منظومه به عنوان ,, طریقهٔ ختم احزاب نیز تقدیم می شود . در این موضوع مولانا چرخیؒ رساله ای به نثر نوشته بود که ملا جمیل رشیؒ آن را به نظم آورده است . دربارهٔ این رسالهٔ چرخیؒ در کتاب ,,نسمات القدس من حدایق الانس (٤) » نیز سخن رفته است .

نسخهٔ خطّی ,,ختم احزاب » :

این طریقهٔ ,,ختم احزاب » را راقم این سطور در آخر نسخهٔ خطّی شمارهٔ ۲۰۳ (ص ۱۳) و شمارهٔ ٣٤٤٤ (قرآن مجید ، ص ٦٨٠) ، موجود در کتابخانهٔ گنج بخش یافته ام . نسخهٔ دوّم به خامهٔ عبدالله ابن عبدالعزیز ابن فقیر احمد متوطن قریه پلیانه ، بروز پنجشنبه بوقت ظهر سنهٔ ١٢١٤ هـ . کتابت شده و کاملتر و صحیح تر از نسخهٔ اوّلی (شمارهٔ ۲۰۳) می باشد . راقم این نسخه را در متن گذاشته و نسخهٔ اولی (شمارهٔ ۲۰۳) را در پاورقی بانشانی ,,ب» معرفی کرده ام .

★ ★ ★

شرح اسماء الحسنی

بسم الله الرحمن الرحیم

الحمدلله الذی نّور قلوب الاولیا بتجلیّات اسمائه الحسنی و صفاته العلیا و جعلها مظاهر حقایق الاسماء والصلوة والسّلام علی رسوله المصطفی وعلی جمیع الانبیآء وعلی آله و اصحابه نجوم الاهتداء . **وبعده می گوید بنده راجی از خداوند قوی للعفوالرّجی** (۵) **یعقوب بن عثمان بن محمود بن محمد بن الغزنوی ثم الچرخی ثم السرّزی بصرّه الله تعالی بعیوب نفسه وجعل غده خیراً من امسه** که باری تعالی را از صفات با سزا و یاد کردن او تعالی باسماء حسنی واجب است .چنانکه ، حق جل وعلا فرمود : سبح اسم ربک الاعلی (۶) ,, ـ ولله الاسماء الحسنی فادعوه بها ,, (۷) ,, ـ

وآن اسماء الحسنی نود و نه است . چنانکه اشارهٔ محمّد مصطفی صلّی الله علیه وسلّم بدان وارد است که : ,,انّ للّه تعالی تسعة و تسعین اسماء من احصاها دخل الجنة (۸) ,, .

علماء شریعت (و) عظماء طریقت شرح اسماء الله کرده اند ، بپارسی و عربی (به) طریق اطناب ، از فواید ایشان جمع کرده شد این کتاب بر سبیل ایجاز بپارسی تا نفع آن بخواص و عوام اناس واصل گردد ورجاء واثق است بحضرت عزّت جلّت قدرته که نویسنده را و شنونده را بلطف و کرم از حضیض تقلید بذروهٔ تحقیق برد . والله تعالی اعلم وهو المستعان وعلیه التکلان . کما قال رسول الله صلی الله

علیه وآله وسلّم : ,,من احصاها دخل الجنّة » که احتمال سه معنی دارد . هرکه شمار کند آن اسما را یعنی کلمه (به) کلمه بطریق شمار و بتعظیم تمام بگوید زیاده و کم نگوید ، الرّحمن الرّحیم الملک گوید . نی ، یا رحمن یا رحیم یا ملک . دربهشت در آید و این معنی مناسب عوام است . ویا هرکه معانی اسماء الله را بداند واعتقاد کند آن را ، احصاء مشتق از حصاة باشد و هی الفصل و این معنی لایق علماء است . ویا هرکه طاقت آرد عمل کردن باین اسماء ، و بر موجب هر اسمی قیام نماید . کما قال الله عزّ اسمه . ,,علم ان لن تحصوه (٩) » ,,ای لن تطیقوه » .

زیرا که هر معنی را حقیقتی است و هر حقیقتی را حقّی است . چون الله گوید معنی آن بداند ، دل او واله غیر حضرت او نشود . و از غیر او ببرد . وبدل و جان عبادت او کند . و این معنی را از حضرت قطب المشایخ شیخ این فقیر خواجه بهاء الحقّ والدّین البخاری المعروف به نقشبند رحمة الله (١٠) تعالی علیه سماع دارم و بطریق تمثیل می فرمودند که چون ,,الرّزاق » گوید ، غم روزی درویش نماند اگرچه در زمین یک علف (١١) نروید .

وهمچنین از هراسمی به نصیبی از مسمی مخصوص گردد . بآن عمل کند تا مظهر آن شود . وبعلم لذتی که آن علم وراثت است ، نه علم وراست . قال النبی علیه السلام :,, من عمل بما علم ورثه الله تعالی علم مالا یعلم » (١٢) مشرف گردد . وبمجرد خواندن اسم قناعت نکند چنانکه رئیس الواصلین قدوة العارفین مولانا جلال الدین رومی (١٣) علیه الرحمة من الرب العالمین ، می فرمودند :

از هوا ها کی رهی بی جام هو

ای ز هو قانع شده با نام هو

از صفت و ز نام چه زاید خیال
و ان خیالش هست دلاّل وصال
دیدهٔ دلاّل بی مدلول هیچ
تا نباشد جاده نبود غول هیچ
هیچ نامی بی حقیقت دیدهٔ
یا ز گاف و لام گل گل چیدهٔ
اسم خواندی ، ، رو ، مسمّی را بجو
مه ببالا دان ، نه اندر آبجو
گرز نام و حرف خواهی بگذری
پاک کن خود را از خود هین یکسری
خویش را صافی کن از اوصاف خود
تابه بینی ذات پاک صاف خود
بینی اندر دل علوم انبیاء
بی کتاب و بی معید و اوستا (١٤)
بی صحیحین و احادیث و روات
بلک اندر مشرب آب حیات (١٥)

وسخن شیخ محقّق رئیس الطایفه شیخ جنید (١٦) است رحمة الله تعالی علیه که ,,اقطع القارئین و وصل الصوفین » . و از حضرت خواجه بهاء الحق والدّین البخاری المعروف به نقشبند رحمة الله تعالی علیه پرسیدند ، از معنی این سخن که قاری کیست ؟ و صوفی کیست ؟ جواب فرموده اند که قاری آنست که باسم مشغول گردد . وصوفی آنکه بسمیّ متوجّه بود . پس چون بسمّی مشغول گردد از خدا خوانی به خدا دانی رسد . و در بهشت معرفت در آید ، درحال ، چنانکه بعضی از کبرا گفته اند :

,,انّ فی الدّنیا جنّة من دخل فیها لم یشتق الی الجنّة وهی معرفة الله تعالی (۱۷) " .

همه کس طالب بهشت باشند و بهشت طالب او . کما قال رسول الله صلّی اللهّ علیه وسلّم : ,,الجنّة اشوق الی سلمان من سلمان الی الجنّة (۱۸) " ـ واین معنی مناسب عرفاء است و در هر اسمی باین معنی اشارت کرده شود ، بتوفیق الله تعالی ، تاهر کس نصیب خود برگیرد . ,,قد علم کلّ اناس مّشربهم (۱۹) " .

,,**هوالله الّذی لآآله الاّ هو** (۲۰) " ، اوست خدای که نیست سزاوار بندگی مگر اورا . هرکه هر روز هزار بار بگوید ,,الله " ، صاحب یقین شود . اسم الاّول .

,,**الرّحمن** " ـ اوست آن بزرگ بخشش که دشمن و دوست پروردهٔ نعمت عام و کرم تام اوست . هرکه بعد از نمازی صد بار بگوید ، غفلت فراموش و سختی از دل او برود .

,,**الرحیم**" ـ آن بسیار بخشایش بر مؤمنان بدادن ایمان و بهشت جاودان هرکه هر روز صد بار بگوید مشفق و مهربان گردد .

نصیب عارف آنست که ازین دو اسم بدل و جسم متوجّه او گردد ، دل را بذکر و تن را بعبادت او مشغول کند و بربندگان او رحم کند . مظلوم را از ظالم و ظالم را از مظلوم باز دارد . و بر عاصیان و دور افتادگان به بخشاید و بطریق وعظ و نصیحت ایشان را براه راست خواند . وتحمل رنج ایشان بکند و حاجت محتاجان برآرد .

,,**الملک**" ـ آن بادشاهی که دنیا و آخرت مُلک و مِلک اوست . و گردن هرکه ملک دارست ، شکستهٔ قهر و غیرت اوست . هرکه هر روز صدبار بخواند ، روشن دل شود . و نصیب عارف آن است که ارباب مُلک و مِلک را عاجز داند و بایشان التفات ننماید و بعبادت

حضرت او روی آرد ، تاملوک مجازی خدام وی شوند و بفرمان آورند.

,,**القدّوس**,, ـ پاکیزه و پاک از چیزهای ناپاک و از دریافتن کنه ذات او راستگان و خاک کنان افلاک عاجز ، هرکس هرروز بوقت زوال صدبار بگوید دل او پاک شود . نصیب عارف آنست که دل را پاک سازد از تعلقات بشریه و هوا و هوس نفسانیه و وساوس شیطانیه و ظاهر بمتابعت شریعت بیاراید تا درحیات قدس اُنس یابد و محبوب او گردد ، که ,, انّ اللهّ یحبّ التوّابین ویحبّ المتطهرین,,(۲۱) -

,,**السّلام**,, ـ بی عیب و آفت و بخشندهٔ سلامت و رسانندهٔ سلام باهل اکرام در سرای نعیم ,,سلام قولاًمن رّبّ رّحیم (۲۲) ,, . هرکه هر روز صد و پانزده بار از برای دفع بیماری بگوید بصحت بدل گردد . نصیب عارف آنست که خود را از صفات ذمیمه متخلّی و بصفات حمیده متجلّی گرداند . وبا منشاء سلام باهل اسلام اقدام نماید .

,,**المؤمن**,, ـ امان دهندهٔ بندگان از عذاب و آرام دهندهٔ دل دوستان در روز حساب . هرکه این نام را با خود دارد یا بخواند ازغارت ظاهر و باطن امان یابد . عوان شیطان بروی قادر نشود . نصیب عارف آنست که امان دهد اهل حقّ را از انکار و سایر خلق را از اعتراض و اعتذار .

,,**المهیمن**,, ـ نیک نگه بان کردار بندگان و نیک پناه و امان دهندهٔ ترسندگان . هرکه صد بار بعد از غسل این نام را بگوید با شرف باطن مشرف شود . نصیب عارف آنست که نگاه بان اقوال و افعال و احوال خود باشد تا برخلاف رضای او نرود .

,,**العزیز**,, ـ غالب برهمه چیز که میّسر نشود ازوی گریز . هرکه چهل روز بعد از (نماز) بامداد چهل و یکبار بگوید ، بهیچ کس در دنیا و

آخرت محتاج نشود . نصیب عارف آنست که بطاعت او در آید و از مخالفت او حذر کند و در کفایت حوایج عباد کوشد .

,,الجبّار» ـ بزرگ وار و بصلاح و فلاح آرندهٔ کار . هرکه بعد از ,,مسبعات عشر » بیست و یک بار بگوید,,الجبّار » بردست ظالمی گرفتار نگردد . نصیب عارف آنست که نفس خود و غیر را بصلاح و فلاح دارد .

,,المتکبّر» ـ آنکه بزرگ و بزرگواری بحقیقت غیر او را نیست . هرکه در بستر حلال پیش از دخول ده بار بگوید ,,المتکبر » فرزند خدای ترس آید . نصیب عارف آنست که خود را حقیر بیند و علوهمّت بلذّت های دنیا و عقبی جز بمولی الفت نگیرد . وحضرت شیخ ما رحمة الله تعالی علیه بسیار می گفتند ، بیت :

بلذّت های جسمانی غمت را کی فروشم من
که دادن ابلهی باشد بسیری من وسلوی را (۲۳)

,,الخلق » ـ اندازه دهندهٔ هر چیزی بحکمت .

,,الباری » ـ پیدا آرندهٔ آفرینش هر چیز بقدرت .

,,المصوّر » ـ نگارندهٔ صورت هر مخلوق در خوربی آلت . نصیب عارف آنست که ازین سه اسم از مصنوع بصانع انتقال کند . ودیگر بمصنوع اشتغال ننماید ، تا در وبال نماند .

,,الغفّار » ـ پوشندهٔ گناه ، اگرچه بسیار باشد و آمرزندهٔ گناه گار هر چند سخت کردار بود . هرکه بعد از نماز جمعه صد بار بگوید ,,یاغفّار اغفرلی ذنوبی » ، از آمرزیدگان گردد . نصیب عارف آنست که عیب های خلق را بپوشد و در نصیحت ایشان بکوشد .

,,القّهار » ـ شکنندهٔ گردن متمرّدان و بر اندازندهٔ رسم ایشان . هرکه صدبار گوید حاجتش روا شود . نصیب عارف آنست که نفس

امّاره را به تیغ مخالفت ، وشیاطین جنّ و انس را بقهر از مملکت دل بیرون کند و نفاق را بسیاست شریعت منکوب گرداند .

,,الوهاب ،، ـ بسیار بخش بی عوض و بسیار کرم بی غرض . هرکه بعد از نماز چاشت سر بسجده نهد و هفت بار ,,یا وهاب ،، گوید ، مستغنی گردد از خلایق ، و اگر حاجتی باشد در جای کشاده دست بر دارد . ونصیب عارف آنست که ازو جوید جمیع حوائج را و بانچه کفایت سازد امــور اهل حاجت را .

,,الرزاق ،، ـ دهندهٔ روزی جمیع آفریده شدم‌گان (۲٤)بی‌طمع نفع ازیشان . هرکه در بامداد پیش از نماز صبح در چهار کنج خانهٔ خود در هر کنج ده بار ,,یا رزاق ،، بگوید، آغاز از دست راست بکند روی سوی قبله ، از بینوائی خلاص یابد این نامی ست که فرشتگان بر کشتهامی خوانند ، ببرکت این نام دانه در خوشه پیدا میشود . نصیـب عارف آنست که حاجت بغیر او نبرد و غم روزی نخورد ، از فرق مختلفه آنچه دارد باز ندارد .

,,الفتّاح ،، ـ حکم کنندهٔ میان بندگان و گشایندهٔ کارهای فرومانده‌ـ گان . این نامی ست که کشایش کارهای آسمــان و زمین ببـرکت اوست . هرکه بعد از نماز بامدار هفتاد بار بگوید ,,یافتّاح ،، تیره گی (۲۵) از دل او برود . نصیب عارف آنست که سعی کند ، در دفع ظلم ظالمان و نصرت مظلومان و بر آوردن حاجت بیکسان بلطف و احسان .

,,العلیم ،، ـ نیک دانای آشکار و نهان و احوال این جهان و آن جهان و این از صفات ذات است . هرکه در دل بسیار بگوید ,,یا علیم،، معرفت حقّ تعالی یابد . نصیب عارف آنست که بتحصیل علوم ظاهره و باطنه قیام نماید و از مخالفت او حذر کند که می داند (و) می بیند .

,,القابض ،، ـ نیک گیرندهٔ روزی بندگان و احوال کل ایشان . این

نامی ست که ملک الموت ارواح را ببرکت این نام قبض می کند . هرکه این نام را بر چهل لقمهٔ نان بنویسد و چهل روز بخورد از عذاب گرسنگی ایمن شود .

,,الباسط " ـ فراخ کنندهٔ روزی بندگان و دل عارفان . این نامی ست که میکائیل (ع)باران هـــا را ببرکت این نام می فرستد . هرکه در سحرگاه دست بر آرد (و) ده بار بگوید و بر روی بمالد هرگز بسؤال محتاج نشود . نصیب عارف آنست که صبر کند در تنگی و شکر گوید در فراخ و در قبض جلال او بیند و در بسط جمال او مشاهده کند . حضرت ما رحمة الله علیه در قبض باستغفار امری کردند و در بسط بشکر می فرمودند . و می گفتند که رعایت کردن این دو حال از وقوف زمانی ست . و می فرمودند که درویش باید که بواقعات چـندان التفات ننماید که آن دلیل قبول طاعت بیش نیست و باید که در آن کوشد که صاحب قبض و بسط شود تا سرّ ,,وفی انفسکم افلا تبصرون (۲٦) " معلوم وی شود . وبخاطر این فقیر می آید ، درین آیت فیض هدایت که ,,وهوالذی جعل اللّیل والنّهار خلفة لمن اراد ان یّذکـروا اراد شکوراً (۲۷)" . والله تعالی اعلم ، اشارت برین دو حال باشد . پس انشراح صدور و انقباض او ازو باید دید . چنانکه عارف رومی گوید ، بیت :

اگـــر پنهـــان شوی از مـــن همه تاریکی و کفـــرم
وگـــر پیدا شـــوی بر مـن مسلمانم بجان تو (۲۸)

وبعضی از کبراء گفته اند : ,,قبض و بسط در ولی همچو وحی است بر نبی " (۲۹).

,,الخافض " ـ پست گردانندهٔ عاصیان و کافران . این نامی ست که حضرت ابراهیم و حضرت موسی علیهما السّلام از دشمنان ببرکت این نام خلاصی یافتند . هرکه به نیّت دفع دشمن هفتاد هزار بار گوید ،

کفایت شود .

,,**الرافع** » ـ بلند گردانندهٔ مطیعان و اهل ایمان . این نامی ست که همه ملوک ببرکت این نام بملک رسیدند و قیام آسمان های بی ستون ببرکت این نامی است . هرکه صد بار بگوید ,,یارافع » در نیم شب یا در نیم روز ، برگزیده شود . نصیب عارف آنست که بلند کند اولیای حق را بنصرت وپست کند اعدای او را بقهر و هیبت .

,,**المعزّ** » ـ عزیز کنندهٔ بایمان و طاعت . هرکه چهل و یکبار ,,یا معزّ » بگوید ، دو شنبه و جمعه ، بعد از شام میان خلق با هیبت شود .

,,**المذلّ**» ـ خوار کننده بکفر و معصیت . هرکه از ظالمی بترسد هفتاد و پنج بار بگوید ,,یا مذل » بعده سجده کند و نام دشمن را بگوید . و بگوید یا الهی مرا از دشمن امان ده ، امان یابد . نصیب عارف آنست که عزّت از حضرت او بجوید بآوردن طاعت و خواری ازو بیند در ارتکاب معصیت و اهل طاعت را عزیز دارد (و) اهل معصیّت را ذلیل کند .

,,**السمیع** » ـ شنوندهٔ آوازها نه بگوش . و بر آرندهٔ حاجت هر مدهوش . هرکه هر روز پنجشنبه بعد از نماز چاشت پانصد بار بگوید ,,السمیع » و سخن نگوید هر دعای (۳۰) که کند مستجاب شود .

,,**البصیر** » ـ بینا ، نه بچشم . و این هر دو اسم از صفات ذات است . واین نامی ست که انبیاء صلوٰة الله علیهم اجمعین ببرکت این معراج یافتند و اولیاء بعظمت این مقرّب شدند . هرکه باعتقاد درست میان سنّت و فریضهٔ جمعه صد بار بگوید ، مخصوص بنظر عنایت الهی گردد ، و محرم اسرار شود . نصیب عارف آنست که مراقب احوال و افعال و اقوال خود باشد و از مخالفت اجتناب نماید .

,,**الحکم** » ـ حکم کننده براستی و درستی . هرکه در نیم شب

چندان بگوید که بیخود شود محرم اسرار شود . نصیب عارف آنست که حکم او را قبول کند بدل و جان و دور باشد از رسم باطل اهل طغیان.

,,**العدل**" ـ نیک دهندهٔ داد . هر که در شب جمعه بر بیست لقمهٔ نان بنویسد و بخورد جمله خلایق مسخر او گردد . نصیب عارف آن است که رضا در قضا نهد و بنیادش در اظهار بند او گردد .

,,**اللطیف**" ـ دانا بکارهای پنهان و رسانندهٔ نیکی به بندگان . هرکرا دشواری پیش آید بعد از تحیّت وضو صد بار بگوید ,,یا لطیف" مهم کفایت شود و نصیب عارف آن است که باطن را پاک دارد از رذایل ظاهر ، ونیکی کند بر اصاغر و اکابر .

,,**الخبیر**" ـ آگاه بهمهٔ چیزها و خبر کننده بآن . هرکه بنفس بد خود گرفتار شده این نام را بسیار بگوید خلاص یابد . نصیب عارف آن است که حذر کند از عصیان تا در نماند (به) بی خبران .

,,**الحکیم**" ـ برد بار درگذار و فرصت دهندهٔ بدکردار . نصیب عارف آن است که از غضب دور باشد و چشم فرو خورد و در انتقام کینه تعجیل نکند . هرکه کشتی بکار دریا و نهری نشاند ، این نام را بگوید .

,,**العظیم**" ـ بزرگ بی شریک که عقل در نیابد کنهٔ او را . هرکه بدل بسیار بگوید ,,یاعظیم" بر همهٔ خلق عزیز گردد . نصیب عارف آن است که خود را حقیر و ذلیل بیند و کبریای حضرت را بی نهایت تصوّر کند .

,,**الغفور**" نیک پوشندهٔ گناه بدکردار و آمرزندهٔ گناهکار . هرکه بسیار بگوید ,,یا غفور" سیاهیی دل او برود . نصیب عارف آن است

که از گناه کار در گذرد و بعفوبی نهایت حواله دارد . بیت :

پیش جوش عفو بیحد تو ، شاه
عذر از جمله آمد گناه (۳۱)

,,الشکور " ـ جزا دهندهٔ نیکوکارش از انتظار . نصیب عارف آن است که شکر حق را و خلق را بجا آرد . و دقیقهٔ از او فرو نگذارد . وهرکه وهرکرا چشم تاریک شود ، چهل و یک بار ,,یا شکور " بگوید و دست در آب زند در چشم بمالد شفا یابد .

,,العلّی" ـ برتر از آنکه ذات او را ، چنانکه اوست ، جز او کس بداند . هرکه این نام پیوسته بخواند و یا بخود دارد و اگر فقیر بود ، غنی شود و اگر غریب باشد با مقصود بشهر خود برسد . نصیب عارف آن است که نفس خود را در انقیاد فرمانهای (او) خوار گرداند .

,,الکبیر " ـ بزرگ در ملک و ملکوت و جبروت . این نامی ست که همهٔ مخلوقات مقهور او باشند . نصیب عارف آن است که کبریاء عظمت را مخصوص حضرت او داند ، به نیت نیستی و مسکنت ، نصیب خود ستاند .

الحفیظ " ـ نیک نگاهدارندهٔ بندگان در لیالی و ایام و اعمال ایشان از بهر جزا در روز قیامت . این نامی ست که حضرت نوح علیه السلام ببرکت این نام خلاص یافت . هرکه را ترسی باشد از آب و آتش و دیو و غیر آن و از نظر بر عورت نامحرم این نام بنویسد و بر بازوی بر بندد ، ایمن شود . نصیب عارف آن است که نگاهدارد خود را از هوای نفس و شهوات و غضب و صولت در مهمات .

,,المقیت " ـ آفرینندهٔ قوتها . هرکه صبر نتواند کرد ، در مصائب بآنچه گریان دارد ، این نام هفت بار بر کوزهٔ خالی ، بخواند و بآب پر کند و بخورد ، کار کفایت شود . نصیب عارف آن است که نفع رساند

بنفوس خلایق به بذل طعام و بارواح ایشان بارشاد اسـلام .

,,الحسیب " ـ بسندهٔ بنده گان (۳۲) درین جهان و درآن جهان و نیک حساب کننده ایشان . هرکه را ترسی باشد از کسی ، در هر صبح و شام ، در یک هفته هفت بار بگوید ,,حسبی الله الحسیب " ، کار کفایت شود . باید که از پنجشنبه آغاز کند . نصیب عارف آنست که در کفایت مهمّات خلق سعی جمیل نماید و حساب خود کند پیش از روز حساب و تدبیر آن بکند و بتوبه و ادای حقوق بـارباب آن . کما وقعت الیه الاشارت النبویه (ص) : ,,حاسبوا انفسکم قبل ان تحاسبوا کبرا (۳۳) " بعد از نماز دیگر هر روز بمحاسبه اشتغال بنماید .

,,الجلیل " ـ بزرگوار که دلهای طالبان را بگدازد بمکاشفهٔ جلال، باز می نوازد بمطالعه جمال . هرکه را بزرگی درمیان خلق باید این نام را بمشک و زعفران بنویسد و بخورد درمیان خلق بزرگ گردد . نصیب عارف آن است که سعی نماید تا مظهر هر دو صفت گردد .

حضرت مخدومی خواجهٔ ما خواجه بهاء الحقّ والدّین البخاری المعروف به نقشبند رحمة الله تعالی می فـرمـودند که : ,,مرشد باید مضطر شـــده را بهر دو صفت تربیت کند تا جمال او را جلال و جلال او را جمال بیند " . و از حضرت خلیفهٔ خواجهٔ ما خواجه علاء الدّین العطار (۳٤) علیهما الرحمة والرضوان الملک الجبار ، سماع دارم که می گفتند : ,,اگر جمالش نبودی ، جلالش جهان را بسوختی و اگر جلالش نبودی ، جمالش جهان را برافروختی".

,,الکریم" ـ آنکه بدهد بی سؤال چـندانکه نگنجد در وهم و خیال و بردارد از عاصی عذاب و نکال . هرکه در بستر خواب ,,یاکریم" بگوید تا بخواب رود فرشتگان دعا کنندش ، وی را بگویند ,,اکرمک الله " . نصیب عارف آن است که عطا دهد بی منّت و در گذرد با قدرت.

,,الرّقیب " ـ نگاه بان بـر باطـن بندگان و ظاهر شان . هرکه این نام هفت بار بگوید برمـــال و اهل خود بدمد ، سلامت بماند . نصیب عارف آن است که نگاه دارد دل را از وساوس شیطان ونفس اماره را از عصیان .

,,المجیب " ـ جواب دهندهٔ جویندگان و بخشنـدهٔ خواهنـدگان ببرکت این نام اسماعیل (علیه السلام) از کارد تیز خلاص یافت . نصیب عارف آن است که فرمان حضرت او را قبول کند ، بدل و جان تا مشرّف شود بیافتن مراد هر دو جهان .

,,الواسع " ـ فراز رسانندهٔ بهمهٔ چیزها بعلم قدیم و دهندهٔ نعمت بکرم عمیم . هرکرا به چیزی قناعت و کفایت نباشد ، این نام را بسیار بگوید ، قناعت و کفایت یابد . نصیب عارف آن است که سعی کند در فراخی انعام بخواص و عوام .

,,الحکیم " ـ استوار کار و درست کردار . هرکرا کار مشکل پیش آمد ، بسیار گویذ ,,یاحکیم " کفایت شود . نصیب عارف آن است که هر چند بیند و داند همه را سبب بیند و بموجب حکم اعتقاد کند ، اگر نکند ، حکمت او نرسد ,,ربنا ما خلقت هذا باطلا (۳۵) " برخواند ، نظم:

هران نقشی که در عالم نهادیم
تو زیبا بین که خوش‌زیبا نهادیم

,,الودود " ـ دوست دارندهٔ نیکی بهمه خـــلق و دوست دلهای بحـــقّ . از برای دوستی میان زن و شوهر ، هزار و یک بار بخواند و بر چیزی دمد و بخورند بایک دیگر دوست شود . نصیب عارف آن است که حضرت او را دوست دارد و نیکی بدوستان او رساند .

,,المجید " ـ سزاوار بزرگی ها و دهندهٔ همه نیکی ها . هرکه را بیم برص و خوره باشد ، در ایام بیض روزه دارد و در وقت افطار

بگوید « یا مجید » شفا یابد . نصیب (عارف) آن است که بزرگی از سر بنهد و نیکی بخلق رساند .

,,الباعث » ـ زنده کنندهٔ تن مرده گان (۳۶) بروح و دل مشتاقان بفتوح . نصیب عارف آن است که (در) تدبیر معاد و استعداد آن سعی نماید و دلهای مرده را بارشاد بحقّ زنده گرداند . هر که در وقت خواب رفتن دست بر سینه نهد و صد بار بگوید ,,یا باعث » ، دل مرده او زنده شود .

,,الشهید » ـ گواه راست بربندگان و دانای احوال ایشان . هرکه را فرزند فرمان بردار نشود ، در هر صبحگاه روی سوی آسمان کند و یک بار ,,یا شهید » گوید فرزند فرمان بردار شود . نصیب عارف آن است که از معاصی احتراز کند و براستی مداومت نماید .

,,الحق » ـ راست و درست بهستی و سزاوار بزرگی . این اسم از صفات ذات است . هرکرا چیز گم شود ، بر چهار سوی کاغذ این را بنویسد و درمیان نام او بنویسد و در نیم شب بردست نهد و بسوی آسمان نظر کند ، یافت شود . نصیب عارف آن است که حضرت او را بعزّت و بقا و غیر او را بعجز و فنا اعتقاد کند و متوجه حق گردد . وجزاء او را مجاز داند تا بایمان حقیقی موصوف گردد .

,,الوکیل » ـ کارگذار آنکه کار باو گذارند و نگاهدار آنکه خود را باو سپارند، در ترس ها هرکه این نام را ورد خود سازد ، ایمن شود . نصیب عارف آن است که تسلیم او شود . وتفویض امور باوکند . وطمع از غیر او ندارد . والله تعالی اعلم . .

,,القوّی » ـ خداوند توانا .

,,المتین » ـ استوار بی همتا .

هر دو اسم از صفات ذاتست . نصیب عارف آن است که خود را

عاجز و ضعیف و فرومانده و نحیف بیند . وقوت و قدرت ازو جوید .

,,**الولی** ،،ـ دوست و یاری کنندهٔ دوستان . نصیب عارف آن است که حضرت او را و دوستان او را دوست دارد . و از یاری کردن دوستان او دقیقه فرونگذارد و دوست او را بر دیده دارد و دیده را بر دوست .

,,**الحمید** ،، ـ صفت کرده شدهٔ همه نیکی ها ، بزبان همهٔ اشیا . نصیب عارف آنست که در اکتساب صفات حمیده و ازالت صفات ذمیمه سعی نماید .

,,**المحصی**،، ـ دانای همه شمارها و توانای همه کردارها . نصیب عارف آن است که بشمار نعمت های ظاهره و باطنه و بشکر آن بقدر طاقت بکوشد .

ای شکر نعمتهای تو چندانکه نعمتهای تو (۲۷)

,,**المبدی**،، ـ آغاز نهندهٔ هستی همهٔ هست کردها .

,,**المعید** ،، ـ بازگردانندهٔ همهٔ هست شده ها بعد از نیست شدن . نصیب عارف آن است که تدبیر احوال معاد را برمعاش ترجیح نهد .

,,**المحیی** ،، ـ زنده کنندهٔ تن بجان و دل بایمان . والله اعلم .

,,**الممیت** ،، ـ میرانندهٔ تنها بقضای مرگ و جانها باختیار کفر و عصیان . نصیب عارف آن است که باستقامت فیوض الهیّه دل را زنده کند و بازالت خصال ذمیمه سعی جمیل نماید تا بتائید الهی و جذبات قیّومی که دل های مرده را زنده کند ، مملکت سینه مضطر شده را بنظر قهاری از ماسوی حضرت باری خالی سازد .

,,**الحیّ**،، ـ زندگی او را بجان حاجت نی و از مرگ آفت نی . نصیب عارف آن است که زنده شود بایمان حقیقی و علوم لدنّی .

,,**القیّوم**،، ـ پابندهٔ همیشه و دارندهٔ ملک بی اندیشه که همه محتاج باو باشند و او محتاج بهیچ چیز نباشد ، ,,القدیم بذاته ، المقدّم لغیره ،،

نصیب عارف آن است که از غیر او اعراض کند و در جمیع اوقات توّجه تام بوجه مخصوص بحضرت او کند و باستقامت قیام نماید . و دور افتادگان را باستقامت رساند .

,,**الواجد** » ـ توانگر و دانا و خواهنده و یابنده آنچه خواهد ، بسزاوار ,,من الوجد والوجدان » . نصیب عـــارف آن است که خود را محتاج و مقهور او داند .

,,**الماجد** » ـ توانگر و دانا خواهنده و یابنـده آنچـه خواهـد ، بسزاوار ,,من الوجد والوجدان » . نصیب عارف آن است که خود را محتاج و مقهور او داند .

,,**الماجد** » ـ سزاوار خداوندی و بزرگواری . نصیب عارف آن است که خود را ذلیل و حقیر شناسد .

,,**الواحد** » ـ یکی بذات خویش بعدد .

,,**الاحد** » ـ یگانه در صفات خویش بحد . نصیب عارف است علی حسب مراتبه ، توحید تقلیدی و برهانی و شهودی .

,,**الصمد**» ـ دهندهٔ حاجت ها که او را بهیچ حاجت نیســت . نصیب عارف آن‌است کـه بداند جز حضرت او مقصد وملجا نیست .

,,**القادر**» ـ توانا برهمه چیزها .

,,**المقتدر** » ـ نیک نیک توانا بر جمیع اشیا . نصیب عارف آن است که بداند توانائی بتحقیق غیر حضرت او را نیست . خود را و غیر او را اسیر قدرت او بیند .

,,**المقدم** » ـ پیش گردانندهٔ مطیعان .

,,**المؤخر** » ـ پس گردانندهٔ عاصیان . نصیب عارف آن است که عزّت و حرمت ازوبیند ، بطاعت و مذلت و خواری ازو شناسد ، بسبب

معصیت .

,,الاوّل " ـ آنکه همیشه بود ، و بودِ او را بدایت نی .

,,الاخر " ـ آنکه همیشه باشد و بودِ او را نهایت نی . نصیب عارف آن است که بقا و فنا همه اشیا باو بیند . ,,فمنه الوجود والکل الیه یعود " .

,,الظاهر " ـ آشکارا بدلایل در آسمان و زمین .

,,الباطن " ـ پنهان بذات خود که کنهٔ او را در نتواند یافت ، بعقل و گمان . نصیب عارف آن است که در جمیع ذرّات عالم دلایل وجود او بیند و قیام همهٔ مخلوقات باو داند .

,,الوالی " ـ جهاندار بحق .

,,المتعال " ـ دورتراز پندار و گفتار خلق . نصیب عارف آن است که محکوم و ذلیل فرمان او گردد تا عزیز دو جهان گردد .

,,البرّ" ـ نیــکوکار . نصیب عارف آن است که برخلق احسان کند تاآنکه تواند .

,,التوّاب" ـ قبول کنندهٔ توبهٔ گناهگار . نصیب عارف آن است که عذر بدکردار را قبول کند و به بسیاری گنه از رحمت او نومید نشود .

,,المنتقم " ـ عقوبت کنندهٔ عاصیان و کافران و دشمنان . نصیب عارف آن است که بجهاد اکبر و اصغر قیام نماید .

,,العفو " ـ پاک کنندهٔ دل های توبه کنندگان از گناه . نصیب عارف آن است که تا تواند عفوکند از بدکاران و ستم کاران و عنایت نظر کند بر جمیع خلق جهان .

,,الرّءوف " ـ نیک مهربان . نصیب عارف آن است که بشفقت و عنایت نظر کند ، بر جمیع خلق جهان .

,,المالک والملک " ـ ملک دار و ملک بخش که ملک دنیا

دشمنان را بداد و آخرت دوستان را . نصیب عارف آن است که دنیا و عقبی را ازو جوید .

,,**ذوالجلال والاکرام** „ ـ آن خداوندی که بزرگی بزرگواری وی راست و درین اشارت باشد بصفات ثبوتی وسلبی . نصیبه ما مربه آنفاً .

,,**المقسط** „ ـ داد دهندهٔ بحقّ . نصیب عارف آن است که راستی را شعار خود سازد .

,,**الجامع** „ ـ جمع کنندهٔ خلق در روز جزا . نصیب عارف آن است که استعداد کند بحسن عمل از بهرعقبی .

,,**الغنّی** „ ـ بی نیاز از همه چیزها و همه کس .

,,**المغنّی**„ ـ توانگر گردانندهٔ بر درویش بی رحمت و تشویش . نصیب عارف آن است که طمع از غیر او بردارد و همه را فقیر و محتاج داند .

,,**المانع** „ـ باز دارندهٔ بلا و عطا ازهر کس که خواهد بحکمت و قدرت و قضا . نصیب عارف آن است ازو جوید عطا باو (پناه) گزیند در بلا .

,,**الضّارّ**„ ـ آنکه زیانهای دهد .

,,**النّافع**„ ـ آنکه سودهای (۳۸) رساند . نصیب عارف آن است که نفع و ضرّر ازو داند اسباب آن اعراض نماید . پس چون خلیل (علیه السلام) بر آتش رود ، نسوزد و چون کلیم (علیه السلام) در آب در آید غرق نشود .

,,**النّو ر**„ ـ جهان آرای دلگشای . نصیب عارف آن است که نور و حضور دل در طاعت ازو جوید .

,,**الهادی**„ ـ راه نمای . نصیب عارف آن است که بعلم و ارشاد

جاهلان را راه نماید و بار او بگشاید .

,,**البدیع** " ـ نوکنندهٔ آرایشهای آسمان و زمین و دل های مؤمنان بنور یقین . نصیب عــارف آن است که حسن ها و جمال‌ها ازو داند و خلق را بشناسد و بخالق متوجّه گردد تا در عذاب نماند .

,,**الباقی** " ـ آنکه هستی او را فنا نیست . نصیب عارف آن است که او را دوست دارد و دل را از غیر او بردارد . باو باقی و از غیر او فانی شود .

,,**الوارث** " ـ آنکه همه خلق ، مِلکها و مُلکها باو گذارند . نصیب عارف آن است که چیزی را مُلک و مِلک خود نداند و همه را بدست خود عاریت شناسد .

,,**الرّشید** " ـ آنکه راست او نماید . آنکه تقریر راست و درست او کند .

,,**الصّبور** " ـ باز دارندهٔ عذاب از بندگان گناه کار . نصیب عارف آن است که درکارها صبر کند و در تعذیر و تعذیب گناه کار تعجیل ننماید . الذی ,,لیس کمثله شــی وهوالسّمیع البصیر (۳۹) " . آنــکه نیست مانند او هیچ چیز و اوست شنوندهٔ همهٔ آوازها نه بگوش و بینندهٔ همهٔ چیزها نه بچشم . و درین کلام نفی اعتقاد اهل تشبیه و تعطیل است . والله تعالی اعلم .

وله الحمد فی الاّول والاخر وصلّی الله علی محمّد و آله اجمعین الطّیّبین الطاهرین وما ارسلناک الاّ رحمة للعالمین برحمتک یا ارحم الراحمین . تمت تمام شد .



جمالیه : حو رائیه

(شرح رباعی ابو سعید ابی الخیر قدس سره)

بسم الله الرحمن الرحیم

حمد بیحد وثنای فوق العد مر واجب الوجودی را که قلوب انبیاء و اولیاء را مظاهر صفات جلالیه و جمالیه گردانید و صلوة و سلام بر قدوهٔ رسل و انبیاء و هادی اقوم سبل وضوء اصفیاء محمّد مصطفی صلی الله علیه وسلم ، و بر آل کرام و صحب عظام او که ,,نجوم اهتدی ,, اند و رحمت و مغفرت بر جمیع علماء و اولیاء امت او عموماً و خصوصاً بر قطب الواصلین مقتدی العارفین وارث علوم المحققین شیخ این فقیر خواجه بهاء الحق والدین البخاری المعروف به نقشبند (٤٠) و خلفاء عظام و بر احباب و اصحاب او باد ، الی یوم النفاد .

وبعد میگوید بندهٔ راجی للعفوالراجی یعقوب بن عثمان الغزنوی ثم الچرخی بصّره الله تعالی بعیوب نفسه که درویشی صادق و دوستی موافق التماس کرد که بیان کرده شود معنی رباعی که منسوب بحضرت قطب الاقطاب قدوهٔ اولی الالباب مرشد الخلایق الی الحقایق مظهر الصّفات الرّبانیّه کاشف الاسرار الالوهیّه ابی سعید (٤١) بن ابی الخیر قدس الله تعالی سره العزیز، التماس او را قبول کرده شد و این چند سطر نوشته شد برسبیل ایجاز ، و بالله التّوفیق و منه الاستعانه ،

رباعی :

حورا بنظارهٔ نگـارم صـــف زد

رضوان زتعجّب کف خود بر کف زد

آن خال سیه بران رخان مطرف زد

ابدال ز بیم چنگ در مصحف زد (۴۲)

بدانکه درین رباعی اشارت بصفت جمال و جلال حقّ تعالی کرده شده است و اشارت بمعنی ,,فاتحه،،(۴۳) است . و در وی سرّی ست که هرکه برسر بیماری بخواند بشرایط صحت یابد . انشاء الله تعالی .

بدانکه صفات الله اگرچه بسیار است ، مرجع آن همه جمال و جلال است که ذی الجلال والاکرام اشارت بآن است و سورهٔ فاتحه مشتمل بدین دو صفت است :

بسم الله الرحمن الرحیم . الحمدلله رب العالمین (٤٤) : همهٔ سپاس و ستایش مرپروردگار عالم و جهانیان راست که دشمن همچون دوست پروردهٔ کرم اوست . الرّحمن :(٤٥) بزرگ بخشایش درین جهان بر مؤمنان و کافران . الرّحیم (٤٦) :همیشه بخشاینده درآن جهان بدوستان به بهشت جاودان . مالک یوم الدّین (٤٧) :بادشاه روز جزا ، دوستان را دهد رزق و جنان و دشمنان را گذارد بحرمان و نیران .

,,حو را بنظارهٔ نگارم صف زد » ، یعنی حوران باچنان جمالی که ایشان راحقّ تعالی داده است و صفت ایشان کرده است که ,,فیهن خیرات حسان » (٤٨) یعنی خوش خویان نیکورویان . و در نقـل از مصطفی علیه الصّلوة والسّلام . چنین است که اگر مقدار قلابه یعنی زیادتی ناخن که بریده شود ، از ان یکی از حوران را در شب تاریک درین جهان بیارند ، همهٔ عالم روشن شود باوجود این چنین حسن و جمال وقتی که مشاهدهٔ ذرّه از تجلیات حضرت عزّت جل جلاله بکنند متحیّر و حیران بمانند و بیهوش و مدهوش گردند باوجود آنکه ایشان

مظاهر انوارند .

ای تابش نور از تو وای نازش حور از تو (٤۹)

و رضوان که مالک جنّت است و دایماً بمطالعه حوران و ریاحین و بساتین جنان مشرّف است ، در وقت ظهور آن نور متعجّب و متحیّر بماند . و در حدیث مصطفی صلّی الله علیه وسلّم آمده است که : ,,حجابه النّور ولو کشف حجابه لاحترقت سبحات وجهه ما انتهی الیه بصره من خلقه (٥۰) » یعنی حجاب حضرت الله تعالی نور است که سبحان من احتجب بالنّور عن الظهور و بالظّهور عن الظهور . بیت :

غـرق آبیـم و آب مـی طلبیـم

در وصـالیـم و بی خبـر ز وصـال

اگر آن حجاب نورانی را کشف کرده شود بهر چیزی ظهور و نور جمال برسد ، بسوزد . پس چون حوران و رضوان مشاهده ذرّه از آن نور بکنند حال ایشان این باشد . فاما جماعتی از خواص انبیاء که بآن جمال باکمال بعنایت ازلیه مشرّف شده اند ، بیخود بوده اند و از ایشان جز اسمی بر ایشان نبود ، ایشان فانی فی الله و باقی بالله بودند . و این معنی جز جنس انس را دست ندهد که مشرّف به ,,نفخت فیـه من رّوحی (٥۲) » گشته اند . ,,ولاتحمل عطایا الملک الا مطایا الملک (٥۳) چنانکه عارف رومی گوید ، بیت :

چون روح در نظاره فنا گشت این بگفت

,, نظارهٔ جمال خدا جز خدا نکرد (٥٤)»

مصرع : نامی ست زمن برمن و باقی همه اوست (٥٥)

واین مصرع یعنی ,,حورا بنظارهٔ نگارم صف زد » ، اشارت بمعنی ,,الحمد لله رب العالمین الرحمن الرحیم » (٥٦) باشد . والله اعلم .

,,آن خال سیه بران رخان مطرف زد » ، یعنی صفت جلال که به نسبت جمال همچون خالست بر رخ خوبان ظهور کرد ، باوجود قلّت این و کثرت آن چنانکه در حدیث قدسی وارد است که ,,سبقت رحمتی غضبی » (۵۷) . و این اشارت بمعنی ,,مالک یوم الدین »(۵۸) است که در ضمن وی فهم می شود و لطف بر دوستان و قهر بر دشمنان و این صفت جلال اندک است به نسبت صفات جمال که در ضمن آن چهار اسم فهم می شود : ,,الله ، ربّ العالمین ، الرّحمن ، الرّحیم » است .

ابدال که رجال الله اند ، که بشریّت ایشان بملکیّت و ناسوتیّت بدل گشته از بیم آن صفت جلال باوجود قلّت آن ، بعالم تقلید گریختند و استقامت ظاهره شعار خود ساختند ، بعد از مکاشفات و مشاهدات و تشریف ,,الا انّ اولیاء الله لا خوف علیهم ولا هم یحزنون » (۵۹) ، و ازصفت نفس امّاره بالسّوء که مظهر قهر الوهیت است ، برهیدند و تمسّک ,,بحبل متین » که آن قرآن مجید است کردند و قرآن را مقتدای مطلق و راه نمای بحقّ دانستند . حکیم ثنائی (سنائی) غزنوی رحمة الله علیه می فرماید ، بیت :

اوّل و آخر قرآن زچه ,,بی» آمد و ,,سین »

یعنی اندر ره دین رهبر تو قرآن بس (۶۰)

متابعت کتاب و سنّت را ملازم بودند و بیان فرمودند . ونیز حکیم سنائی گوید ، بیت :

گرد قرآن گرد زیرا هر که در قرآن گریخت

آن جهان رست از عقوبت این جهان رست از فتن

گرد نعل اسپ سلطان شریعت سرمه کن

تا شود نور الهی باد و چشمت مقترن

مژه در چشم ثنائی چون سنانی باد تیز

گر زمانی زندگی خواهد سنائی بی سنن (۶۲)

,,ابدال زبیم چنگ در مصحف زد » ، اشارت بمعنی ,,ایاک نعبد » (۶۳) تا آخر سورهٔ فاتحه باشد . والله تعالی اعلم . یعنی مابندگی تومی کنیم و از تویاری میخواهیم و پس از مکاشفات و مشاهدات و مظاهر بودن صفات دم نمی زنیم و اقتدا بسید رسل می کنیم که عبده ورسوله گفت : کمال عبودیت را شعار خود ساختن هر چند الطاف حضرت بیحد بود ، مقتضای ادب است ، کما قیل : ,,کن عبد رب ولا تکن ربّ عبد » (٦٤)

چون تمسک بعروهٔ وثقی کتاب وسنّت کرده شود ، از اعداء ظاهره و باطنه ترس و وهمی نباشد . ,,ومن یتوکل علی الله فهوحسبه » (٦٥) ، رباعیة :

زآنجا که جمال و جاه جانانهٔ ماست

عالم همه در پناه جانانهٔ ماست

ما را چه از آنکه عالمی خصم شوند

پیش و پس ما سپاه جانانهٔ ماست (٦٦)

,,له معقّبات من بین یدیه و من خلفه یحفظونه، من امرالله (٦٧) » ، اشارت باین است : ,,اهدنا الصّراط المستقیم » (٦٨) ، بنمای ما را راه راست ، یعنی بدار ما را و پایداری ده در راهی که نمودی ، چون بعنایت بی علّت ما را برگزیدی و عزیز گردانیدی ، خوار (٦٩) مگردان .

قال شمس العارفین الغزنوی ثم السجاوندی (٧٠) صاحب وقوف قرآن عین المعانی قدس سره فی معنی ,,اهدنا » ، ای اهد قلوبنا الیک واقم هممنا بین یدیک و کن دلیلنا منک علیک » .

,,صراط الذین انعمت علیهم ،، (۷۱) ، راه آنانکه نیکوئی کردهٔ بر ایشان بدادن قرآن و ایمان و عرفان و متابعت سرور رسولان ومحبّت یاران و باقی صالحان و نعمت این جهان و آن جهان . ,,غیر المغضوب علیهم (۷۲) ،، ، نه خشم گرفته شده بر ایشان بعد از یافتن راه راست ، همچون جهودان . ,, ولا الضّالین (۷۲) ،، ، گمراهان و بی راهان ، همچون ترسایان ، بعد از وجدان رضوان و وصول بعالم ایقان و مشاهدات صفات رحیم و رحمان . ,,آمین ،، ، همچنین باد ، یعنی آنچه خواستیم بده و برآن ثابت قدم دار ، تا برسیم بچنان تربیّت و رحمت در قیامت و توفیق عبادت و استقامت و وجدان هدایت و استقامت بر آن و حذر کردن از غضب و ضلالت و خذلان ، جز از حضرت صمدیّت تو میّسر نشود ، زیرا که همه از تو است ، ما را مطلوب ما بده بواطن ما ، و از برکت ذکر ,, لا اله الاّ الله ،، هواجس نفسانیّه و وسواس (۷۳) شیطانیّه را دور گردان که مطلوب همهٔ عارفان اینست . حکیم ثنائی (سنائی) غزنوی فرماید ، بیت :

بر در میدان الا الله تیغ لا اله
هر قرینی کان غیرالله قربان داشتن

چون جمال زخم چوگان دیده شد در دست دوست
خویشتن را پای کوبان ، گوی میدان داشتن

چون زدست دوست خوردی یک مزاق از جام جان
لقمهٔ بل (۷٤) را و حلوا هر دو یکسان داشتن (۷۵)

تمت الرسالة الجمالية بعون الله تعالى ذی الفضل والعظمة .



طـریقهٔ ختم احزاب*

تألیف مولانا یعقوب چرخـی قدس سره‌العزیز، بروایت حافظ الدین بخاری ، سروده بزبان فارسی ازملاّ جمیل رشی .

بسم الله الرحمن الرحیم

بخط مولوی یعقوب چـــرخی
که (٧٦) شیخی بود چون معروف کرخی
بدیدم نسخهٔ از ,,ختم احزاب «
زخطّش نقل(٧٧) کردم بهر احباب
ولـــی آن واقـــف اســـرار بـــاری
زخـــطّ حـــافظ الدین بخـــاری
گرفتم (٧٨) نقل کردم این روایت
سند (٧٩) دارم از ان پیر هدایت
کـــه (٨٠) پیغمبر نگاه این ختم قرآن
باین ترتیب خواندی ای سخندان

---

* درنسمات القدس آمده است :

,,و (شیخ احمد سرهندی مجدد الف ثانی قدس سره العزیز) فـرمودند که : عزیزی نوشته که بخط مولانا یعقوب چرخی قدس سره دید که ,,ختم احزاب « چنین بود که از سیمای ایشان و شیوه قرأت :

,,فاتحـــه انعام یونس گیر و طه ای همام
عنکبوت آنکه زمر بس واقعه دان «

(نسمات القدس : ٣٢٣)

بروز (٨١) جمعه خواندی از ,,الف لام «

رساندی ختم خود را تابه (٨٢) ,,انعام ،

بشنبه ز اوّل ,,انعام « خواندی

ولی تا آخـــر ,,توبـــه « رســـاندی

زیکشنبه ز ,,یونس « باحـــلاوت

رســـاندی تاسر ,,طٓـــه« تلاوت

بدوشنبه ز (٨٣) ,,طٓـــه« کردی آغاز

,,قصص « را نیز خواندی آن (٨٤) سرافراز

سه شنبه ,,عنکبوت « او کرد بنیاد

رســـاندی ختم خود تاآخر ,,صاد «

بروز (٨٦) چار شنبه از ,,زمر « خواند

طـــریق ختم را این نوع میراند

بروز (٨٦) پنجشـــنبه شاه دوران

بخواند از (٨٧) ,,واقعه« تا آخر ,,صاد «

بدین ترتیب دانی ,,ختم احزاب «

کـــه روشن شد ز پیغمبر به اصحـــاب

بهر (٨٨) نیّت که خوانی ای برادر

باین ترتیب قـــرآن را سراسر

برآید حاجتت دل شاد گردد (٨٩)

زقید درد و غـــم آزاد گردد (٩٠)

بحمدالله (٩١) جمیل از بهر حاجات

موقف شد باین ترتیب آیات

بهر نیت کـــه با این ختم بشتافت

مراد خویشتن را بی شکی یافت

مآخذ و منابع و اختصارات :

★ ابن ماجه : سنن ابن ماجه

★ احادیث مثنوی .

از بدیع الزمان فروزانفر (م ١٣٤٩ ش) .

چاپ مؤسسهٔ چاپ و انتشارات امیر کبیر ، تهران ، ١٣٤٧ ش .

★ تفسیر چرخی .

تألیف حضرت مولانا یعقوب چرخی قدس سره (م ٨٥١ هـ)

ناشر حاجی عبدالغفار و پسران تاجـران کتـب ارگ بازار قندهار (افغانستان) ، مطبع اسلامیه سٹیم پریس ، لاهـور ، ١٣٣١ هـ .

★ حصن حصین (اردو ترجمه) .

از امام محمد بن محمد الجزری شافعی (م ٧٣٩ هـ/ ١٣٣٨ م) .

انتشارات تاج کمپنی لمیٹڈ ، کراچی .

★ دیوان حکیم سنائی .

از ابو المجدود (یا ابو الحسن علی) ابن آدم سنائی غزنوی (م ٥٢٥ هـ) .

بکوشش مظاهر مصفّا .

انتشارات مؤسسهٔ مطبوعاتی امیر کبیر (تهران) .

★ رباعیات ابو سعید ابو الخیر (شرح و ترجمه) .

از ابو سعید ابو الخیر شیخ فضل الله (م ٤٤٠ هـ).

مترجم و شرح نویس رازی جالندهری .

انتشارات ملک نذیر احمد ، تاج بکڈپو ، لاهور .

★ سنن ابن ماجه .
از امام ابو عبدالله محمدّ بن یزید ابن ماجة الرجعی القزوینی (م۲۷۳ هـ) .
چاپ نور محمّد ، کراچی .

★ شرح مثنوی معنوی (جلد دوم) .
نگاشته شاه داعی الی الله شیرازی (م ۸۷۰ هـ) .
پیشگفتار و تصحیح : محمّد نذیر رانجها .
انتشارات مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان ، اسلام آباد ، ۱۹۸۵ م .

★ قدسیه ، رساله . . .
تألیف خواجه محمد پارسا (م ۸۲۲ هـ) .
بامقدمه و تحشیه و تصحیح و تعلیقات : ملک محمّد اقبال .
انتشارات مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان ، اسلام آباد، ۱۹۷۵م .

★ قرآن مجید (مترجم اردو) .
بترجمهٔ حکیم الامّت حضرت مولانا اشرف علی تهانوی (م ۱۳٦۲ هـ ۱۹٤۳م) .
انتشارات شیخ غلام علی اینڈ سنز تاجران کتب لاهور ، ربیع الثانی ۱۲۷۱ هـ .

★ کلیات شمس یا دیوان کبیر
از مولانا جلال الدّین محمّد مشهور بمولوی (م٦۷۲هـ) .
باتصحیحات و حواشی : بدیع الزمان فروزانفر (م۱۳٤۹ش).
جز اول : انتشارات دانشگاه تهران ، ۱۳۳۹ش .
جز دوم : ایضاً

جز پنجم : ایضاً .

جز هشتم : ایضاً .

★ مثنوی معنوی (باکشف الابیات) .

از مولانا جلال الدّین محمد بلخی رومی (م ٦٧٢ هـ).

(به خط خوشنویس میرخانی) .

چاپ اسلامیه ، تهران ، ١٣٧٤ هـ .

★ مرصاد العباد

از نجم الدّین ابوبکر محمّد بن شاهاور بن انوشیروان رازی (م ٦٥٤ هـ) معروف به دایه .

به اهتمام دکتر محمد امین .

انتشارات بنگاه ترجمه و نشر کتاب ، تهران ، ١٣٥٢ ش .

★ مسند امام احمد بن جنبل (جلد دوم) .

شایع کرده : المکتب الاسلامی ، بیروت .

★ مشکوة شریف : مشکوة المصابیح .

از شیخ ولی الدّین محمّد بن عبدالله تبریزی .

(تألیف ٧٣٧هـ) .

چاپ ایچ . ایچ . سعید کمپنی ، کراچی .

★ المعجـم المفهـرس لالفاظ الحدیث النّبوی (جلد یکم) .

از ـ ا . ی . ونسنک وی . پ ـ منسنج مع مشارکه : محمّد فؤاد عبدالباقی .

چاپ مطبعة بریل فی مدینة لیدن ، ١٩٣٦ م .

★ المعجـم المفهـرس لالفاظ القرآن الکریم .

وضعه محمّد فؤاد عبدالباقی .

چاپ دار و مطابع الشعب (بیروت) ،١٣٤٦ هـ ـ ١٩٤٥ م .

حواشی

۱ ـ غیر از این دوائر ، آثار دیگر مولانا چرخی به قرار ذیل است :
۱ ـ ابدالیه ۲ ـ اُنسیه ۳ ـ ترجمهٔ قرآن مجید به زبان تاجیک ٤ ـ تفسیر چرخی ۵ ـ رساله دربارهٔ اصحاب (اسباب) و علامات قیامت (خطی) ٦ ـ نی نامه

۲ ـ مشترک ۳ : ۱۵۸۳ .

۳ ـ مشترک ۳ : ۱٤۲۳ .

٤ ـ ر . ک : نسمات القدس : ۳۲۳ (تألیف خواجه محمّد هاشم بن محمد القاسم نقشبندی ، نسخهٔ شماره ۱۰٤۷ کتابخانهٔ گنج بخش ، مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان ، اسلام آباد) .

۵ ـ الرّجی بمعنی مرجوّ آنچه اُمید آن را داشته باشند .

٦ ـ سورة الاعلی : ۱ .

۷ ـ سورة الاعراف : ۱۸۰ .

۸ ـ ر . ک . به حصن حصین : ٤٤ .

۹ ـ سورة المزمل : ۲۰ .

۱۰ ـ (محرم ۷۱۸ ـ ربیع الاول ۷۹۱ هـ) .

۱۱ ـ دراصل : الف .

۱۲ ـ ر . ک . به قدسیه : ۲۰۳ .

۱۳ ـ (ربیع الاول ٦۰٤ ـ جمادی الثانی ٦۷۲ هـ) .

۱٤ ـ اوستاد = استاد .

۱۵ ـ مثنوی (میرخانی) جلد اول : ۹۰ ـ ۹۱ .

۱٦ ـ (م ۷۷۱ هـ ۸۸٤م) .

۱۷ ـ درکتابهای تذکره و صوفیه یافته نشد .

۱۸ ـ المعجم المفهرس لالفاظ الحدیث النّبوی (ج ۱) : ۳۷۹ بدین طور : ,,ان الجنّة لتشتاق الی ثلاثة علیّ و عمّار و سلمان " (به نقل از ترمذی : مناقب ۳۳) .

۱۹ ـ سورة البقرة : ٦۰

۲۰ ـ سورة الحشر : ۲۳ .

۲۱ ـ سورة البقرة : ۲۲۲ .

۲۲ ـ سورة یٰس : ۵۸ .

۲۳ ـ کلیات شمس (جز ۱) : ۵ .

۲٤ ، ۲۵ ـ کذا فی الاصل .

۲٦ ـ الذریت : ۲۱ .

۲۷ ـ سورة الفرقان : ٦۲ .

۲۸ ـ کلیات شمس (جز ۵) : ۳۰ .

۲۹ ـ ,,القبض والبسط فی الولی کالوحی للنبی " (اُنسیه : ۳۸) .

۳۰ ـ کذا فی الاصل .

۳۱ ـ این مصراع ظاهراً این گونه باید خوانده شود :
,,عذر از جمله گان آمد گناه " .

۳۲ ـ کذا فی الاصل .

۳۳ ـ احادیث مثنوی : ۱۱٦ (به نقل از المنهج القوی ، ج ٤ ، ص ۳۱۳) .

۳٤ ـ (م . رجب ۸۰۲ هـ) .

۳۵ ـ سورة آل عمران : ۱۹۱ .

۳٦ ـ کذا فی الاصل .

۳۷ ـ تفسیر چرخی : ۲۹۷ ، ۳۲۲ .

۳۸ ـ کذا فی الاصل .

۳۹ ـ سورة الشوری : ۱۱ .

٤۰ ـ (محرم ۷۱۸ ـ ربیع الاول ۷۹۱ هـ) .

٤۱ ـ (۳۵۷ ـ ٤٤۰ هـ) .

٤۲ ـ رباعیات ابو سعید ابوالخیر : ۳۹ .

٤۳ ـ ,,سورة الفاتحة " .

٤٤ ـ سورة الفاتحة : ۱ ـ ۳ .

٤۵ ـ سورة الفاتحة : ۱ ـ ۳ .

٤٦ ـ سورة الفاتحة : ۱ ـ ۳ .

٤۷ ـ سورة الفاتحة : ۱ ـ ۳ .

٤۸ ـ سورة الرحمن : ۷۰ .

٤۹ ـ ر . ک . به تفسیر چرخی : ۳۲ .

۵۰ ـ ر . ک . به مشکوة ، ص ۲۱ و ابن ماجه ، ص ۱۸ ، و مرصاد العباد ، ص ۳۱۰ .

۵۱ ـ رک . به تفسیر چرخی : ۲۳۹ .

۵۲ ـ سورة ص : ۷۲ .

۵۳ ـ مرصاد العباد : ۲۳۸ .

۵٤ ـ ر . ک . به کلیات شمس (ج ۲) : ۱۸۰ .

۵۵ ـ ر . ک . به کلیات شمس . مصرع آخرین رباعی) جلد ۸ : ۵۵ .

۵٦ ـ سورة *الفاتحة* : ۱ ـ ۲ .

۵۷ ـ ر . ک . به *مسند امام احمد بن حنبل* (ج ۲) : ۲٤۲ ، *ومرصاد العباد* : ۲۳۸ .

۵۸ ـ سورة *الفاتحة* : ۳ .

۵۹ ـ سورة یونس : ٦۲ .

٦۰ ـ دیوان سنائی : ۷٤ .

٦۱ ـ دراصل : ثنائی .

٦۲ ـ باکمی تفاوت ، دیوان سنائی : ۲۵۹ ـ ۲٦۰ .

٦۳ ـ سورة الفاتحة : ٤ .

٦٤ ـ ر . ک . به شرح مثنوی (جلد دوم) : ٣٧٠ که آنجا مصراع اول بیت شیخ محیی الدین دانسته شده است .

٦٥ ـ سورة الطلاق : ٣ .

٦٦ ـ ر . ک . به تفسیر چرخی : ١٤٥ ، ١٥٣ .

٦٧ ـ سورة الرعد : ١١ .

٦٨ ـ سورة الفاتحة : ٥ .

٦٩ ـ باید ,,خوار " باشد .

٧٠ ـ (م ٥٦٠ هـ) .

٧١ ـ سورة الفاتحة : ٦ ـ ٧.

٧٢ ـ سورة الفاتحة : ٦ ـ ٧.

٧٣ ـ این بنا به قرینه ,,هـواجس " باید ,,وساوس " باشد .

٧٤ ـ بل : شاید بمعنی تلخ باشد .

٧٥ ـ دیوان حکیم سنائی : با تفاوت کمی ، ص ٢٤٦ .

٧٦ ـ ب : ,,که بود او ثانی معروف کرخی " .

٧٧ ـ ب : ,,نظم " .

٧٨ ـ ب : ,,گرفتم ـ گفت نقل این روایت "

٧٩ ـ ب : ,,سند دارد از ان صاحب هدایت " .

٨٠ ـ ب، این بیت ندارد .

٨١ ـ ب : ,,بروزی " ، که غلط است .

٨٢ ـ ب : ,, تا بانعام "

٨٣ ـ ب : ,,سری" که حتماً اشتباه است و ,,ز" درست است .

٨٤ ـ ب : ,,سرفراز " ، که حتماً سهو است .

٨٥ ـ ب : ,,بروزی " چهار شنبه " ، که غلط است .

٨٦ ـ ب : ,,بروزی " که سهو است .

٨٧ ـ ب : بخواند الواقعه .

٨٨ ـ ب : این بیت را ندارد .

٨٩ ـ ب : ,,گردی " .

٩٠ ـ ب : ,,زقید درد غم آزاد گردی " .

٩١ ـ از این بعـد تا آخر ,,ب" ندارد وبعد از بیت قبلی این بیت دارد :
,,تا توانی نکنی در حق کسی تقصیر بدمی یا درمی یا قلمی یا قدمی "
و در مصراع اوّل این بیت بجای ,,در حق کسی تقصیر " ظاهراً باید ,, درحق کس تقصیری " باشد . امّا وزن و بحر این بیت از وزن و بحر بقیه ابیات که اینجا نقل شده بکلی متضاد ست .



دکتر محمد اختر چیمه ★

شمه ای از زندگی و آثار خواجهٔ اجمیر

خواجه معین الدین حسن چشتی سجزی (۱) اجمیری از اکابر مشایخ صوفیه و پیشوای سلسلهٔ طریقت چشتیه درشبه قارهٔ پاکستان و هندبوده است . چنانچه مشهور است وی پس از داتا گنج بخش لاهوری سید علی بن عثمان هجویری ، بزرگترین و مهمترین شخصیت تصوف اسلامی میباشد که شمع نور اسلام و عرفان را در این دیار بدرخش در آورد (۲) . خواجه معین اولین بار سلسلهٔ طریقت عرفانی را دراین سرزمین بنیان‌نهاد و بساط‌ارشاد را گسترد و مقبولیت و محبوبیت فراوانی را بدست آورد . اینک در اینجا مختصری در بارهٔ زندگی وی و چندی راجع به آثار او نگاشته می شود و بخدمات دینی و مقامات عرفانی وی در شبه قارهٔ پاکستان و هند اشاره ای می رود .

خواجه معین الدین چشتی که باالقاب سلطان الهند ، ولی الهند ، هندالنبی ، وارث النبی فی الهند ، خواجهٔ خواجگان ، خواجه اجمیری و خواجه غریب نواز معروف است (۳) دراصل سیستانی و از قریهٔ چشت از توابع هرات بود . در سال ۵۳۷ هجری بدنیا آمد . پدر ، بزرگوارش خواجه غیاث الدین حسن از سادات حسینی بوده است که نسب شریفش باپنج واسطه به امام علی بن موسی الرضا (ع) موصول می گردد (٤) . در پانزده سالگی پدرش در گذشت و خواجه

★ استاد فارسی در دانشکدهٔ دولتی فیصل آباد .

باغ و ملک وی را به ارث یافت . گویند روزی خواجه به درختان آب
می داد که درویش ابراهیم قندوزی وارد باغ وی شد . در اثر صحبت
درویش نور هدایت در باطن خواجه لامع گشت . دلش از املاک و
اسباب سرد شد ، خانه و اثاثه را فروخته بشوق تحصیل علم راه
سمرقند را در پیش گرفت . مدتی در سمرقند و بخارا به تحصیل
معارف قرآن کریم و کسب علوم ظاهری و باطنی پرداخت . سپس روی
به عراق عرب نهاد و در نواحی نیشابور در قصبه هارون به
خدمت و ملازمت شیخ عثمان هارونی نایل آمده (۵) و در اوان
جوانی از اصحاب و مریدان وی شده خرقهٔ خلافت یافت (٦) .
مرشدش از مریدی خواجه افتخار داشت و می فرمود که ,,معین
الدین مامحبوب خداست و مرا فخر است بر مریدی او " (۷) .

از آن پس خواجه به بغداد رفت و بقولی از محضر عارفان بزرگ
زمان مثل شیخ محی الدین عبدالقادر جیلانی (م ٥٦١ هـ) سر سلسلهٔ
قادریه و شیخ ضیاء الدین ابو النجیب عبدالقاهر سهروردی (م ٥٦٣
هـ) وشیخ نجم الدین طامة الکبری (م. ٦١٨ هـ) سرسلسلهٔ کبرویه و
شیخ شهاب الدین ابو حفص عمر سهروردی (م. ٦٣٢ هـ) سر سلسلهٔ
سهروردیه اکتساب فیض و برکت نمود (۸) . و بعد از بیست سال
مصاحبت با خواجه عثمان هارونی و سفر های بسیار و دیدار چند تن
از مشایخ معروف آن عصر ، از طرف شیخ خود بولایت هندوستان
مأمور گردید . چنانچه از راه اصفهان و غزنی به لاهور رسیده مدتی
بر مزار داتا گنج بخش هجویری معتکف شد (۹) ، بعداً، به مولتان رفته
زبان هندی یاد گرفت و به دهلی روی آورد . از آنجا به شهر اجمیر
رسیده سکنی گزید . در آنجا در ترویج دین مقدس اسلام همت تمام
گماشته و طریقهٔ تصوف ,,چشتیه " را در آن سر زمین رواج داده.

وی صاحب کرامـات و خوارق عادات و در جمیع علوم ظاهری و باطنی یگانه زمان بوده است . سر انجام در همان شهر ، در سـال ۶۳۳ هـ رخت از این جهان فانی به دار باقی بر بست و مـرقدوی تاکنون در اجـمیر زیارت گاه خـواص و عوام روزگار است (۱۰) .

آثار و تألیفات خواجه

دربارهٔ آثار تألیفات وی میان نویسندگان و محققان متأخر اختلاف رائی وجـود دارد . مولانا صباح الدین می نویسد که از خواجه تألیف مستقلی باقی نمانده و چند کتاب به نام وی منسوب کرده اند ، مانند :
۱ ـ رساله در کسب نفس ۲ ـ رسالهٔ وجودیه ۳ ـ حدیث المعارف ٤ ـ گنج اسرار. البته خواجه ملفوظات مرشد خویش خواجه عثمان هارونی را بنام ,,انیس الارواح " در ۲۸ مجلس جمع آوری کرده بـود.
امـا ظهور الحسن شارب تمام کتب مذکور را از آثار خواجه شمرده وغیر از اول الذکر بقیه را نایاب خوانده است (۱۱) . خانم دکـتر ممتاز بیگم از شارب نیز قدمی جلوتر گذاشته و در رسالهٔ دکتری خویش بعنوان ,, کتابهای تصوف بزبـان فارسـی درشبـه قارهٔ پاکستـان و هند " تألیفات متعددی را در ذیل اسم خواجه آورده است . نگارندهٔ مقاله حاضر از مطالعه کتب مختلف و فهارس نسخه های خطی و چاپی کتابخانه های ایران و جهان آنچه که در ضمن مؤلفات وی کسب کرده در اینجا می آورد .

۱ ـ انیس الارواح (۱۲)

این کتاب مجموعهٔ ملفوظات و ارشادات و تعلیمات خواجه عثمان هارونی است . خواجه معین هر چه در مجالس صحبت پیر بزرگوار

گوش میداد می نوشت و بصورت کتابی ترتیب داده است . این کتاب دارای **۲۸** مجلس است و بـه مـوضـوعـات زیر یخش شده است :

مجلس اول : در احکام ایمان

مجلس دوم : در مناجات آدم علیه السـلام

مجلس سوم : در خرابی شهـرها

مجلس چهـارم : در فرمانبـرداری زنان

مجلس پنجم : در احکام صدقه

مجلس ششم : در شـراب مویز

مجلس هفتم : در آزار مومنان

مجلس هشتم : در قذف گفتن

مجلس نهم : در کسب کردن

مجلس دهم : سخن در مصیبت

مجلس یازدهم : در کشتن جانوران

مجلس دوازدهم : در احکام سلام کردن

مجلس سیزدهم : در کفارت نماز های گذشته

مجلس چهاردهم : در فضیلت الحمد لله و سورهٔ اخلاص

مجلس پانزدهم : در اهل جنت

مجلس شانزدهم : در فضیلت مسجد

مجلس هفدهم : در گرد کردن مال دنیا

مجلس هجدهم : سخن در عطـر

مجلس نوزدهم: در بانگ نماز

مجلس بیستم : در مومنان

مجلس بیست و یکم : سخن در روا کردن نیاز برادر مسلمان

مجلس بیست و دوم : در کیفیت آخر الزمان

مجلس بیست و سوم : در یاد کردن مرگ

مجلس بیست و چهارم : در باب فرستادن چراغ در مسجد

مجلس بیست و پنجم : در باب درویشان

مجلس بیست و ششم : در شلوار و پیراهن

مجلس بیست و هفتم : در امیران جابر و علمای دنیا دوست

مجلس بیست و هشتم : در توبه و سلوک (۱۳)

بدین طریق انیس الارواح کتابیست در موضوعات شریعت و طریقت و مفاهیم یقین و تصوف .

۲ ـ حدیث المعارف

اسم این کتاب در برخی از کتب تاریخ و تذکره یاد شده ، اما نسخه ای از آن در دست نیست (۱٤) .

۳ ـ دلیل العارفین

این مجموعهٔ سخنان و ملفوظات خواجه معین الدین چشتی ، گرد آوردهٔ خلیفه وی خواجه قطب الدین بختیار اوشی کاکی میباشد . نسخهٔ عکسی آن محفوظ در کتابخانهٔ مرکزی دانشگاه تهران چنین آغاز میشود :

,,بسمله ,, . این صحیفه علوم ربانی و این تحفهٔ فقه مبانی از کلمات جان پرورملک المشائخ سلطان السالکین منهاج العارفین قطب الاولیا شمس الفقراء ختم المجتهدین معین الملة والدین حسن سجزی ادام الله تقواه شنوده می آید و جمع کرده شد درین مجموعه که نام اوست ,,دلیل العارفین ,, نبشته آمد به دو تفصیل :

تفصیل اول : ــ در فقه و صلوات و مکتوبات و تسبیح و اوراد و جز آن

تفصیل دوم : ــ در سلوک فواید آن (۱۵)

اما بنا بنوشتهٔ خانم دکـــتر ممتاز بیگم ، گرد آورنده آن رابه چهار قسم تقسیم نموده :

قسم اول : ـ در فقر و صواب ـ قسم دوم : ـ در مکتوبات و تسبیح
قسم سوم:ـ در اوارد و جز آن ـ قسم چهارم : ـ در سلوک و فواید آن

پیداست که عنـوانات و عبارات یکی است ، و بدست کاتبان و نساخان این چنین اختلافات در نسخه ها روی داده است. در کتاب اخبار الاخیار فی اسرار الابرار (۱٦) برخی از اقوال خواجه معین چشتی مقتبس از ,,دلیل العارفین ،، مضبوط و مسطور است . اما بعضی از محققان و نویسندگان در صحت انتساب ,,دلیل العارفین ،، به خواجه معین شک داشته و آن را از گفتار خواجه نمی دانسته اند .

٤ ـ رساله آداب دم زدن

بنابه تحقیق نگارندهٔ مقاله ، این رساله بانامهای متعددی شهرت دارد مثل رساله آداب دم زدن ، رساله در کسب نفس ، رساله گفتار خواجه معین الدین حسن سجـــزی ، بقول شارب ، رساله آفاق و انفاس (۱۷) نیزیکی از نامهای همین رساله می باشد . نسخـــه ای بعنوان رســـالهٔ آدابِ دم زدن در کتابخانه مرکزی دانشگاه تهران در مجموعه شماره ٤٦۷۲ موجود است و مورد استفادهٔ نگارندهٔ قرار گرفته است . آغازش به این ترتیب است : ,,رساله من تصنیفات حضرت خواجه معین الدین حسن سجزی قدس الله سره العزیز ، میان رگها که در وجـــود آدمی است . ،،از آغاز معلوم میشـــود که رساله مشتمل بر سخنـــان خواجه چشتی است و کسی دیگر آن را ترتیب داده است .

این رساله دیباچه و دو باب را شامل است . در باب دوم خـــواجه از مرشد خویش یاد برده است باین طریق : ,,آن وقت که پیر دستگیر حضرت خواجه عثمان هارونی بر فقیر عنایت فرمودند و بنواختند که

حضرت پیر دستگیر روح فقیر را پیش حضرت رسالت پناه برد » (۱۸) .
مطالب و مضامین رساله بسیار جالب و دارای جنبهٔ ابتکاری میباشد که مؤلف موضوع رساله را از رگهای وجود انسانی شروع کرده به ریاضات و مجاهدات و مشاهدات صوفیه پیوسته بیان می کند که تأثرات اینها چه طور بر رگها می افتد و وجود انسانی چه طور تأثیر می گیرد و در ضمن بیانات ، اصطلاحات زبان هندی هم بکار برده است .

۵ - رساله ای در تصوف

چندین نسخه بنام رساله ای در تصوف ، رسالهٔ عرفانی ، گفتار خواجه معین چشتی (۱۹) ، و رسالهٔ خواجه معین الدین سجزی (۲۰) در کتابخانه های مختلف خارج از ایران وجود دارد . چون امکان رؤیت میسر نبود بطور قطع نمیتوان گفت که این رسالهٔ دیگری است یا همان ,,رسالهٔ آداب دم زدن » میباشد . خانم دکتر ممتاز بیگم ,,رسالهٔ تصوف منظوم » (۲۱) را در ردیف مؤلفات خواجه یاد آور شده است .

٦ - رساله وجودیه

نسخه ای از این رساله در کتابخانهٔ شخصی سید مغیث الدین در لاهور نگهداری میشود که آغازش به این طرز است : ,,بسمله . چنان می گوید که اول حق تعالی خواست که خود راببیند و از خود نور جدا کرده تماشای خود کند (۲۲) . نسخهٔ دیگر این رساله در مخطوطات شیرانی دانشگاه پنجاب لاهور محفوظ است (۲۳) ولی آغاز آن ، بروایت تاریخ ادبیات دانشگاه پنجاب لاهور (۲٤) با آغاز ,,رساله آداب دم زدن » مطابقت دارد .

۷- کشف الاسرار

بنابگفتهٔ خانم دکتر ممتاز بیگم ، خواجه معین رسالهٔ کشف

الاسرار معروف به معراج الانوار رابرای طالبان و مریـدان طی اقامت خود در هند تألیف نموده و در آن از تعلیمات حبس دم و ذکر خفی و چهار منزل ناسوت و ملکوت و جبروت و لاهوت یادشده است (۲۵) . طبـق تحـقیق نگارنـدهٔ مقالهٔ حاضر ، مطالب ایـن کتـاب در مجموعهٔ رسایل خطی کتابخانه مرکزی دانشگاه تهران شماره ۴۶۷۲ (ص ۸۷ پ ـ ۱۰۲ ر) بعد از رساله آداب دم زدن می باشد . و این رسالهٔ بـــر لاهوت و ملکوت و ناسوت و یاهوت و جبروت و شغل اسم ذات چشتیان و حیدریان و نقشبندیان مشتمل است (۲۶) و برخی از عبارات آن با ,,رسالهٔ آداب دم زدن ،، مـــطابقت دارد .

۸ ـ گنج اسرار

نسخه ای از این کتاب در مخطوطات شیرانی دانشگاه پنجـاب لاهور موجود است بنام ،، ملفوظات گنج الاسرار مؤلفه خواجه معین الدین سجزی ،، (۲۷) . بروایتی خواجه این رابه ارشاد مرشد خود ، خواجه عثمان هارونی بـرای تعلیمات سلطان شمس الدین التمش در دوران ســکونت دهلی خود نگاشته است . در مواردی از قرآن ، اخبار و اقوال بزرگان استدلال شده و کتاب مشتمل بر بیست و پنج معرفت است بقرار زیر :

معرفت اول : دانستن و دریافت نمودن شریعت

معرفت دوم : طهارت و نظافت ظاهر و باطن

معرفت سوم : علم شریعت و طریقت و حقیقت و معرفت

معرفت چهارم : جنبهٔ اصلاح باطن و استقامت در راه مشکل

معرفت پنجم : حق سبحانه تعالی با رسالت پناه

معرفت ششم : بیان قــرآن

معرفت هفتم : تربیت حضرت رسالہ

معرفت هشتم : اقسام کفر و توبه
معرفت نهم : عرفان مذهب حقیقی
معرفت دهم : دریافتن جمعه
معرفت یازدهم : در علم توحید
معرفت دوازدهم : دانستن معرفت
معرفت سیزدهم : تلقین مرشد کامل
معرفت چهاردهم : ذکر فی القلب
معرفت پانزدهم : اعمال قلبی
معرفت هفدهم : عبادت خفی و جلی
معرفت هیجدهم : فیض صاحبدل
معرفت نوزدهم : تشریف آوری حضرت خواجه عثمان هارونی در دل
معرفت بیستم : مقام عالی تحیر و محویت
معرفت بیست ویکم : پیوستن مستی سماع
معرفت بیست ودوم : دربارهٔ رسالت
معرفت بیست و سوم : مقامات پانزده خواجگان چشت
معرفت بیست و چهارم: علوم چهار ده گانه
معرفت بیست و پنجم: فنا و بقا

گنج اسرار در حقیقت گنجینهٔ آداب تصوف میباشد . بهمین علت این کتاب گنج اسرار خوانده شده است .

۹ ـ مکاتیب

چند مکتوب خواجه در کتابخانه های مختلف جهان مانند انجمن ترقی اردو کراچی (۲۹) ، دانشگاه پنجاب لاهور ، بادلیان لندن ، اندیا

آفس لندن (۳۰) محفوظ مانده است که وی به مرید و خلیفه و جانشین خـود خواجه قطب الدین بختیار اوشی کاکی نوشته است . ایـن مکاتیب خزینهٔ گرانبهای تصوف و وسیلهٔ تربیت سالـکان و هدایت طالبان میباشد .

۱۰ - وصـول المعراج

نسخهٔ خطی این رساله در فهرست کتابخانه آسیایی بنگال کلکته نشان داده شده است (۳۱) . از لحاظ اسلوب بیـان و طرز نگارش نزدیک به تمام تصانیف خواجه بزبان ساده و سلیس تألیف گردیـده است . گذشته از آثار منثور متعدد خواجه ، از آثار منظوم وی نیـز مقداری ابیات و رباعیات در کتب تاریخ و عرفان بچشم می خورد . رباعی زیر در صفت حضرت امیر المومنین علی ابن ابی طالب علیه سلام در برخی تذکره ها ثبت است :

ای بعد نبی برسر تو تاج نبی

وی داده شهان زتیغ توباج نبی

آنی تو که معراج تو بالا تر شد

یک قامت احمدی زمعراج نبی

بقول استاد سعید نفیسی بعضی از رباعیات شیخ ابو سعید ابو-الخیر با خواجه معین الدین چشتی مخلوط گشته است (۳۳) .

دیوان شعر نیز مشتمل بر بیش از هزار بیت بنام خواجه منسوب است و در لکهنو و کانپور و لاهور چندین بار بچاپ رسیده است ولی محققان این دیوان را از مولانا معین الدین فراهی هروی (۳٤) (م . ۹۰۷ ق) دانسته اند .

عـلاوه بر آن کتاب فواید الفواد و کتاب مخ المعانی و رساله ای در طریقهٔ شنکار هم به خواجه نسبت داده اند (۳۵) . ولی مولفان این

کتابها کسانی دیگر میباشند .

مقامات عرفانی و خدمات دینی خواجه

خلاصه خواجه معین الدین چشتی در دانش فارسی و تصوف اسلامی و مقامی ارجمند داشته است . در احوال و مقامات و مناقب وی کتابی چند نگارش یافته است مانند : مونس الارواح تألیف جهان آرا بیگم دختر شاهجهان پادشاه گرگانی هند . کتاب معین الاولیاء ، تألیف قاضی سید امام الدین خان اجمیری . کتاب وقایع شاه معین الدین چشتی تألیف بابو لال هندو (۳۶) ، تاریخ خواجه اجمیر معروف به احسان السیر مطبوعه آگره ۱۹۱۵ م . سوانح خواجه غریب نواز چاپ آگره ۱۹۲۱ م (۳۷) . خواجه غریب نواز (انگلیسی) مصنفه ظهور الحسن شارب چاپ لندن ۱۹۶۱ م (۳۸) . و سلطان الهند حضرت خواجه معین الدین چشتی اجمیری مؤلفه خواجه سید عبدالباری معنی اجمیری ، چاپ المعارف لاهور ۱۳۹۸ هـ . ق .

میگویند زمانی که خواجه به اجمیر رسید ، مرکز سلطنت رای پتهورا آنجا بود و به قدوم مبارک خواجه حکومت او از بین رفت . بهمین ترتیب قبل از ورود خواجه به سر زمین پهناور هند ظلمات کفر غلبه داشت و بت پرستی متداول بود چنانچه شاعری گفته است :

همه غافل از حکم دین و شریعت

همه بی خبر از خدا و وپیمبر

نه هرگز کسی دیده هنجار قبله

نه هرگز شنیده کس الله اکبر

سپس چون خواجه در بلدهٔ اجمیر رحل اقامت گزید و در آنجا به راهبری خلایق و ارشاد عوام پرداخت و به مساعی جمیلهٔ وی هند پر از نور اسلام وایقان گردید . سخن سرائی فرمود :

از تیغ اوبجـــای صلیب و کلیســا

در دار کــفر مسجد و محراب و منبر است

آنجا که بود نعرهٔ فریاد مشــرکان

اکــنون خروش نعرهٔ الله اکبر است (۳۹)

شاید بهمین دلیل بعضی ها خواجه را مروج مذهب اسلام در شبه قاره (٤٠) گفته اند .

اکثر ارباب سیرو اهــل تواریخ در باب مقامات عرفانی و خدمات دینی خواجه اشاره نموده اند . شاهزاده محمد دار اشکوه نسبت به اعتقاد هندوان نسبت به خواجه چنین رقم پرداز است : ,,جمع کثیری از کفار به برکت قدوم ایشان مشرف به اسلام شدند و جماعتی که مسلمان نشده بودند فتوح دنیا بیحد بخدمت ایشان می فرستادند و هنوز کفاری که در آن نواحی اند به زیارت ایشان می آیند و مبلغ ها به مجـاوران روضهٔ مـنوره می گذرانند ,, (٤١) .

خواجه معین مریدان و جانشینان زیادی داشت . از جمله خواجه قطب الدین بختیار اوشی کاکی (م ٦٣٣ ق) و خواجه حمیدالدین صوفی سؤالی ناگوری (م . ٦٧٣ ق) معروف تر اند. خواجه قطب الدین کاکی در دهلی شمع نور اسلام را منور و فروزان ساختـه و خواجه حمــیدالدین در راجپوتانه و نواحی آن مشغول تبلیغ و اشاعت اسلام و عرفان گردیده بود . اما سلسلهٔ طـریقت چشتیه در شبه قارهٔ پاکستان و هند از راه خواجه قطب الدین کاکی پیش رفته است . از جمله مشهور ترین خلفای خواجه بختیار خواجه فریدالدین مسعود گنج شکر (م . ٦٦٤ ق) میبـاشد . خواجه فرید از خدمت خواجه اجمیر نیز اکتساب فیض کرده بود . خواجه فرید علاوه بر دیگران دو نفـر از مریدان خویش مخدوم علاء الدین علی احمـد صابری کلیری (م .

٦٩١ ق) و سلطان المشایخ خواجه نظام الدین اولیاء بدایونی دهلوی م . ٧٢٦ ق) را چنان تربیت کرد که بنام هر دو شیخ بزرگوار سلسلهٔ چشتیه صابریه و سلسلهٔ چشتیه نظامیه بوجود آمد .

از میان تربیت یافتگان خواجه نظام الدین اولیا خواجه امیر خسرو دهلوی و خواجه امیر حسن دهلوی به شاعری نامبرده شده اند . و شیخ نصیر الدین محمود چراغ دهلی (م . ٧٥٧ ق) در تصوف مقامی بلند یافته است . پس از شیخ چراغ دهلوی ، خواجه سید محمد گیسو دراز (م. ٨٢٥ ق) در دکن به نشرواشاعت دین مبین اسلام مأمور گشت و تصانیف متعدی در عرفان اسلامی از وی مانده است (٤٢) .

همچنین در سلسلهٔ چشتیه صابریه نیز کسانی مانند شیخ عبدالقدوس گنگوهی (م ٩٤٥ ق) و شیخ نظام الدین تهانیسری (م در حدود ١٠٣٤ ق) دارای تألیفات چند در تصوف بوده اند . خلاصه خواجه اجمیر سر چشمهٔ اولیاءکبار و از مشایخ عظام دیار هند است . نزد شاهان و امیر ان معاصر و متأخر مقامی محترم و ارجمند داشته است . بروایت بعضی از تذکره نویسان سلطان شهاب الدین محمد غوری (م . ٦٠٢ ق) و سلطان شمس الدین التمش (٦٠٧ ـ ٦٣٣ ق) از معتقدانش بودند (٤٣) ـ

همینطور از سلاطین متأخر سلطان محمود خلجی (٨٣٩ ـ ٨٨٠) ق) در زمان خویش تعمیر مزار خواجه کرد . سپس اکبر شاه تیموری (٩٦٣ ـ ١٠١٤ ق) در محوطهٔ آستانش مسجدی بنا نمود و گویند اکبر از شهر سیکری پیاده به اجمیر به زیارت درگاه شریف وی می رفت (٤٥) نور الدین جهانگیر (١٠١٤ ـ ١٠٣٧ ق) نه بار برای دیدار روضهٔ مبارک به اجمیر مسافرت کرد و مدتی آنجا ماند . سپس شاهجهان (١٠٣٧ ـ ١٠٦٨ ق) در توسیع و تعمیر مزار خواجه در

اجمیر همت وافر بکار برد (٤٦) . از اولاد شاهجهان محمد داراشکوه (٤٧) و جهان آرابیگم (٤٨) که هر دو برادر و خواهر طبایع متصوفانه داشته و صاحب آثاری بوده اند عشق و علاقه بسیار نسبت به خواجه داشته اند .

نظر به شرح فوق، مقام و عظمت و اهمیت خواجه معین الدین چشتی از حیث مؤلف و مصلح و مبلغ اسلام و عرفان و تصوف معلوم و واضح است . تعداد زیادی از هندوان بکوشش تنها خواجه، دین مقدس اسلام را پذیر فته و کسب فیض روحانی و معنوی کرده اند . مقصود خواجه و پیروان وی تنها اشاعت مذهب رسمی اسلام نبود بلکه اشاعت و ترویج اسلام حقیقی بود که برای عموم مسلمانان لازم و ضروری میباشد .



حواشی

۱ ـ سجزی منسوب به سجستان (سیستان) یکی از استانهای ایران میباشد اما بعضی از ارباب سیر و تذکرهٔ نگاران نسبت وی رابه خطا و اشتباه،، سنجری، نوشته اند مانند هفت اقلیم امین احمد رازی باهتمام جواد فاضل ، تهران ، ج ۱ ص ۲۸۵ ، اخبار الاخیار فی اسرار الابرار شیخ عبدالحق محدث دهلوی ، دهلی ۱۳۰۹ ق ، ص ۲۲ ، تذکرهٔ میر حسین دوست حسینی لکهنو ۱۲۹۲ق ، ص ۲۹٤ .

۲ ـ آب کوثر (اردو) ، تألیف دکتر شیخ محمد اکرام ، لاهور طبع هفتم ۱۹٦۸ م ، ص ۱۹٦

۳ ـ ریحانة الادب ، تألیف محمد علی مدرس تبریزی ، چاپ دوم تبریز ، ج ۳، ص ۹۰، آب کوثر ، ص ۱۹۳ ، ۱۹٦ ، کتابهای تصوف بزبان فارسی در شبه قارهٔ پاکستان و هند (پایان نامه دکتری) نگارش ممتاز بیگم ، دانشکدهٔ ادبیات دانشگاه تهران ، سال ٤٧ ـ ۱۳٤٦ش ، ص ۱۱۰ ، تأثیر معنوی ایران در پاکستان جعفر قاسمی ـ لاهور ، ۱۳۵۰ش ، ص ۷ .

٤ ـ ریحانة الادب ، ج ۳ ، ص ۹۰

۵ ـ سفینة الاولیاء دارا شکوه ، نولکشور کانپور ۱۸۸٤ م ، ص ۹۳ اما در هفت اقلیم ، تهران ج ۱ ، ص ۲۸۵ ـ ۲۸٦ در ذیل خواجه معین الدین نگاشته است : ,,بخط وی نوشته دیده شد که در بغداد به مسجد جنید دولت ملازمت خواجه عثمان حاصل کردم " .

٦ ـ بروایت تذکرهٔ حسینی ص ۲۹٦ ,,معین الملة " هنگام خرقه یافتن پنجاه و دو ساله بود " . و در

تاریخ ادبیات ، دانشگاه پنجاب لاهور ج ۳ ، ص ۱۰٤ چنان توضیح داده شد که ,,خواجه معین در ۲۰ سالگی مرید شیخ عثمان هارونی گردیده و در پنجاه و دو سالگی خرقهٔ خلافت یافته است »

۷ـ سفینة الاولیاء ، ص ۹۳ .

۸ ـ البته بروایت سفینة الاولیاء ، ص ۹۳ ، تذکرهٔ حسینی ، ص ۲۹٦ ، آب کوثر ص ۲۰۱ خواجه معین با شیخ حسن زنجانی و خواجه یوسف همدانی و شیخ ابو سعید تبریزی و شیخ اوحد الدین کرمانی هم صحبت داشته است . لیکن بدلایل تاریخی مصاحبت خواجه با شیخ حسین زنجانی و خواجه یوسف همدانی غیر ممکن بنظر می رسد .

۹ ـ چنانکه اقبال لاهوری گوید :

سید هجویر مخدوم امم مرقد او پیر سنجر را حرم

کلیات اشعار فارسی اقبال بوسیلهٔ احمد سروش ، تهران چاپ دوم ، اسرار خودی ، ص ۳۷

۱۰ ـ اخبار الاخیار ، ص ۲۲ ، سفینة الاولیاء ، ص ۹٤ ، ریحانة الادب ، ج ۳ ص ۹۰ ، وج ۵ ص ۲٤۹ ، نزهة الخواطر ، للعلامه عبدالحی الحسنی ، حیدر آباد دکن ، ج ۱ ، ص ۱۳٦ ، تذکرهٔ روز روشن چاپ تهران ، ص ۷٤۹، تاریخ نظم و نثر در ایران و در زبان فارسی سعید نفیسی ، تهران ۱۳٤٤ ش ، ج ۱ ص ۱٥٤

۱۱ ـ تاریخ ادبیات دانشگاه پنجاب ، ج ۳ ص ۱۰۳ ، ونیزرک : هلال کراچی ، آبانماه ۱۳۳۲ ، ص ۵۳

۱۲ ـ انیس الارواح در لکهنو بسال ۱۸۹۰ م چاپ گردیده است . فهرست کتابهای چاپی فارسی ، خانبابا مشار تهران ۱۳۵۰ ش ، ج ۱ ص ۵۹

۱۳ ـ نسخ خطی فارسی موجود در کتابخانه های لاهور ، پایان نامه دکتری خانم خالده آفتاب ، دانشکده ادبیات و علوم انسانی ، دانشگاه تهران ، شماره : ۱۸۵ ، ص ۵۳۲ ـ ۵۳۵ .

۱٤ ـ کتابهای تصوف بزبان فارسی در شبهٔ قارهٔ پاکستان و هند ، ص ۱۱۲

۱۵ ـ دلیل العارفین ، نسخه عکسی کتابخانه مرکزی دانشگاه تهران بشماره ۲٤۵۰ ص ۱۵ ، نیزرک : تاریخ ادبیات ، دانشگاه پنجاب لاهور ج ۳ ، ص ۱۳۵ ـ ۱۳۸

۱٦ ـ اخبار الاخیار ، دهلی ۱۳۰۹ ق ، ص ۲۲ ـ ۲۳ ، انوار صوفیه اردو ترجمه اخبار الاخیار لاهور ، ۱۹۵۸ م ، ص ۲۹ ـ ۳۲

۱۷ ـ تاریخ ادبیات ، دانشگاه پنجاب لاهور ج ۳ ص ۱۰٤ و نیز مقایسه شود با فهرست کتابخانه اندیا آفس ج ۱ ص ۱۰۳۵ و ج ۲ ص ۱۹۷۸ که آنجا عنوان آن ,,رساله آفاق و انفس » یاد شد است .

۱۸ ـ رساله آداب دم زدن ، نسخهٔ خطی کتابخانه مرکزی دانشگاه تهران ، بشماره ٤٦۷۲ ص ۸۵ پ

۱۹ ـ فهرست نسخه های خطی فارسی ، احمد منزوی ، تهران ج ۲ ص ۱۱٦٦ ـ ۱۱٦۷

۲۰ ـ فهرست مخطوطات شیرانی ، دکتر بشیر حسین لاهور ، ج ۲ ص ۲٦٤

۲۱ ـ کتابهای تصوف بزبان فارسی در شبه قاره ، ص ۱۲٤

۲۲ ـ نسخ خطی فارسی موجود در کتابخانه های لاهور ، ص ۲۳۸

۲۳ ـ فهرست مخطوطات شیرانی ، لاهور ج ۲ ص ۲٦٤

۲٤ ـ ص ۱۰۵ ,,رساله وجودیه من کلام حضرت خواجه معین الدین حسن سجزی رحمة الله علیه در

بیان رگها که دور وجود آدمی اند » .

۲۵ ـ کتابهای تصوف بزبان فارسی در شبه قاره ، ص ۱۲٦ ـ ۱۲۷

۲٦ ـ مقایسه شود شود با : فهرست کتابخانه مرکزی دانشگاه تهران ، ج ١٤ ص ۳٦۲۲

۲۷ ـ فهرست مخطوطات شیرانی ، لاهور ج ۲ ص ۲۵۷

۲۸ ـ کتابهای تصوف بزبان فارسی در شبه قاره ، ص ۱۲٦ ـ ۱۲۷

۲۹ ـ فهرست نسخه های خطی فارسی ، منزوی ، ج ۲ ص ١٤٤٨

۳۰ ـ فهرست نسخه های خطی فارسی منزوی ، ج ۱ ص ۱۰۷۵ و نیزرک : کتابهای تصوف بزبان فارسی در شبه قاره ص ۱۲۸ که در آنجا به شش مکتوب خواجه معین اشاره رفته است .

۳۱ ـ فهرست نسخه های خطی فارسی ، احمد منزوی ، ج ۲ ص ١٤٨۳ .

۳۲ ـ آتشکدهٔ آذر ، باهتمام دکتر شهیدی ، تهران ۱۳۳۷ ش ص ۳۵۵۸ ، ریاض العارفین ، کتابفروشی محمودی تهران ، ص ۲۱۱ ، مجمع الفصحا ، هدایت ، بکوشش دکتر مظاهر مصفا ، تهران ج ۳ ص ۱۲٤۰ ، تذکره حسینی ، نولکشور ، ص ۳۰۲

۳۳ ـ الذریعه الی تصانیف الشیعه ، آقا بزرگ الطهرانی ، تهران ، جز ۹ ، قسم ۳ ، ص ۱۰۷۷

۳٤ ـ برای شمه ای از احوال وی رک : حبیب السیر خواند میر ، طبع خیام ، تهران ۱۳۳۰ ش ، ج ٤ ص ۳٤۰ .

۳۵ ـ تاریخ نظم و نثر در ایران ، ج ۱ ص ۱۵٤ ، باید متذکر شد که فواید الفواید مجموعهٔ ملفوظات خواجه نظام الدین اولیاء ، مرتبه امیر حسن سجزی دهلوی شاعر معروف فارسی است . کتاب مخ المعانی از مؤلفات شیخ شرف الدین احمد بن یحیی منیری (م ۷۷۲ ق .) میباشد . رک به نزهة الخواطر ، ج ۲ ص ۱۰ و نیز رک : تاریخ ادبیات ، دانشگاه پنجاب لاهور ، ج ۳ ص ١٤٤ که آنجا نام مرتب آن شیخ شهاب الدین عماد نگاشته شده است . رساله ای در طریقه شطار ، یکی از شیخ عبدالله شطاری (اخبار الاخیار ، دهلی ص ۱۷۱) و دیگری از شیخ بهاء الدین شطاری(انوار صوفیه اردو ترجمه اخبار الاخیار ، لاهور ص ٤۳۹ ـ ٤٤۰) باقی مانده است .

۳٦ ـ تاریخ نظم و نثر در ایران ، ج ۱ ص ۱۵٤

۳۷ ـ تأثیر معنوی ایران در پاکستان ، ص ۷

۳۸ ـ تاریخ ادبیات دانشگاه پنجاب لاهور ج ۳ ص ۱۰٤ ح ۲.

۳۹ ـ آب کوثر ، ص ۲۰۲ ـ ۲۰٤

٤۰ ـ مجمع الفصحا ، ج ۳ ، ص ۱۲٤۰

٤۱ ـ سفینة الاولیاء ، ص ۹۳ ومقایسه شودبا : آب کوثر ، ص ۲۰۳ ، تاریخ زبان و ادبیات ایران در خارج از ایران ، پروفسور عباس مهرین شوشتری ، تهران ۱۳۵۲ ، ص ٤۵ که آنجا جمله نخستین دربارهٔ خواجهٔ معین است : «پارسائی بود که مزار او زیارتگاه مسلم و هندوست » .

٤۲ ـ تاریخ ادبیات در ایران ، دکتر ذبیح الله صفا ، انتشارات دانشگاه تهران ، ج ۳ ص ۱۷۵

٤۳ ـ آتشکده آذر ، ص ۳۵۸ ، ریاض العارفین ، تهران ص ۲۱۰ ، مجمع الفصحا ، ج ۳ ص ۱۲٤۰ رضا قلی خان هدایت در هر دو تذکرهٔ خویش باشتباه «سلطان شمس الدین غوری » نگاشته ، حال آنکه «سلطان شمس الدین التتمش » صحیح و درست است .

٤٤ ـ آب کوثر ، ص ۲۰۹ ـ ۲۱۰

٤٥ ـ سر زمین هند ، علی اصغر حکمت ، تهران ، ص ٤٥

٤٦ ـ آب کوثر ، ص ۲۰۸

٤٧ ـ در سفینة الاولیاء ، ص ۹ نوشته شده که ,,قبر حضرت خواجه در دارالاسلام اجمیر است و این فقیر چندین مرتبه بزیارت آن روضهٔ منوره مشرف گشته . . و ببرکت ایشان حق تعالی این کمترین بندهٔ خود را بوجود آورد ،، .

٤٨ ـ در فهرست موزهٔ بریطانیا لندن ،ج ۱ ص ۳۵۷ ثبت است که جهان آرا بیگم در سال ۱۰۵۳ هـ باندرس بمناسبت تقدیم تألیف خویش ,,مونس الارواح ،، به مزار خواجه اجمیری رفت .



دکتر امیر حسن عابدی *

یک بیاض[1] نادر شعـر فارسی

شعـر فارسی روایتی بسیار قدیم و مسلسل و مستحکم و متنوع دارد . شاید در یک زبان دیگر دنیا اندوخته ای نباشد که در خزینه بیش بهای فارسی موجود است . متاسفانه کلیه شعـرا و کلام آنان تا امروز آنچنان که باید احاطه نگردیده است . ضـروری است که در کتابخانه های جهان دقیقاً جسنجو شود . و ارث بزرگان ادب فارسی کاملاً بررسی گردد . عـلاوه بر کلیات و دواوین ، شعـرای بی شمار و کلام آنان در بیاض ها و سفینه ها مذکور و محفوظ است و لازم است آن طبق اصـول جدید مطالعه و تجزیه و تحلیل شود . از جمله این سفاین و بیاضهای نادر و کمیاب ، یکی آنست که در شبلی اکادمی (اعظم گر ـ هند) محفوظ و مضبوط است .

تنها جلد اول این بیاض باقی مانده و آن هم از وسط ناقص است . از جلد دوم هیچ اطلاعی در دست نیست . جلد اول هم که موجود است کرم خورده و درحال خرابی است . پس از صحافی و جلد سازی خرابیها چندی رفع گردیده ، اما بعضی خرابیهای دیگر بروز کرده است .

از فهرست اسامی شعرا ، که در آغاز جلد اول آمده ، می توان پی برد که جلد دوم مشتمل به کلام کدام شعرا بوده است . جلد اول نیز

---

* استاد ممتاز فارسی ـ دانشگاه دهلی ـ هند .

بقدری ضخیم است که در دو جلد صحافی شده است . اندازهٔ آن ۱۱.۵×۷ اینچ است . این دو جلد مجموعاً ۳ کیلو و ۶۰۰ گرام وزن دارد و شامل ۴۲۰ ورق میباشد .

در آغاز جلد اول ، این سفینه را ,, جنگ ،، اما در آخر بیاض گفته شده است . عبارات اول و آخر باین قرار است .

آغاز : فهرست اسامی که درین جنگ اشعار آنان مرقوم است .

پایان : تمام شد جلد اول بیاض .

از خصایص این بیاض یکی این است که در آغاز آن فهرست کامل داده شده است . این امر نشان میدهد که اسامی شعرای زیادی شاید در جاهای دیگر یافته نشود و اگر این بیاض محفوظ نمانده بود ، اسامی و کلام آنان امروز از صفحهٔ هستی محو و نابود شده بود . باین نکته هم پی می بریم که مؤلف آن تا چه اندازه مطالعاتی در ادب فارسی داشته و نیز اینکه چه تعداد نسخه های خطی دواوین و کلیات در دسترس او بوده ، که بعد از مطالعهٔ آن ابیات این جنگ را انتخاب نموده است .

اسم مؤلف این جنگ معلوم نیست و سال تألیف هم هیچ جا ذکر نگردیده ، اما با بعضی اسامی ,, سلمه ،، یا ,,مدظله ،، اضافه شده و بنا برین ما می توانیم حساب کنیم که در کدام قرن تألیف شده بود . وبنا براین میتوان گفت که این جنگ بسیار قدیم نیست . در ضمن ذکر اسم شعرا، با نام میر شمس الدین فقیر دهلوی(۲) و میرزا جعفر راهب (۳) ,,سلمه،، نوشته شده است . با اسم حزین جائی ,, سلمه ،، و جائی دیگر ,, مدظله ،، نوشته ، بلکه اسم کامل وی با القاب چنین نقل شده است :

,, جناب شیخ الاجل ، زبده الافاضل شیخ محمد علی متخلص به

حزین مدظله العالی حزین در سال ۱۱۰۳ هجری قمری/۹۲ـ۱۶۹۱ میلادی متولـد شد و در سال ۱۱۸۰ هجـری/۶۷ ـ ۱۷۶۶ میـلادی درگذشت . بعلاوه در ذیل ذکر ,, بعض احباء معاصر ،، اسـم میـرزا جانجانان مظهر می آید که در سال ۱۱۹۰ هجـری قمـری/۱۷۷۶ میلادی فوت کرد . بنابرین ما باین نتیجه می رسیم که این بیاض در نیمۀ دوم قرن دوازدهم هجری قمری بتکمیل رسید .

در این بیاض کلام منتخب شعرای هم در متن وهم در حاشیه داده شده که گاهی شعر یک شاعـر با شعـر دیگری خلط شده و پی بردن به این امـر را دشوار ساخته که کلام یک شاعـر از کجا تا کجا است . در فهرست ، اسامی شعرای متعدد موجود است ، امـا بعلـت نقص نسخه ، ابیات آنان کاملاً واضح نیست . جائی دیگر اسامی و اشعار بعضی شعرا در متن موجود است ، اما در فهرست از آنان اسمی برده نشده .

کلام شعرای بزرگ و بنام فارسی در ایران وهند چندین بار بچاپ رسیده است . دواوین شعرای زیادی اخیرا در ایران چاپ و منتشر گردیده ، که این کمبود را تا حـد زیادی رفع کرده ، اما تا حالا سعی نشده که با مطالعه و مقایسۀ تمام نسخه های خطی که در کتابخانه های دنیا موجود است ، کلام آنان ترتیب و تدوین و چاپ و منتشر گردد . درین بیاض بخشی از ابیات شعرای ذیل بدست ما رسیده که تا حالا دواوین و کلیات چاپی آنان این اشعار را شامل نیست .

مسعود سعـد سلـمان (٤)

مقطعـات

آشنائی خلق دردِ سر است

منقطع باش تا ندانندت

بر در کس مـرو بهر طمـع
تا ز در همچو سگ نرانندت
گر شوی گوشـه گیر چون ابرو
بر سر دیده ها نشانندت

چون جامهٔ چرمین شمرم صحبت نادان
زیرا که گران باشـد و تن گرم ندارد
از صحبت نادان بترت(۵) نیز بگویم
خویشی که توانگر شد و آزرم ندارد
زین هر دو بتر نیز بگویم که کدام است
پیری که جوانی کند و شرم ندارد

هر که در اصل بد نهاد افتاد
هیچ نیکی ازو مدار امید
زانکه هـرگز بجهـد نتوان کرد
از کلاغ سیاه باز سپیـد

شکفتی نظـر کن که کلکش همـی
چلیپا نماید بر انگشت بـر
چو عیسی بکشتنش دارند قصد
که هر ساعت او را ببرند سر
ولیکن چو بردار انگشت شـد
فزون گرددش قدر و جاه و خطـر
بر آن آسمان بزرگی شـود
که ره نیست جان را از آن بیشتـر

رباعیات

همزاد رخ نگار ما بوست نه گل
زین روی رخ نگار نیکوست نه گل
مارا ز رخ دوست باید ای دوست نه گل
زیراکه بچشم ما رخ اوست نه گل

نام تو کنم نقش چو نی بر گیرم
سوی تو کنم گذر چو یی بر گیرم
یاد تو کنم نوش چو می بر گیرم
باعشق چنین دل از تو کی بر گیرم

مفردات

ملامتم چه کنی ای رقیب در عشقش
ببین بدیدهٔ مجنون جمال لیلی را

اگر مواجهه آید عدوت نشناسی
که هیچ وقت ندیدی ازو مگر که قفا

باصل تنها کس را مفاخرت نرسد
که نسبت همه از آدم ست و از حواست

چو دولت مهیا بود هر کسی را
اگر خود نجوید بجوید ز دولت

درجهان جز روی و ابروی تو هرگز کس ندید
غرهٔ ماهی که در وی منخسف باشد هلال

گر خوانیم سگ خود و اربنده بنده ام
می میـرم از برای تو چنـدانکه زنده ام

سد زمـردم تهی کنار جهان
خاک را پر نشد هنوز شکم

میروند از بی هم عاقل و فرزانه برون
رفته رفته همه رفتنـد ازین خانه برون

امیـــر معـــــــزی (٦)

مقطعـــــــات

دوش دستم زلف او بگرفت وانگه نرم نرم
از میان مجلس اندر بستـر و بالین کشید
من غـلام دست خویشم کو به مشکین سلسله
از فلک بر بستر و بالین مه و پروین کشید

ماه دو هفته برسر سرو روان که دید
بر ماه سنبل و سمـن و ارغوان که دید
زلف چو مشک و روی چو ماه و لب چو قند
بسیار دیده اند ولیکن چنان که دید

رنجه شود دهان تو از گفتن سخن

کوچک تر از دهان تو هرگز دهان که دید

زجام نور به قندیل داده ماه صیام

رسید عید و ز قندیل باز داد بجام

هلال عید کلید همان در است مگر

که قفل گشت بر آن در هلال ماه صیام

در نشاط دگر باده چرخ باز گشاد

شکست توبهٔ خاص و درید پردهٔ عام

می چه داری در صراحی ای غلام

جام پر کن تا بکف گیریم جام

گر می پخته ست قومی را حلال

ور می خام ست خلقی را حرام

خام ده مارا که از غم پخته ایم

پخته ده آنرا که در عشق است خام

ما مدام اندر مدام آویختیم

کز مدام است اینهمه شادی مدام

صنما آن خط مشکین که فراز آوردی

بر گل از غالیه گوئی که طراز آوردی

چو خط آرند بتان ناز فراوان نکنند

تو عجب تر که خط آوردی و ناز آوردی

رباعیات

ابر بی شرط مهر و عقد نکاح
گشت حاصل به لؤ لؤ از دریا
اینک از شرم او همی فکند
لؤ لؤ ی نارسیده بر صحرا

از درد فراقت ای به لب شکر ناب
نه روز قرار دارم و نی شب خواب
چشم و دل من ز هجرت از درّ خوشاب
صحرای پر آتش است و دریای پر آب

هرگز ز ضمیر من گل هجو نرست
وین گفتن هجو را اکنون جرم از تست
تو چون سگی و بیحیائی،من چون شمشیر
شمشیر بسگ بیازمایند نخست

از نور دو عارض آفتابی گویا
از بوی دو زلف مشکنابی گویا
جان زنده به لطف تست آبی گویا
مجلس بتو گرم است سرابی گویا

گر نعل سمند تو بر آهن ساید
زو چشمهٔ خضر در زمان بگشاید
ور خصم تو در آینه بنماید روی
دست اجل از آینه بیرون آید

چون دیدهٔ من بسوی جانان نگرد
پنهان نگرد ز خلق و ترسان نگرد
چشم و دل من در تو بدانسان نگرد
چون دیدهٔ مرده کز پس جان نگرد

در رقص چو آستین بر می کرد
صد گونه شمایلش بهم در می کرد
می آمد و آرزو بپایش می ریخت
می رفت و امید خاک برسر می کرد

روی تو ز ماه آسمانی خوشتر
لعل تو ز آب زندگانی خوشتر
قد تو ز سرو و بوستانی خوشتر
نطقت ز حیات جاودانی خوشتر

بادی که در آئی به تنم همچو نفس
ناری که بسوزی دل خلقان بهوس
آبی که بتو زنده توان بودن و بس
خاکی که به تست باز گشت همه کس

باز این همه شرم چیست ای کافر کیش
پیش آی و حجاب و شرم بردار از پیش
کز دست فراق تو دلم خسته و ریش
هان تا بکنم لب ترا چون دل خویش

ای کرده مرا واله و دیوانهٔ خـویـش
زان یک نظـر از دو چشم مستانهٔ خویش .
آن کس که گذر کرده بکویت روزی
گم کرده همه عمـر ره خانهٔ خـــویش

عمری گذاشتم صنمـــا در وفای تو
از حـد هزار گونه کشیدم جفای تـو
آن چیست از جفا که نکردی بجان من
وان چیست از وفا که نکردم برای تو

از بخل به خلق هیچ چیزی ندهـی
ور جان بشود بکس پشیـــزی نـدهـــی
سنگی که بدو در آسیا آش کننـد
گربر شکمت نهنـــد تیزی نـدهـــی

فـــرد

از هنـر پیش تو ایشان در زمان بودند بیش
هست بیشی در هنر زان به که پیشی در زمـان

خلاق المعانی کمال الدین اصفهانی (٧)

غـــزلیات

تا دلم در خم آن زلف پریشان شده است
چه عجب کار من اربی سرو سامان شده است

عاشقی چون من بیدل عجب است از ...

باچنان قامت و رخ دلبری آسان شده است

در صحبت دوست جان نگنجد

شادی و غم جهان نگنجد

ما خانه خراب گشتگان را

در دل غم خانمان نگنجد

ای خواجه تو مرد خود فروشی

رخت تو درین دکان نگنجد

یا دوست گزین کمال یا جان

در خانه دو میهمان نگنجد

رباعیات

آوخ که گل دلم به پژ مرد بآب

وان نقش چنان لطیف بستردبآب

گردون که نبود آب شرمش در چشم

بینائی چشم من فرو برد بآب

این کشته مگر کمال اسمعیل است

قربان شدنش نه از پی تبدیل است

قربان تو شد کمال اندر ره عشق

قربان گشتن کمال اسمعیل است

دستی که گرفتی سر آن زلف خوش است

پائی که ره وصل بریدی پیوست

زان دست کنون در ره گل غم دارم پای

زان پای کنون برسر دل دارم دست

ز آمد شد آن دو زلف عنبر بویت

آزرده همی شود گل خود رویت

زانگشت نمای مردمان در کویت

ترسم که نشان بماند اندر رویت

(از) کاسهٔ تو سیاه و دیگ تو سفید

از آتش و آب هر دو ببریده امید

آن شسته نمی شود مگر از باران

این گرم نمی شود مگر از خورشید

هر شب مه نو سوی فزونی نازد (۸)

تا همچو جمال تو جمالی سازد

در چاردهم شب چو بخود پردازد

بیند چو تو نیست خود زغم بگدازد

دل بی تو مرا یک نفس آسوده ندید

در بحر تو جز خسته و فرسوده ندید

تا خاک ترا بکاه وگل نندودند (۹)

خورشید کسی به کهگل اندود ندید

نه دست بزلف لاله پوش تو رسد

نه لب به لب شکر فروش تو رسد

کوتاهی قد تو برای دل ماست
تا نالهٔ زار ما بگوش تو رسد

بر عارض لاله رنگت ای بدر منیر
چوگان گویم زلف ترا یا زنجیر
چون گوی دلم ببرد گفتم چوگان
چون پای دلم به بست گفتم زنجیر

هرگه که بنوک قلم مشک نفس
وصف لب لعل او نویسم بهوس
از یاد لبش قلم چنان مست شود
کانگشتانش همی کشندش به کس

تا چند زبان تیز چو شمشیر کنم
در مدح سگی را صفت شیر کنم
انبان دروغ را زبر زیر کنم
تا این شکم گرسنه را سیر کنم
شبها ز دم هوا فسرده چو یخم
زانو بشکم کشیده همچون ملخم
چنبر شده ام چنانکه می نشناسند
کس موی زهار را ز موی ز نخم

رویت دریای حسن و لعلت مرجان
زلفت عنبر ، صدف دهن ، دُرّ دندان

ابرو کشتی و چین پیشانی موج
گرداب بلا غبغب و چشمت طوفان

ای چشم وجود نور رخسارهٔ تو
حیران شده چشم جان ز نظارهٔ تو
هر دم بکشد چشم تو صد مسکین را
فریاد ز چشم مست خونخوارهٔ تو

ای روی تو همچو دست پیغمبر تو
پیغمبر ما بحق بود رهبر تو
ترسم که تو دین موسوی نگذاری
من دین محمدی نهم برسر تو

ای بی تو مرا امید بهبودی نه
با ما تو چنانکه پیش از این بودی نه
می دانستم که عهد و پیمان مرا
درهم شکنی ولی باین زودی نه

گر لاف زنم که یار خوش خوست نه ای
با ما بوفا و عهد نیکوست نه ای
وین نادره تر که از برای تو مرا
خلقی همه دشمنند و تو دوست نه ای

جانا بر نور شمع دود آوردی
یعنی که خط ارچه خوش نبود آوردی
گر دود دل منست دیرت بگــرفت
ور خــط بخون ماست زود آوردی

ای بندهٔ حســن تو زمه تا ماهــی
وی عقــل زطرهٔ تو در گمــراهــی
گر زلف تو کوته آشفته بدش
دل بردن دل نمی کنــد کوتاهــی

مفـــــردات

بخون دشمن دین تیغ او چنان تشنه است
که از حکایت آن آب در دهن دارد

سنگ بد گوهر اگر کاسهٔ زرین شکند
قیمت سنگ نیفزاید و زر کم نشود

هر که او سفله را بزرگ کنـد
سعـی در فربهی گرگ کنـــد

ای رحمت تو دایهٔ اولاد بوالبشــر
ما را اگرچه هیچ نیرزیم هم بخــر

آن ز خال است عکس دیدهٔ ما
بر رخ نازکت نشــان کرده

مردی شمــرده ای که دلم را شکسته ای
بستر(۱۰) عرق که سد سکندر شکسته ای

اوحــدی مــراغی (۱۱)

غـــــزل

بباید کوچ کردن بی گرانی
که کرد اندامم آغاز گرانی
جوانی را بخواب اکنون توان دید
که تن بی خواب گشت از ناتوانی
چو گرگ از گله (گیرد) آنچه میخواست
در این سودا چه سود اکنون شبانی
ترا ای چرخ بسیار آزمودم
همانی و همانی و همانی

رباعیات

گر یک نفس آن جان جهان بتوان دید
عیش خوش و عمر جاودان بتوان دید
در آینهٔ رخش که روشن بادا
گر دم نزنی صورت جان بتوان دید

آنکس که صناعتش قناعت باشد
کردار وی از جملهٔ طاعت باشد
زنهار طمع مدار الا ز خدا
کاین رغبت خلق هم شناعت باشد

در بندگیت دیو و پری صف زده گیر
وندر دل تو هر آنچه رفت آمده گیر

چون کار تو بگذشتن و بگذاشتن است

کیخسرو گیتی شده گیر و شده گیر

هر چند که تو چارهٔ بهبود کنی

آن به که هر آنچه می کنی زود کنی

زان می ترسم که چون پشیمان گردی

آن مایه نباشد که بدان سود کنی

گفتم که سهیلی به یمن می بخشی

یا تازه گلی را به چمن می بخشی

تا من بعوض جان بدهم گفتا چه

جان تو منم را به من می بخشی

در خانه دلم گرفت از تنهائی

رفتم به چمن چو بلبل شیدائی

چون دید مرا سرو سهی جنبانـد

یعنی بچه دلخوشی به بستان آئی

ابن یمین (۱۲)

مقطعات

بریان شود به نیل دراز تیغ او نهنگ

گردان شود به بادیه از دستش آسیا

زرین شود ز خدمت او خوان خادمان

بهتر ز خدمتش نبود هیچ کیمیا

شنوده ای تو که محمود غزنوی شب دی

نشاط کرد و تنش جمله در سمور گذشت

یکی فقیر در آن شب سر تنور گزید
سر تنور بر آن درد مند عور گذشت
چو روز گشت بر آورد نعره کای محمود
شب تنور گذشت و شب سمور گذشت

فلک دون نواز یک چشم است
وان یکی هم بفرق سر دارد
هر خری را که دم گرفت به مشت
می نداند که دم خر دارد

می برد تا فراز کلّهٔ خویش
چند روزیش معتبر دارد
چون ببیند که برج منقلب است
ناگهان دست ازو چو بر دارد
بر زمینش زند که خرد شود
خر دیگر بجاش بر دارد

شراب در تن آن کو شراب خواره بود
چو روغن است که ریزند در مغاک چراغ
اگرچه زنده به روغن بود چراغ ولی
فزون ز قدر شود موجب هلاک چراغ

چهار چیز که اصل منافع است و منال
نیرزد آن بچهار دگر در آخر حال

بقا به تلخی مرگ و گنه به منت عفـــو

عمل به خجلت عـزل و طمع به بذل سوال

عـــامـلان چـون زنان حـامـله انـد

کـــه کننـد تـوبه درگـــه زادن

چون ز زادن همـی شونـد خـــلاص

باز شان آرزو کنـد گادن

با هر که راز خویشتن اظهار می کنــی

یا دشمن تو باشـد یا دوستـدار تو

گر دشمن است خود بغمت شاد می شـود

ور زانکه دوست است غمین شـد بکار تو

پس راز دل نهان کن وبا هیچکس مگو

تا خود نکو کند بکرم کردگار تـــو

هرچه پیش آمـد از زمانه تـــرا

از نکو حالـی و ز بـد حـــالی

دل بدان شاد دار و غصه مخور

که بنا شـد ز حکمتی خـــالی

خـــرد مندی ز من پرسید روزی

که دانی چیست اصل شادمانی

جوابش دادم و گفتم چهار است

دلیل خـرمی و شادمانــی

یکی صحت و دویم موافق
سه دیگر حرمت و چارم جوانی
اگرچه این همه باشد ولیکن
درِ حرمت گزین گر می توانی
که گرشاه ست کو حرمت ندارد
مر او را مرگ به از زندگانی

سخن را بر مزاج مستمع گوی
گرش خواهی که باشد با تو میلی
هر آن عاقل که با مجنون نشیند
نباید بردنش جز نام لیلی

مفردات

باد چون سوهان شدست و آب چون سندان شدست
باد سوهانی کند تا آب سندانی کند

ضمیر پاکش گوئی کلید اسرارست
که هیچ کس نتواند نهفت ازو اسرار
جهان عزیز هم تست ، گرچه زوئی تو
صدف عزیز بدرّست ، گرچه زوست دُور

زبانگ سایلان جانت بیفروزد چو ناگاهان
ببانگ گم شده فرزند بفروزد دل مادر

زبسکه خواسته نا خواسته همی بخشد
همی نه بیند کس بر زبان خلق سوال

او همه جود است و نستانند کفش را بجود
زانکه نستانند هندو را و زنگی را بخال

مهر آن دلبر بدل پر خون نشان آبله ست
مهر دیگر دلبران همچون نشان نقش نیل

شود چو مرجان لؤ لؤ میان کام صدف
گر اوفتد ز حسام تو سایه بر قلزم

سلمان ساوجی (۱۳)

غزل

نی بدرد دل پر آتش ما می نالد
تو مپندار که از باد هوا می نالد
بی زبانست ندانم که کرا می جوید
در فغانست ندانم که چرا می نالد
من دل خسته اگر زانکه ز دل می نالم
یا رب این خستهٔ بیدل ز کجا می نالد
بسکه راه دل اصحاب حقیقت زده است
ظاهر آنست که از ترس خدا می نالد

قطعه

جهان پناها دانی که شخص نازک تو
که هیچ رنج مبادش چرا ز اسب افتاد
وزانکه عمر عزیزی و مرکبت باد است
فلک نخواست که عمری چنین رود برباد

یکی از رباعیات چاپی سلمان در این بیاض بصورت مستزاد این طور نقل شده است :

خواهم شبکی چنانکه تو دانی و من — ای از همه به
بزمی که در آن تو وامانی و من — دور از که ومه
من بسترتت بخوابانم و تو — از روی رضا
آن نرگس مست را بخوابانی و من — بر خیزم و وه

مفردات

بر سر کوی عشق بازاریست
که رخ همچو زر بدنیا نیست

عمری و گفته ای اگر صبر کنی وفا کنم
عمر عزیز چون کنم عمر وفا نمی کند

چو رویت هرگزم نقشی بخاطر در نمی آید
مرا خود جز تو در خاطر کسی دیگر نمی آید

می کنم ترک هوای سر زلف تو و باز
باد می آید و این سلسله می جنباند

هر سحر داد ببوی سر زلف تو بباد
نافه مشکی که بصد خون جگر پیدا کرد

بنشین نفسی تا نفسی با تو برآریم

کز عمر همین یک دو نفس بیش نداریم



حــــواشی

۱ ـ این کلمه معمولاً در شبه قاره به معنی « جنگ » (باضمهٔ اول) یا مجموعه ای از اشعار و آثار منتخب شعرا و نویسندگان بکار رفته است

۲ ـ وفات : ۱۱۶۳ هجری قمری ۵۰ ـ ۱۷۴۹ میلادی .

۳ ـ میرزا محمد جعفر راهب ، نوادهٔ مرزا رفیعای نائینی . تا ۱۱۶۰ هجری قمری ۱۷۴۷ میلادی در اصفهان زندگی میکرد .

٤ ـ وفات : ۵۱۵ هـ ق ۱۱۲۱ میلادی .

۵ ـ بتر ـ بدتر

۶ ـ امیر الد‌ه.   بو عبدالله محمد بن عبدالملک متوفی بسال ۵۲۰ هجری قمری ۱۱۲۱ میلادی .

۷ ـ وفات ۵۳۵ هـ ق ۸ ـ ۱۲۳۹ م .

۸ ـ ظاهراً : تازد (دانش) .

۹ ـ ناندودند (دانش).

۱۰ ـ رکن الدین اوحدی اصفهانی متوفی بسال ۷۳۸ هجری قمری

۱۱ ـ فعل امر از ستردن بمعنی پاک کردن . (دانش)

۱۲ ـ امیر محمود بن امیر یمین الدوله طغرائی متوفی بسال ۷۶۹ هجری قمری ۶۸ ـ ۱۳۶۷ میلادی .

۱۳ ـ جمال الدین سلمان بن علاء الدین ساوجی متوفی بسال ۷۷۸ هجری قمری ۱۳۷۶ میلادی .



دکتر شریف حسین قاسمی ★

دریچه ای به شیراز قرن نوزدهم میلادی

نویسندگان و شعرا و جهانگردان مختلف شیراز کنونی ایران را با القاب گونا گونی ولی محترم در آثار خودشان ذکر کرده اند . ابن بلخی در اثر معروف خود بنام ,, حدود العالم من المشرق الی المغرب ،، شیراز را ,, دارالملک ،، خوانده است . بعد ازان شیراز را ,, ملک سلیمان ،، و ,, تخت سلیمان ،، لقب داده شد . در زمان شاه عباس دوم شیراز ملقب به ,, دارالعلم ،، شد . سعدی شیرازی زادگاه خود را ,,قبة الاسلام ،، هم خوانده است .

ما مدیون یک نفر جهانگرد هندی بنام حاجی علی مرزا متخلص به مفتون هستیم که در قرن نوزدهم میلادی یعنی در دوران سلطنت قاجار از ایران دیدن کرد و شرح مسافرت خود را به صورت یادداشتهای روزانه در سفرنامه ای بعنوان ,, زبده الاخبار فی سوانح الاسفار ،، بحیطۀ تحریر آورد . این جهانگرد غیر معروف هندی در طی مسافرت خود به شیراز هم رسید . آنجا تا چند روز اقامت کرد و هر چه در شیراز دید آن را در سفر نامۀ خود بیان نموده است .

غالباً این اولین سفرنامۀ ایران است که یک نفر نویسنده و

★ زاده : ۱ مارس ۱۹٤٤ م . استاد فارسی دانشگاه دهلی . هند ـ

آثار : ۱ ـ اشارات بینش (شرح احوال شاعران فارسی گوی قرن ۱۹) .

۲ ـ جدید فارسی شاعری ـ ایک مختصر تجزیه (بررسی کوتاه شعر جدید فارسی) ۳ ـ تاریخ نثر فارسی ـ

شاعـر هندی بفارسی نوشته★ و در آن گزارشهایی داده که راجع به ایران قرن نوزدهم میلادی اطـلاعـات مهمی را برای ما بجا گذاشته است . چندین جهانگرد از کشورهای مختلف از ایران دیدن کرده و مسافرتهای آنان در زمانهای مختلف صورت گرفتـه اسـت . آنـان احساسات و نتائج مسافرت خودشان را در سفرنامه ها ثبت نموده اند . همه این سفرنامه‌ها به فارسی نوشته نشده است‌بلـکه بزبـانهای خود جهانگردان نوشته شده است ولـی بعضی از آن ها بعـداً بفارسـی برگردانده شده است .

ماهندیها افتخار داریم که یک نفـر جهانگرد هنـدی به ایـران رفت و سفرنامه خود را بفارسی نوشت . یعنی„زبده الاخبار فی سوانح الاسفار،، نخستین سفرنامهٔ ایران است که یک نفـر غیر ایرانی آنرا بفارسی نوشته است . متأسفانه این سفرنامه تا کنون چاپ نشده است نسخهٔ خطی این سفرنامه بیش بنده موجود است . ★★بعلاوه راقم الحروف این سفرنامه را برای چاپ آماده کرده ام . اگر وسایلی بدست رسید ، آنرا بچاپ میرسانم .

قبل از اینکه وضع و کیفیت و بافت شیراز که در این سفرنامه توصیف شده ، بررسی کنیم ، بی مناسبت نیست اگر خود این سفرنامه و نویسندهٔ آنرا مختصراً معـرفی نمائیم .

تنها مأخذی که دربارهٔ نویسنـدهٔ ایـن سفرنامـه اطلاعـی بهم میرساند ؛ خود این سفرنامه است . از لابلای آن تنها این قدر بدست می آید که او در دهلی دیده بجهان گشود و بعداً به عظیم آباد (پتنه کنونی در استان بهار ، هند) سکونت گرفت و سفرنامهٔ خود رابه وزیر آن استان امین الدوله ناصر جنگ تقدیم کرد .

نویسندهٔ ما حاجی علی مرزا به روز شنبه ، هفدهم ماه ربیع الثانی سال ۱۲٤۲ هـ / ۱۸۲٦ م بساحل بوشهر رسید . او از بندر بوشهر به شیراز و از شیراز به اصفهان و از اصفهان به تهران مسافرت کرد . سپس برای زیارت حرم مقدس از تهران عازم مشهد شد . این مسافرت های حاجی علی مرزا با قاطرها انجام گرفت . در اثر آن نویسنده و جهانگرد هندی از شهر ها و روستاها ودهکده ها ردشد و در بعضی جاها اقامت هم کرد . با خواص و عوام ایرانی ملاقات کرد . بنابراین فرصتی بدستش آمد که بابسیاری از خصوصیات دربار و حکومت معاصر ایران و آداب و رسوم ایرانیان آشنائی پیدا کند . بهرصورت بقول خود نویسنده : در این کتاب مستطاب آنچه بخیر تحریر در آمده ، همه دیده است نه شنیده .

نویسندهٔ ما دوران مسافرت خود از منازل زیر ردشد و او توصیف هایی دربارهٔ همه این منازل خود کرده است :

منازلی از بوشهر تا شیراز :

قریهٔ احمدی ، هزارکون و قیل مزارجون ، دالکی ، تختهٔ کنار ، کتل کمارج ، کازرون ، کتل پیره زن ، دشت ارجن ، ذوالنون و قیل زینون ، شیراز .

منازلی از شیراز تا اصفهان :

زرکون و قیل زرعون ، خضرک ، کلیک ، مشهد مرغاب ، کرکون ، سرمق ، اباده و قیل نواباده ، شلکستان ، امین آباد ، قمشه ، مهیار ، اصفهان .

منازلی از اصفهان تا تهران :

کز ، مورچه خوار ، سؤ ، قهروت ، کاشان ، نصرآباد ، شورآب ، قم ، حوض سلطانیه ، کنار کرد ، تهران .

منازلی از تهران تا مشهد :

پلشت ، ایوان کیف ، قشلاق ، دیه نمک ، لاشه کرد ، سمنان ، آهوان علی المعروف ، دولت آباد ، دامغان ، ده ملا ، شهرود ، میامی ، عباس آباد ، مزینان ، مهر ، سبزوار ، رباط زعفرانی ، شوراب ، نیشابور ، دره رود ، مشهد مقدس .

در این سفرنامه مطالبی دربارهٔ وضع اجتماعی و سیاسی و اقتصادی ایران در قرن نوزدهم میلادی مورد توضیح قرار گرفته است . بعلاوه شرحی راجع به نقاط مختلفی که در راه جهانگرد هندی افتاد ، شهرها و روستاها ، کاروان سراها ، بناهای تاریخی ، خیابانها ، بازارها ، دریاها ، پلها ، چاروادارها ، پول ایرانی ، پول شهرها و دهکده های ایرانی ، سکه های مختلف ایرانی ، شاهی و تقسیمات آن و ارزش آن در مقابل پولهای هندی و فرانسوی ، وزنهای ایرانی و مقایسهٔ آنها با وزنهای هندی ، زلزلهٔ سال هزار و دویست وسی و نه هجری قمری شیراز و نتائج آن ، خوردنیها و نوشیدنیها ، گلها و میوه ها ، اداره های گمرک و مالیات ، درآمد و محصولات آن همهٔ جاها که جهانگرد ما در طی مسافرت خود دیده ، اسم رؤسا و کدخداهای شهرها و روستاها ، امام های جمعهٔ نقاط مختلف ایران ، شرح مختصر چند تن از رجال دولت آن روزگار ایران ، دانشمندان و علما و فضلا و شعرا وصنعتکاران وتجار و اشخاص حرفه ای مثل نقاشان و حکاکان و خوشنویسان و میناکاران و زرگران که نویسنده با برخی از آنها ملاقات کرده ، دیده میشود . مرز شهرها و روستاها و آب و هوای آنها هم بررسی شده است . جهانگرد هند در فصلی جداگانه روابط ایران با شوروی آن زمان و تنازعه ها را که بین ایران و روسیه وجود داشت ، اظهار نظر کرده است . عنوان این فصل ,, بیان دعوی

صاحب قران دوران بـا فرقهٔ روسیه خذلهم الله ،، می باشد .

خلاصه نویسندهٔ این سفرنامه از باب کازرون داخل شیراز شد و در کاروانسرای آغابابا جان فراش باشی اقامت کرد . حاجی علـی مرزا توصیف شیراز را با این الفاظ آغـاز میکنـد :

,,دارالعلم شیراز از حیث عذوبت آب و سالمت هوا و کثرت اشجار لطیف الاثمار وسرسبزی مرغزار ، ولایتی است دلگشا و مقامیست دلچسپ و وسیع الفضا ، صحرای سرسبزش شهر سبزوار را موجب رنگ زردی و تشویر ، و کوه پرسنبل و نرگس رشک کوه دلپذیر کشمیر:

سنبلش پر چین چو زلف مهوشان　　نرگس محسود چشـم می کشان

از وفور سبـزه و گل سـوبسـو　　معتـدل آمـد بهارش باخـزان

درسفرنامهٔ ,, زبده الاخبار فی سوانح الاسفار ،، جغرافیای شیراز و باغها و بناهای آن این طور بیان شده :

,,از روی عمارات منیعهٔ منقشه و مکانات رفیعهٔ مصـوره رشـک بهارستان خورنق جمشید و از باغات دلکشا و بساتیـن روح افـزا غیرت عشرتکده ناهید ، میانهٔ چهار کوه ، بانهایت فر و شکوه واقع و مسافت صحرایش از جوانـب اربعـه مختلف البعـد ، مگر کمتـر از فرسخـی نیست که اغلب آن مزرعستان است ، مشتمل بر برج و باره حصن و حصین و خندق متین که دوره اش درنگاه معمار نظر فریب بسه فرسخ ، مبنی برشش باب :

مغرب رویه : دروازهٔ باغ شاه و دروازهٔ کازرون ـ مترددین بوشهر وغیره از این باب تردد می نمایند و جانب مشرق : دروازهٔ شاه داعی و دروازهٔ قصاب خانه و طرف جنوب : دروازهٔ شیخ سعـدیؒ و دروازهٔ اصفهان ـ سمت دروازهٔ مغربی : عمارات عالیه و قصورات بی قصور متعالیه و باغات دلپسند وبستـانهـای بـی مثـل و مانند از بناهای

محمد کریم خان زند معروف به وکیل » .

جهانگرد هندی در شیراز از ارگ کریم خانی دیدن کرد ولی این محوطهٔ بناهای مختلفی راحرم سرائی خوانده است . اظهاراتش دربارهٔ این ارگ و توصیف فرصة الدوله (۱) در « آثار عجم » راجع به این محوطه تقریبا شبیه به یکدیگر است آنهایی که شرح ارگ کریم خانی را در آثار عجم خوانده اند بتوصیف و شرح این بناها که نویسندهٔ ما نوشته است هم توجه فرمایند وببینند که جهانگرد هندی با قلم قدرتمند خود و بسبک شیوای هندی این بناها را چطور مجسم ساخته است . در سفرنامهٔ مورد نظر ما نوشته شده که :

«حرم سرائیست که مبنی بر قطعات دلکش و عمارات منقش که در جنب نقوش جان آفرینش تماثیل نگارخانهٔ چین تمام صورت دیوار و از حسرت طراحیهای روح فریبش روان نقاشان فرنگ در آزار ، بهرام را از روی شکارگاهش بگور برده و از تصور تصویر تهمتنان رزم خواهش شخص خیال رستم سام را بتصدیق تمام کمتر از ازلی شمرده ... هر کس که ارتقای مدارجش دید ، بلاتحاشا بزبانش رسید .

آسمان دیگر است این برفراز آسمان
یا بهشت جاودان است آشکارا درجهان

خاک او اختر نشان و آب او گوهر صفت
باد او چون طرهٔ حوران و ساغر درفشان

ساکنان عرش با سکان فرشش هم نشین
طایران قدس با مرغان بامش همزبان»

درجنوب ارگ کریم خانی باغ نظر و عمارت کلاه فرنگی واقع شده که امروز بصورت موزهٔ پارس در آمده است . یکی از این بناهای این محوطه را نویسندهٔ هندی باین نحو توصیف میکند :

این قصر بی قصور و ثانی بیت المعمور مشتمل است بر ایوان ثلثهٔ شیشه بست مختلف الاوضاع و متنوع الاضلاع به همدیگر پیوسته و قطعات عدیدهٔ جدیده و حجره های مطبوع پسندیده ذو طبقتین که هر یکی را قطعهٔ بهشت برین و محسود خورنق، خسرو پرویز باید گفت . صفایح لوایح سقف و جدار مصور از تصاویر بی نظیر طلاکار حیرت بخش انظار گویا بهرام نامی رقم وری نقره و طلای ماه و آفتاب را در جام لاجوردی سپهر نیلگون حل کرده ، با قلم موی مژگان زهره تصاویر بی مثالش کشیده بلکه چشم فلک همچنین بزم رنگین را در خواب ندیده ، و جانب جنوب باب عظمت بابی بر دو پیلپایهٔ شیشه کار استوار و پایدار به ارتقاع پنج ذراع ... سمت شمال نیز مبوب به ابواب ثلثه و حجره ، وسطش معرّا از تصاویر برای ادای نماز پنجگانه و در حسن ترکیب بعصر یگانه . در اطاقهای درونش از نقشی و نگار چون رخسار عذرا عذاران ساده و عوض آن گلدسته های رنگارنگ فرنگ و چین در توی صناديق بلورین نهاده و برهر مصراع ابواب سه گانه اش بخط نستعلیق به نهایت حسن خط این رباعی با کمال وضوح نگاشته که راقم نقلش برداشته :

این در گه به روی خلق عالم شد باز

باشد در رحمت که خدا کرده فراز

چون کعبه نخوانمش که آید به نیاز

آنجا مغ و هندو و مسلمان به نماز

همچنین کتیبه هایی که روی هر دروازهٔ این بنا نوشته شده ، در سفرنامه نقل گردیده است . نویسنده عمارات مختلف و زیادی را ذکر کرده و با ترتیب و نظم خاصی آنها را توصیف کرده است . چون نویسنده شاعر هم بود ، نثرش نزدیک به شعر است . و علاوه بر این با

شعرهای زیاد خود این نویسنده ترکیب شده است .

مسجد وکیل ، باغهای شیراز مثلاً باغ دلکشا و باغ تخت ، حمامها ، مدرسهٔ وکیل ، چهارسوی وکیل وغیره از جمله بناهای تاریخی شیراز است که در این سفرنامه مورد شرح و توصیف قرار گرفته اند . دربارهٔ حمام وکیل شرح مفصلی داده شده و بنظر می آید که این بناجهانگرد هندی را زیاده تحت تأثیر قرار داده و از این حمام بسیار خوشش آمده بود . بنا براین شرح و توصیفی مفصل این حمام درین سفرنامه دیده میشود . اینجا تنها چند بیت که نویسندهٔ و شاعر ما در مدح این حمام سروده نقل می شود :

نیست حمامی بعالم مثل حمام وکیل
شد بعالم تابنای باد و آتش ، خاک و آب

مرتفع قصریکه گشت از رشک جام وقبه اش
بر فلک غرق خئی(۲) خجلت همه تن آفتاب

فرش سنگ مرمرش آینهٔ صورت نما
نقش گلهایش ترو تازه تر از عهد شباب

هر طرف گسترده دروی فرش دیبا و حریر
اینچنین فرشی ندیده دیدهٔ مخمل بخواب

می سزد گرگویمش یکسر گلش را گل سرشت
کز وفور گل شده گلشن جدار و صحن و باب

هرسه حوض اندرونش گشته از ماء معین
آنچنان لبریز همچون چشم خوبان از شراب

ز اعتدال طبع پاکش هر کسی مایل به او
چه فقیری بی نوا چه خسرو ملک رقاب

در خور مدح و ثنایش کی رسدگر خوانمش
غیرت گرمابه جنت روزی!آب و تاب

این جهانگرد هندی از مقابر امام زاده‌هاهم‌دیدن‌کرد و اظهاراتش دربارۀ آن نشانگر عقیدت و احترام او نسبت به این افراد معروف و شهدای بنام اسلام می باشد . مانند شاه چراغ ، مدفن میر محمد، مرقد سید علا الدین حسین ، مقبرۀ سید حاجی غریب ، مزار سید عبدالله و مزار شاهزاده حسین بن علی ابن الحسین . دربارۀ تعداد زیادی مقابر امام زادها در شیراز ، نویسنده نقل قول از اهل شیراز می کند که :

,,**گویند محله ای نیست که دران بیست امام زاده مدفون نباشند**،، .

دربارۀ مدفن سید امیر احمد بن موسی کاظم علیه السلام معروف به شاه چراغ و عقیدت و محبت شیرازیان نسبت به این بزرگ و بزرگ زاده ، اطلاع داده شده که :

,,رجوع اهل شیراز از سایر امام زاده ها نسبت به این بزرگوار بیشتر است ، خصوصا از قسم اناث روزی نمی گذرد که از صبح تا شام اژدهام عورات بر مرقد پاکش نباشد و در روز پنجشنبه از سایر ایام هفته بیشتر . خصوصا خمیس ابتدای هر ماه بحدی کثرت ذکور و اناث می شود که عبور بکمال اشکال دست می دهد ... مرقد شریفش اساس معقولی داشت . زلزلۀ شیرازی خراب و منهدم گردانید . حالا شهزادۀ عالی مکان حکم تعمیرش بتکلیف تمام فرموده ، چنانچه بنّایان کار می کنند،، .

از جمله مقابری که در شیراز وجود دارد، یکی از آنها آبش خاتون است که آخرین فرمانروای اتابکان سلغوری بود و قریب به ۲۲ سال حکومت کرد . این فرمانروا در مقبره ای بنام مقبرۀ خاتون قیامت مدفون است . این مقبره هم در سفرنامه شرح و توصیف شده ولی

نویسندهٔ ما اشتباه کرده و این فرمانروای اتابک سلغوری را بنت موسی ابن جعفر علیهم السلام شمرده است . غالباً در گذشته تودهٔ عموم مردم همین طور فکر می کردند که در این مقبره یکی از زنان خانواده ائمه استراحت میکند .

جهانگرد هندی از بعضی از رجال دولت و مقامات دیگر ارشد دولتی هم اسم برده است . و دربارهٔ کارها و فعالیتهای آنها اطلاع داده وهم دربارهٔ اخلاق بعضی از آن نظر خود را داده است . در این ضمن باید گفت که از لحاظ تاریخ سیاسی ایران قرن نوزدهم میلادی این نوع اظهارات نویسنده ما حامل اهمیت خاصی است . تحت عنوان ,, اسامی وزراء و ندما و کار گذاران « نوشته شده :

اول ایشان محمد زکی خان نوری وزیر شاهزاده ، داماد شاه است . که رتق و فتق جمیع این ممالک در قبضهٔ اقتدار و حیطهٔ اختیار اوست . مردیست زیرک و کینه ور . بعده شکر الله خان نوری پسر عموی زکی خان داماد شاهزاده ، خلف مرزا اسدالله مستوفی سرکار شاهنشاهی ، جوانیست با مدرک ، علاقات ملکی و مالی مفوض باوست . بعده محمد علی خان ایلخانی پسر جانی خان داماد شاهزاده که مرد متمول صاحب خیریست وبرکل ایلجات که عبارت از بادیه نشینان از طائفه اتراک با مروت و شیرین بیان ، آشنا دوست ، صادق الوعده هستند«.

نویسندهٔ سفرنامه دربارهٔ محمد ولی بیگ نوری ، مرزا هدایت الله رشتی ، مرزا محمد باقر خراسانی وغیره هم اطلاعات جالب توجهی را داده است . علاوه بر این او با بعضی از اشخاص حرفه ای ملاقات کرد و دربارهٔ آنان نیز اظهاراتی دارد . درین ضمن می نویسد :

,,مرزا محمد ابراهیم بزاز که امتعهٔ وفا دربار و اقمشهٔ حیا در انبار

داشت . دیگر مرزا باقر اصفهانی چاقو ساز که درین فن ممتاز است ، دیگر آغا ابراهیم زرگر شیرازی که مُهـر مِهرش چون طلای بیغش خورشید احمر وسیم صاف محبتش چون نقرهٔ ماهتاب منور ، دیگر آغا اسمعیل شربت ساز که شیرینی بیانش حلاوت نبات مصری دربار دارد و عذوبت کلامش چون قند مکرر مذاق جان را شیرین می سازد ».

هندی هائی که با فارسی و ادبیات فارسی آشنایی بیدا کرده اند ، شگفت است اگر عاشق سعـدی و حافظ نباشند . جهانگرد هندی ما خودش شاعـر فارسی بود . پس چطور ممکن بود که به شیراز برود و زیارت مقابراین دو ستارهٔ درخشندهٔ ادبیات فارسی نکند . شرح مفصلی از مقابر این دو شاعر شیراز در سفرنامه داده شده است که وضع و چگونگی این ساختمانها را آشکار می سازد . بعلاوه کتیبه هایی که روی دیوار های این مقابر وجود داشت ، در این سفرنامه نقل شده است . دربارهٔ مقبرهٔ سعـدی نوشته شده :

«عمارت مقبرهٔ شیخ از تکلفات ظاهر معرّا ، مشتمل بر سه ایوان گجکار ، از نقش و نگار مبرّا و در ایوان سمت شرقی قبر شیخ است از یک پارچهٔ سنگ سفید ، منبت کار که آیات قرآنی حوالی آنرا گرفته و روبروی آن باغچه در تشتت اشجار ، اطراف هایش مشتمل بریک اوطاق بزرگ و باربندی برای سکونت وارد و صادر ».

همچنین دربارهٔ مقبرهٔ حافظ که موسوم به حافظیه بود ، اطلاع داده شده که :

,,محوطهٔ حافظیه باوجود عدم وسعت خیلـی دلچسپ و بافضـا بحسب ترکیب بنا واقع شده ، در وسط ایوانی دارد رفیع و منیع مشتمل بر اوطاقهای خوش ترکیب و نشیمنهای غریب ، از دو جانب کشاده که سواد شهر و و فضای صحرا بخوبی معاینه میتوان کرد . و در جانب

جدار ایوان تصاویر درویشان در وسط طول حوضیست مستطیل لطافت بنیاد ، لبالب از آب نهر رکنا باد و در صحن جنوب رویه قبر خواجه از سنگ مرمر زخیم (۳) تابنده ، منبت کار و بالای سطح قبر اشعار بخط نستعلیق در نهایت حسن خط بتراکیب متنوعه مرقوم که راقم نقلش برداشته » .

در پایان شرح آب و هوای شیراز که درین سفرنامه آمده نقل میشود :

„زمستان این شهر همانا بزمستان هندوستان در تعداد ایام است لیکن مابه الامتیاز اینکه سرمای هند غیر مستقر، موقوف بر هواست و برد این شهر مستمر از ابتدا تا انتها ست و در صورت برفباری مضاعف می گردد . و امسال برف باظهار سکنا از سالهای پیشینه کمتر بظهور آمد . دو مرتبه درچله وسطی کره اولی سه روز علی سبیل الاتصال و مرتبهٔ ثانیه چهار روز برهمین منوال همراه باران سبک بارید . وقتیکه آسمان از سحاب پشت سنجاب بردوش کشید و زمین پیوسته شکم قاقم پوشید ، دست برد چنان بر سرما بی سرو پایان دراز گردید که طایر اولوالاجنحه هوش و حواس را از آشیانهٔ خاطر پرانید :

ببارید برف آنچنان بی درنگ — زمین گشت یکبار کافور رنگ
زباران چنان گشت تیره جهان — که بی نور شد گنبد آسمان
چنان بر فلک شد صعود سحاب — شد افسرده زو منقل آفتاب »



پاورقی ها

۱ ـ فرصة الدوله در سال ۱۲۷۱ هـ در شیراز به دنیا آمد . تمام نقاط فارس را گردش کرد . آثار تاریخی آنجا را از نزدیک مشاهده نمود . فرصة الدوله چند کتاب در رشته های مختلف تالیف کرده است از آنجمله آثار عجم اثر بسیار مهم این دانشمند ایرانی میباشد . این کتاب مشتمل بر شرح و تصویر کلیهٔ

آثار باستانی فارسی و ذکر خصوصیات تاریخی و جغرافیائی آن دیار و معرفی دانشمندان و گویندگان بزرگ است . برای شرح بیشتر رجوع کنید به ,, شیراز در گذشته و حال » تالیف حسن امداد ، چاپ سیراز ، ص ۳۹۳ به بعد .

۲ ـ خوی بمعنی عرق . د .

۳ ـ ضخیم ظاهراً اینجا منظورش ,,مرمر رخام» باشد . د .



یادداشتی از طرف ,,دانش»

★ تا آنجا که اطلاع داریم اولین سفرنامهٔ ایران که یک نفر نویسندهٔ هندی (و پاکستانی) بفارسی نوشته ، از مخدوم جهانیان جهانگشت مولتانی (۷۰۷ ـ ۷۸۵ هـ) می باشد ـ ,,سفرنامهٔ » او ، سرگذشت اوست و سرگذشت دیدینهای او طی گردش در ایران و سایر کشور های همجوار که آنرا همراه باشگفتیها یاد کرده است . رک به : فهرست نسخه های خطی فارسی تألیف احمد منزوی . ج ٦ ص ٤٠١٠ . چاپ تهران ۱۳۵۳ ش .

★★ استاد احمد منزوی دربارهٔ این سفرنامهٔ و نسخه های خطی این نشانی هایی داده اند :

زبدة الاخبار فی سوانح الاسفار : از علی میرزا فرزند میرزا ابوطالب دهلوی متوطن در عظیم آباد . گزارش سفر اوست به (عرب و عجم) ، باعنوانهای : نهر نهر در دو مجلد . جلد یکم در یازده نهر ، که نهر یکم آن در بارهٔ سفر اواز عظیم آباد بسال ۱۲٤۱ است . جلد دوم در هفت نهر ، نهر هفتم آن در بارهٔ سفر اواز تهران به مشهد خراسان از راه سمنان ، دامغان ، نیشابور ، مشهد است ، باگزارشی از هر یک از این منازل . نهر های دیگری نیز در بارهٔ ایران دارد . در آن از نا اُمنی راهها

ووضع ترکمانان سخن رفته است و در ۹ ج ۲ ـ۱۲۴۹ به انجام رسیده است .

آغاز : سبحان الذی اسری بعبده لیلا من المسجد الحرام .... اما بعد . بر خاطر دریا مقاطر سیاحان .

۱ ـ هند ، بانکیپور ۲/۷۲(۶۳۱) : نستعلیق امیر علی برادر نگارنده و بدستور او ۱۲۴۶ ق ، جلد یکم ، ۱۲۴ گ ۱۴ س (ف . عبدالمقتدر ۷ : ۱۸۸ تا ۱۹۱) .

۲ ـ هند ، بانکیپور ۳/۷۲(۶۳۲) : نوشتهٔ نگارنده ،۱۲۴۹ ق ، جلد دوم ، ۱۷۸ گ ۱۴ س (مرآت العلوم ، عبدالمقتدر ۱ : ۵۱) .

همان مآخذ ، ص ۹ ـ ۴۰۰۸ .



رئیس نعمانی *

غـــــزل

چه تهمت برسرش ، ایدل ، بدآن شیرین شمایلها
رواج شهـر ما گردید چون آزردن دلها
مپرس احوال طوفان زادگان قلزم الفت
مبارک باشدت ایدوست عشـرت گاه ساحلها
اگر بینـی رخ او ، همچومن دیوانه خواهی شد
مـزن ای ناصح نادان به من این حـرف باطلها
نه چون جمعیت خاطر بر اهل دل حـرام آید
پسند خاطرش افتاد چون آزردن دلها
بفیض حسرت نایابی تمثال اندیشه
ز خـوبی ها سخنهـا گفته مـی آید به محفلهـا
چه سود از گـریه برکشتی سواران خـرد دشمن
چه کشتیها فرو در آب شـد نـزدیک ساحلها
برای چشم تو این منظـر خوش دیدنی باشـد
به صـد شوخـی تماشا کن تپیدنهای بسملها
دلم بر رای سست اندیشگان شـوق مـی سوزد
سخن از جلوه گفتنـد و پرستیدند حایلها
به تاریکی برستان ، حـرفهای روشنی گفتم
به خانه آگهی دادم رقیبان را ز منزلهـا

---

* زاده : ۱۵ مارس ۱۹۵۸ م . مدیر مجلهٔ فارسی « عبارت » لکهنو ـ هند ـ

نصب او مبادا در دو عالم هیچ آسانی
کسی کز غیر حق دارد امید حل مشکلها
مشو نومید از رحمت چو در بند بلاافتی
تماشا کن چه گلها میدمد از پردهٔ گلها
پس از جهد و عمل عاقل توکل بر خدا دارد
بغیر سعی دارند ابلهان امید حاصلها
رئیس از من حدیث شهر خوبان ادب بشنو
نیم از ساربانان تاکه گویم حرف محملها



رئیس نعمانی

غـــزل

کمال مرد به اوصاف علمی و ادبی است
دلیل بی هنری لاف نسبت نسبی است
غلط که ,,عرض هنر پیش یار بی ادبی است،،
خلاف قاعدهٔ شوق مدعا طلبی است
من و نیاز به صهبا ، چه گفتگوی صبی است
نشاط من همه مرهون ذوق تشنه لبی است
سعادت ابدی جز به پیروی نبی است
کسی که قایل این شد ، ردیف بولهبی است
چسان فریب هوای بتان هند خورم
مشام شوق معطر ز نگهت عربی است

معلـــمم بجـــز از قـول راست درس نداد
زمـن تـوقـع لابه ، خیال بولهبـی اســت
شنیـده ام چو حدیث فـراق از لب نـی
دلم گرفته ز صـوت تـرانهٔ طـربـی اسـت
عنان دل که بدست خـرد نداد قضـا
من و ندیدن خـوبان شهـر بوالعجبـــی است
دلم که بهـره نبرده ز آرزو، خون شـد
چـــرا همیشه به لب وصفهای لاله لبـی است
به داد من نـرسی گـر ، فریب وعـده بـده
دل است ، دل ، که نه کم ز آبگینـهٔ حلبی اسـت
حـدیث شـوق به ایمـا خـوش است ،فاش مگوی
چه مـدعای تو از خنده های زیر لبی اســت
مباز نـرد طلب ، نیست اردلت بیـدار
بهوش دست زن ، این کار آتش و حطبی است
امید خیر زمستکبران دهر مـدار
کشـود کار ضعیفان ، بدست بی سببی است
کسیکه کار لئیمانه میکنـــد همـه روز
چه حاصلـش زدعاهای باب نیـم شبی است

رئیــس حـرف فضـولی بگفته هایم نیسـت
هـــزار نکته بیابد اگـر نه مـرد غبی است



محمد سرفراز ظفر*

مرگ می ترسد ز عزم عاشقان

ای اسیر بند های دیگران
نیست جایت زیر سقف آسمان

زنده ای اما نه زنده روح تو
نیست از غیرت ترا نام و نشان

بلبل دلداده ئی بر رنگ و بو
آمده صیاد در این گلستان

بی خبر بر خیز پنجه کن بظلم
تابه کی این ناله و آه فغان

ساقیا در جام من کن آن شراب
آنکه می بخشد سرور جاودان

عاشقی زی در خطر زیرا ,, ظفر،،
مرگ می ترسد زعزم عاشقان



* استاد فارسی در مؤسسه ملی زبانهای نوین ـ اسلام آباد ـ

اختر راهی *

برصغیر پاک و هند میں مطالعۂ سعدی

شیخ مصلح الدین سعدی شیرازی (۵۸۹ ھ ـــ ٦۹۱ ھ) فارسی زبان و ادب کے ان چند مشاہیر میں سے ایک ہیں جن کے افکار و آثار دنیا کی تقریباً ہر ترقی یافتہ زبان میں منتقل ہو چکے ہیں اور پوری دنیا کے اہل علم و نظر سے خراج تحسین حاصل کر چکے ہیں تاہم شیخ سعدی کے افکار و آثار سے جس قدر اعتناء برصغیر پاک و ہند میں کیا گیا ہے، ایران کے علاوہ کسی دوسرے ملک میں اس کی مثال نہیں ملتی ۔

شیخ سعدی کی شہرت ان کی زندگی ہی میں برصغیر پاک و ہند پہنچ گئی تھی ۔ غیاث الدین بلبن (م ٦۸۵ ھ) کا بڑا بیٹا شہزادہ محمد قاآن ملک (م ۶۸۴ ھ) ملتان اور سندھ کا گورنر تھا ۔ اس کے دربار سے امیرخسرو (م ۷۲۵ ھ) اور امیر حسن سجزی (م ۷۳۸ ھ) جیسے اصحاب علم و دانش وابستہ تھے ۔ شہزادہ محمد قاآن ملک ، شیخ سعدی کے کلام سے متاثر تھا ۔ ضیاء الدین برنی کی روایت ہے کہ :

,, خان شہید نے اپنی انتہائی فراست کی وجہ سے ، جو

---

* ولادت : ٦ ۲ نومبر ۱۹۳۷ء ۔ استاذ جامعہ اسلامیہ ۔ اسلام آباد
تصانیف : ۱ ۔ تذکرۂ علمائے پنجاب ۔ ۲ ۔ تذکرۂ مصنفین درس نظامی

اس میں موجود تھی ، دو بار شیخ سعدی کی
تلاش میں ملتان سے آدمیوں کو بطور قاصد مع خرچ کے
شیراز بھیجا اور شیخ کو ملتان مدعو کیا ۔ وہ چاھتا تھا
کہ شیخ کے لئے ملتان میں خانقاہ تعمیر کرائے اور اس کے
لئے گاؤں وقف کر دے لیکن خواجہ سعدی پیرانہ سالی
اور کمزوری کے باعث نہیں آسکے ۔ دونوں مرتبہ ایک
پرچہ پر اپنے ھاتھ سے ایک غزل تحریر کرکے خان کو
بھیج دی اور اپنے نہ آنے کی معذرت تحریر کی [۱]"

یہ وہ دور تھا جب طوطی شکر مقال امیر خسرو کی شاعری کا
آغاز ہو رہا تھا اور شیخ سعدی کا آفتاب عمر ، لب بام کو پہنچ
رہا تھا ۔ امیر خسرو نے شیخ کے کلام سے اکتساب فیض کیا ۔

خسرو سرمست اندر ساغر معنی بریخت
شیره از خم خانۂ مستی که در شیراز بود

امیرخسرو نے شیخ سعدی کا تتبع کرتے ہوئے ان کی برتی ہوئی
بحروں میں قافیہ و ردیف کی پابندی کے ساتھ غزلیں کہیں [۲] ۔
خسرو کے ہم نشین اور خواجہ تاش امیرحسن سجزی کے ہاں بھی
شیخ سعدی کے حوالے ملتے ھیں ۔ مثال کے طور پر انہوں نے حضرت
نظام الدین اولیاء (م ۷۲۵ھ) کے سامنے یہ شعر پڑھا ۔

افسوس برآن دیده که روی تو ندیده است
یا دیده و بعد از تو بروی نگریده است

حضرت نظام الدین اولیاء نے اس کی تحسین کی اور فرمایا ۔
"شیخ سعدی نے خوب کہا ہے [۳] "

فوائد الفواد کے اندراجات سے یہ بھی معلوم ہوتا ہے کہ حضرت
نظام الدین اولیاءؒ شیخ سعدی کے اشعار کا حوالہ دیتے تھے [۴] ۔

مولانا حمید قلندر ، مرتب ,, خیر المجالس ،، حضرت نصیر الدین چراغ دهلی (م ۷۵۷ ھ) کے دامن سے وابستہ ہونے سے پہلے حضرت نظام الدین اولیاءؒ کے مرید تھے ۔ ,, خیر المجالس ،، کے مطالعے سے جہاں یہ معلوم ہوتا ہے کہ وہ فارسی زبان پر ماہرانہ قدرت رکھتے تھے وہیں یہ بھی واضح ہوتا ہے کہ وہ شاعر تھے اور کہیں کہیں اپنا ذکر ,,حمید قلندر شاعر ،، کے فقرے سے کرتے تھے ۔ ,, خیر المجالس ،، میں ان کی دو مذہبی نظمیں ، دو رباعیاں اور چند متفرق ابیات موجود ہیں ۔ ان کے کلام پر شیخ عبدالحق محدث دهلوی (م ۱۰۵۲ ھ) نے تبصرہ بھی کیا ہے مگر آج ان کا دیوان نہیں ملتا ۔ برٹش میوزیم کی ایک فارسی بیاض کے مطالعے سے ڈاکٹر نذیر احمد صاحب کو عہد تغلق کے شعراء پر کچھ نیا مواد حاصل ہوا ۔ انہوں نے اس بیاض پر لکھتے ہوئے ,,حمید قلندر شاعر ،، کے نو قصیدوں ، ایک ترجیع بند اور پانچ غزلوں سے اهل علم کو آگاہ کیا (۵) ۔

ان میں سے ایک ترجیع بند شیخ نظام الدین اولیاءؒ کی مدح میں ہے اور شیخ سعدی کے تتبع میں لکھا گیا ہے ۔ حمید قلندر نے بالارادہ شیخ سعدی کا تتبع کیا ہے ۔ دو بندوں میں سعدی کا نام لیا ہے (٦) ۔

می ترسم از آنکه گفت سعدی	کز چشم بدت رسدت گزندی
مائیم گدای ملک سعدی	در ملک کلام اوست خسرو
من ذره و اوست آفتابی	کو ذره و آفتاب و پرتو
گر معجزه نی کرامتش هست	اقرار بکن و لیک مگرو
نظمش بمذاق من نشسته	تا هیچ کلام نیست در رو

ڈاکٹر نذیر احمد صاحب نے سعدی اور حمید قلندر کی ترجیعات کے مشابہ بند آمنے سامنے درج کرکے واضح کیا ہے کہ ,, حمید قلندر کی اس نظم کے متعلق وثوق سے کہا جا سکتا ہے کہ اس نے بڑی کامیابی

سے سعدی کی نقل کی ہے (۷) " ۔

دونوں شاعروں کا بیت ترجیع نقل کیا جاتا ہے :

حمید قلندر	سعدی
بنشینم اگر نشست یابم	بنشینم و صبر پیش گیرم
بی صبر و قرار می شتابم	دنبالۂ کار خویش گیرم

مذکورہ بالا شواہد سے یہ حقیقت واضح ہو جاتی ہے کہ شیخ سعدی کا کلام اس کی زندگی میں یہاں پہنچ گیا تھا اور ابھی اس کی رحلت کو پچاس سال بھی نہ گزرے تھے کہ اس کی کاوشوں کی پیروی کی جانے لگی تھی ۔

کیا شیخ سعدی ہندوستان آئے تھے ؟

مذکورہ بالا واقعات سے واضح ہے کہ شیخ سعدی کا کلام ان کی زندگی میں برصغیر پہنچ گیا تھا اور اہل علم کی محفلوں میں ان کا چرچا تھا لیکن کیا خود شیخ سعدیؒ برصغیر تشریف لائے تھے یا نہیں؟ اس سلسلے میں ایک رائے تو یہ ہے کہ وہ برصغیر نہ آ سکے مگر کچھ لوگ اس کے قائل ہیں کہ شیخ سعدی برصغیر تشریف لائے تھے (۸) ۔

غالباً اس سفر ہند کا ماخذ ,, بوستان " باب ہشتم کی ,, حکایت سفر ہند و ضلالت بت پرستان "(۹) ہے ۔ حکایت کا خلاصہ یہ ہے کہ انہوں نے سومنات میں ہاتھی دانت کا ایک بت دیکھا جو منات کی طرح جواہر سے مرصع تھا ۔ اس خوبصورت بت کے سامنے لوگ گڑگڑاتے تھے اور وہ حیرت زدہ تھے کہ اس بے جان اور بے بس بت کے سامنے انسان کیوں جھکتے ہیں ؟ یہی سوال انہوں نے ایک پجاری سے پوچھا تو اس نے بت کدے کے سربراہ کو ان کے بارے میں خبر کر دی ۔ اس صورت حال میں شیخ نے سلامتی اسی میں دیکھی کہ بہانہ کر

لیں چنانچہ انہوں نے بت کدے کے سربراہ سے کہا کہ یہ سوال حقیقت حال دریافت کرنے کے لیے تھا تاکہ پوجا میں زیادت لذت حاصل ہو ۔ بت کدے کے سربراہ برھمن نے بتایا کہ یہ کوئی عام بت نہیں بلکہ ہر صبح خدا کے سامنے ہاتھ اٹھا کر دعا کرتا ہے ۔ شیخ ایک رات بت کدے میں رہے اور جب صبح ہوئی تو انہوں نے بت کو ہاتھ اٹھاتے دیکھا مگر اس کے ساتھ ہی انہوں نے پردے کے پیچھے ایک بت پرست کو بھی دیکھ لیا جس کے ہاتھ میں رسیّ تھی اور یہی رسیّ کھینچنے سے بت کے ہاتھ اٹھ جاتے تھے ۔ اب بت پرست کا راز فاش ہو چکا تھا اور شیخ کو اندیشہ تھا کہ وہ اپنے راز کے فاش ہو جانے کی وجہ سے انہیں نقصان پہنچائے گا ۔ چنانچہ بت پرست کو شیخ نے جان سے مار ڈالا اور سومنات سے ہندوستان چلے گئے ۔ وہاں سے یمن کے راستے حجاز روانہ ہوئے " ۔

علامہ شبلی نعمانی (م ۱۳۳۲ ھ) نے اس حکایت کی حسب ذیل خامیوں کی طرف توجہ دلائی ہے (۱۰) ۔

۱ ۔ بت کو ہاتھی دانت کا بتایا گیا ہے حالانکہ ہندوؤں کے نزدیک ہاتھی دانت ناپاک ہے اس لیے " بت عاج " کا کوئی وجود ممکن نہیں ۔

۲ ۔ برھمنوں کو پاژندخوان اور بڑے برھمن کو " پیر تفسیر اوستا و ژند " کہا گیا ہے حالانکہ پاژند ہندوؤں کی نہیں پارسیوں کی کتاب ہے ۔

۳ ۔ برھمنوں کو کہیں گبر اور کہیں مطران کہا ہے حالانکہ مطران عیسائیوں کے مذہبی راھنما کو کہا جاتا ہے اور پھر مطران کو " مطران آذرپرست " کہنا مزید غلط ہے ۔

۴ ۔ پورا واقعہ دور از قیاس ہے ۔

حکایت کی خامیوں کے باوجود ,, بوستان ،، میں اس کی موجودگی کی کیا توجیہ ھو سکتی ہے ؟

ایک قیاس یہ ہے کہ حکایت جعلی اور الحاقی ہے ۔ کئی ادب پاروں میں الحاق ثابت ہے ۔ مثنوی مولانا رومؒ کا ساتواں دفتر گھڑ لیا گیا ۔ ایک شاعر کا کلام دوسرے کے نام منسوب کر دیا گیا ۔ شیخ سعدی کے علم و فضل کے پیش نظر ان سے ایسی اغلاط کا ظہور ناممکن ہے مگر ,, بوستان ،، کے مختلف خطی نسخوں میں تسلسل سے اس حکایت کا نقل ھوتے رھنا اس قیاس کو بے وزن کر دیتا ہے ۔ حقیقت یہ ہے کہ یہ نظم شیخ سعدی کی کاوش طبع کا نتیجہ ہے مگر واقعہ سنا سنایا ہے جو اخلاقی نصائح پیش کرنے کے لیے صیغۂ متکلم میں نظم کر دیا گیا ہے ۔ یہ ضروری نہیں کہ جو کچھ ادب میں صیغۂ متکلم میں بیان کیا جائے وہ یقیناً آپ بیتی کا حصہ ھو ۔ ,,بوستان ،، اور ,, گلستان ،، کی بعض دوسری حکایات اور شیخ سعدی کی ذاتی زندگی کے درمیان تطبیق اسی طرح ممکن ہے کہ ان حکایات کو آپ بیتی کے بجائے جگ بیتی کا حصہ خیال کیا جائے ۔

بوستان سے سومنات اور ھندوستان کے سفر کی موھوم اطلاع سے آگے بڑھ کر دھلی میں شیخ سعدی کی آمد کی روایت بھی بیان کی گئی ہے (۱۱) اور مقصد سفر یہ بتایا گیا ہے کہ وہ امیرخسرو سے ملنے آئے تھے ۔ حیرت ہے کہ شیخ سعدی جیسا شاعر دھلی آئے اور معاصر مؤرخین اس کے بارے میں خاموش رھیں حتی کہ جس شخص کی کشش انہیں دھلی کھینچ لائے وہ دنیا بھر کی اطلاعات دینے کے باوجود اس ملاقات کے بارے میں کچھ نہ لکھے ۔

مذکورہ بالا بحث سے واضح ہے کہ شیخ سعدی کے برصغیر آنے کی روایت مشتبہ ہے اور تاریخی طور پر پایۂ ثبوت کو نہیں پہنچتی ۔

اشعار و حکایات کا انتساب

لوک کہانیوں اور ضرب الامثال کا مطالعۂ کرنے والے اس حقیقت سے باخبر ھیں کہ اکثر ایسے واقعات معروف تاریخی شخصیات سے منسوب ھیں جو نہ تو کبھی معرض وقوع میں آئے اور نہ اس کا کوئی امکان ھی ھوتا ہے۔ بہت سی ضرب الامثال اور اشعار کی وقعت بڑھانے کے لیے انہیں معروف اھل دانش سے نسبت دے دی جاتی ہے۔ برصغیر کے فارسی دانوں میں شیخ سعدی کے حوالے سے ایسے ھی کچھ اشعار اور واقعات متداول ھیں ۔ مثال کے طور پر گجرات (کاٹھیاواڑ) کے سفر کے حوالے سے یہ قطعہ پڑھا جاتا ہے۔

سعدی درین دیار تو مردی مسافری
باکس مگو کہ گجراتیان زنند (کذا)
سعدی تو جوھری ، سخنان تو جوھراند
لیکن چنان فروش کہ گجراتیان خرند

,,یاران قصص ،، نے گجرات (کاٹھیاواڑ) کے ساتھ ساتھ گجرات (صوبہ پنجاب) کے باسیوں کی کم ھمتی اور نافہمی کے لیے اسے استعمال کیا ہے۔ ستم ظریفی کی حد تو یہ ہے کہ ان اشعار کو گجرات (صوبہ پنجاب) کے بارے میں قرار دے کر شیخ سعدی کے سفر کو دھلی سے پنجاب تک پھیلا دیا گیا ہے۔

اسی طرح افغانوں کی مذمت کے لیے اشعار گھڑ لیے گئے ۔ ایک قطعہ ہے

سعدیا روز ازل حسن بہ ترکان دادند
عقل و دانش همه بامردم ایران دادند
نغمۂ عیش و طرب همه بامردم هند
کجی و کجروی وجهل بافغان دادند

ان اشعار کی زبان اور طرز ادا چغلی کھا رھی ہے کہ یہ برصغیر

کے ,, اھل مکتب ،، کے تراشیدہ ھیں ۔ افغانوں کے ساتھ اھل کشمیر کے بارے میں بھی ,,ھجو آمیز ،، حکایت شیخ سعدی کی طرف منسوب کی جاتی ہے۔ علامہ اقبال نے اس کی توجیہ کرتے ہوئے لکھا کہ :

,, سعدی نے محض قومی رقابت سے کشمیریوں کی ھجو کی ہوگی کیوں کہ ایک زمانے میں کشمیر ایران کا ھمسر رہ چکا ہے (۱۲) ،،

علامہ ھی کے حوالے سے ایک زبان زد عام حکایت یہ ہے کہ :

,, ایک عورت نے اپنے شوھر سے محلہ کے نانبائی کی شکایت کی کہ وہ گراں فروش ہے ، اس لیے میں بازار سے گندم لاکر خود روٹی تیار کیا کروں گی ۔ دور اندیش شوھر نے جواب دیا کہ دکاندار آخر اھل محلہ ھی کے بھروسے پر بیٹھا ہے اس لیے اس سے قطع تعلق نہ کرنا چاھیے (۱۳) ،،

نہ تو یہ حکایت سعدی کی کتابوں میں ملتی ہے اور نہ مذکورہ بالا اشعار ھی ,, کلیات سعدی ،، میں ھیں تاھم ان انتسابات سے یہ واضح ہے کہ شیخ سعدی کی دانائی ، بزرگی اور مردم شناسی کے بارے میں برصغیر کے مسلمان بہت بلند رائے رکھتے ھیں اور کسی شعر یا حکایت کا شیخ سعدی سے منسوب ہو جانا اس کے حکمت آمیز ہونے کے لیے کافی ہے۔

شیخ سعدی کی طرف منسوب ترجمۂ قرآن

شیخ سعدی کی طرف ایک فارسی ترجمۂ قرآن منسوب ہے حالانکہ اصل مترجم شیخ کے ھم وطن سید شریف جرجانی (م ۸۱٦ ھ) ھیں ۔ ناشر نے عوام میں اس ترجمہ کی وقعت بڑھانے کی خاطر سعدی شیرازی کا نام استعمال کیا تھا ۔ عبدالحق حقانی کی روایت

ہے کہ :

,,جس کو آج کل جہلاء سعدی کا ترجمہ کہتے ہیں وہ دراصل سید شریف کا ترجمہ ہے ۔ صاحب مطبع نے میرے سامنے رواج دینے کے لیے سعدی کی طرف منسوب کر دیا (۱۴)،، ۔

سعدی دکنی سے التباس

سعدی شیرازی کی شہرت کے پیش نظر کئی شعراء نے اپنا تخلص ,, سعدی ،، رکھا ان میں سے ایک سعدی دکنی (م ۱۰۰۲ ھ) ہے ۔ شیخ سعدی کے اساطیری سفر گجرات کے پس منظر میں قیام الدین قائم چاندپوری (م ۱۲۰۸ ھ) نے لکھا ہے کہ :

,, شیخ سعدی شیرازی ... لختی برزبان این دیار وقوف یافته ، یک دو بیت ریخته ... برسبیل تفنن بقید نظم درآورده (۱۵) ،،

حالانکہ شیخ سعدی کی طرف منسوب اشعار سعدی دکنی کے تھے ۔ میر تقی میر (م ۱۲۲۵ ھ) اور فتح علی خان گردیزی (م ۱۲۲۴ ھ) نے اس التباس کو رفع کیا (۱۶) اور بعد کے تذکرہ نگاروں نے حقیقت حال مزید واضح کی (۱۷) ۔

آثار سعدی بطور درسی کتب

سکندر لودھی (م ۹۱۵ ھ) نے اپنے دائرہ اقتدار میں اور سلطان زین العابدین (م ۸۷۹ ھ) نے کشمیر میں فارسی کو رواج دیا لیکن دفتری زبان کی حیثیت سے اکبری عہد (م ۹۶۳ ھ ــ ۱۰۱۴ ھ) میں راجہ ٹوڈر مل نے اسے نافذ کیا اور یوں فارسی زبان و ادب کی تدریس کو ترقی ہوئی ۔ فارسی کی متداول تاریخی کتب میں فارسی کے نصابِ درس کے بارے میں تفصیلات دستیاب نہیں البتہ اشخاص کے احوال اور تذکروں سے اجمالاً معلوم ہوتا ہے کہ گلستان اور بوستان نصاب میں شامل تھیں ۔ شیرشاہ سوری (م ۹۵۲ ھ) کی تعلیم کے

بارے میں اطلاع ملتی ہے کہ :

,, کافیہ را با دیگر کتب خوانده و گلستان و بوستان و سکندرنامه که درآں زمان درمیان اهل هند خواندن آن لازم بود خواند (۱۸) "

شیخ عبدالحق محدث دهلوی (م ۱۰۵۲ هـ) نے اخبار الاخیار (تالیف : ۹۹۹ هـ) میں ان کتابوں کا ذکر کیا ہے جو مدارس میں پڑھائی جاتی تھیں ۔ ان میں گلستان ، بوستان اور دیوان حافظ فارسی کتب شامل هیں (۱۹) ۔ ابوالبرکات منیر لاهوری (م ۱۰۵۴ هـ) کے احوال میں یہ اطلاع ملتی ہے کہ وہ پانچ سال کی عمر میں مکتب بھیجے گئے تھے ۔ انھیں گلستان سعدی کے بہت سے اشعار حفظ تھے جن کو وہ ماهر فن کی طرح سناتے تھے (۲۰) ۔

چندربھان برهمن (م۱۰۷۳هـ) برصغیر کی عمومی تاریخ ,,چہار چمن" (تالیف ۱۰٦٦ هـ) میں اپنے فرزند خواجه تیج بھان کو ایک مکتوب میں گلستان ، بوستان ، اخلاق جلالی اور اخلاق ناصری وغیرہ کے دائمی مطالعے کی ترغیب دیتا ہے :

,, اگرچه علم فارسی دستگاه بسیار دارد و احاطه جمع اش از حد بشریت متجاوز ، لیکن اولاً بجهت افتتاح ابواب سخن بطریق تیمن مطالعۂ گلستان و بوستان و رقعات جامی از ضروریات است وچوں تقدیر شعور بهم رسد خواندن کتب اخلاق مثل اخلاق ناصری .... ضرورتر (۲۱)"

گیارهویں صدی میں گلستان و بوستان هر مدرسه کا جزو نصاب تھیں ۔ ایک گمنام هندو مصنف نے اپنی کتاب ,, خلاصة المکاتیب " (تالیف ۱۱۰۰ هـ) میں شیخ سعدیؒ کا ذکر خیر ان الفاظ میں کیا ہے :

,,پس ازان بخواندن کتب متبرک عندلیب گلستان شیراز ،

بلبل بوستان حقیقت ومجاز حضرت مصلح الدین انار الله
برهانه که به سعـدی شیرازی مشهور است چراغ خرد
راروغن اندازد و پس ازین کتب پایه به پایه خواند ...(۲۲)،،

کتب سعدیؒ کے بعد مصنف نے انشا پردازی کی چند کتابوں کی جانب راهنمائی کی ہے ـ نظم و شعـر کی تعلیم میں ,, دیوان سعدی ،، بھی مذکور ہے ـ

شـروح گلستان

گلستان شیخ سعدی کا شاهکار ہے ـ اسے ,,زیبا ترین کتاب نثر فارسی ،،(۲۳) قرار دیا گیا ہے ـ شیخ سعدی نے ایجاز و اختصار کے ساتھ مافی الضمیر کا اظهار کیا ہے ـ تمثیل و تشبیه میں شاید هی کوئی کتاب اس کا مقابله کر سکتی ہے ـ نثر اور نظم کے اس امتزاج نے ایک دنیا کو مسحور کر رکھا ہے ـ درسی کتاب هونے کی حیثیت سے کثرت سے اس کی شرحیں لکھی گئی هیں ـ حسب ذیل فارسی شروح کا علم هو سکا ہے (۲۴) ـ

۱ ـ شرح گلستان

عبدالرسول بن شهاب الدین بن عبدالله قریشی نے ۱۰۷۳ هـ میں بوستان کی شرح لکھی ـ یه شرح دیباچه اور حسب ذیل پانچ اقسام میں تقسیم ہے ـ

قسم اول : آیت های قرآنی

قسم دوم : احادیث و گفتار مشائخ و امثال

قسم سوم : سروده های عربی

قسم چهارم : سروده های فارسی

قسم پنجم : لغات دشوار به ترتیب حروف تهجی

نسخه های خطی :

۱ ـ مکتوبه ۱۱۲۰ هـ ـــ گنج بخش (منزوی) ص ۱۲۸۹

۲ ـ مکتوبه ۱۱۹۴ هـ ـــ ایضاً ص ۱۲۹۰

۳ ـ مکتوبه ۱۲۴۱ هـ ـــ دانش گاه پنجاب ج ۲ ، ص ۲۲۱

۴ ـ مکتوبه ۱۲۹۱ هـ ـــ گنج بخش (منزوی) ص ۱۲۹۰

۲ ـ حاشیه (شرح) گلستان

میر محمد نور الله احراری (م ۱۰۷۳ هـ) ، اورنگ زیب عالمگیر کے عہد میں صوبہ شاہجہان آباد کا صدر تھا ـ اس سے مثنوی مولانا روم کی شرح بھی یادگار ہے ـ دیباچہ میں رقمطراز ہے ـ ,, از تقادم ازمنه و تغایر السنه و تداول صبیان تحریفاتی درگلستان راه یافته بود ، ومن نسخ بسیاری را برطاقت خود ضبط آورده ، ونکات مغلقه آنرا حاشیه نویسی کردم ،، ـ

نسخه های خطی :

۱ ـ مکتوبه ۱۰۹۸ هـ ـــ دانشگاه تهران بحواله نسخه های ج ۵: ۳۴۸۹

۲ ـ مکتوبه ۱۱۱۶هـ ـــ دیوبند ج ۲ : ۲٦۰

۳ ـ مکتوبه ۱۱۲۰ هـ ـــ گنج بخش (منزوی) ص ۱۲۸۹

۴ ـ مکتوبه ۱۲۳۳ هـ ـــ پنجاب پبلک لائبریری ج ۱ ۵۵۸

۵ ـ مکتوبه ۱۲۷۱ هـ ـــ گنج بخش (منزوی) ص ۱۲۸۹

۳ ـ شکرستان : شرح گلستان

ملا سعد پٹنوی (عظیم آبادی) نواب عاقل خان رازی صوبه دار دهلی کے مصاحب تھے ـ دهلی سے پٹنه گئے اور درس و تدریس میں مصروف رهے ـ ان سے ۵۵ تصنیفات یادگار هیں ـ لیکن زمانے کے هاتھوں زیاده تر ضائع هو چکی هیں ـ ڈاکٹر مختار الدین احمد نے ۱۸ کتابوں کا تعارف لکھا ہے (۲۵) ـ ان میں سکندرنامه ، مثنوی معنوی ، گلستان ، بوستان کی شروح شامل هیں ـ سراج الدین خان آرزو (م ۱۱٦۹هـ) نے ان کی شرح گلستان سے اپنی شرح میں استفاده کیا تھا ـ شکرستان ۱۰۹۵ هـ میں مکمل هوئی ـ

نسخه های خطی :

۱ ـ مکتوبه ۱۸ قرن عیسوی ـــ برٹش میوزیم بحواله نسخه ها ج ۳۵۰۳:۵

۲ ـ مکتوبه ۱۲۱۴ هـ ـــ ڈهاکه ج ۱ : ۳۷

۴ ـ بہارستان

غلام معین الدین ملقب به عبیدالله خویشگی قصوری (م بعداز ۱۱۰٦ هـ) بلند پایه تذکره نگار ، صوفی اور عالم تھا (۲٦) ـ اس سے پچاس کتابیں یادگار هیں ـ ان میں فارسی درسیات کی شروح بھی شامل هیں ـ اس نے اپنے مرشد شیخ عبدالرشید جونپوری کو خواب میں دیکھا اور مرشد نے گلستان کی شرح لکھنے کی تلقین کی چنانچه تین ماه کے قلیل عرصے میں ۱۱۰۵ هـ میں ,,بہارستان ،، تالیف کی ـ

نسخه های خطی :

۱ ـ مکتوبه ۱۱۳۴ هـ مخطوطات شفیع ص ۲۳۷

۲ ـ مکتوبه ۱۲۲۹ هـ کتاب خانه سید محمد طیب شاه

همدانی (قصور)

۵ ۔ نو رستان : شرح گلستان

یہ شرح محمد واصل کوردی سالاری نے ۱۴ ذوالحجہ ۱۱۰۵ ھ (۳۸ ویں سال جلوس عالمگیری) کو شاھجہان آباد (دہلی) میں مکمل کی ۔

نسخۂ خطی :

۱ ۔ بخط شارح — بانکی پور پٹنہ بحوالہ نسخہ ہا ج ۵: ۳۵۱۵

٦ ۔ بہار عمر

مولوی عبدالحی معروف بہ سید عادل بن سید شرف الدین نے ۱۱۱۹ ھ میں مکمل کی ۔ مشکل کلمات کی تشریح کی گئی ہے۔

نسخہ خطی :

۱ ۔ مکتوبہ ۱۱۱۹ ھ — شیرانی ج ۳: ۳۵۱

۷ ۔ خیابان گلستان

سراج الدین علی خان آرزو (۱۰۹۹ ھ ۔ ۱۱٦۹ ھ) نے ۱۱۱۹ ھ میں گلستان کی شرح مکمل کی:

کزخیابان گلستان چین ,,گل نو،، آرزو

۱۲۲۵ ۔ ۱۰٦ ۱۱۱۹ ھ

ازپی تاریخ تاطبع تو گردد تر دماغ

چند بار طبع ہو چکی ہے : ۔دہلی ۔ مطبع مفید الخلائق (۱۲٦۸ ھ)

۸ ۔ شرح گلستان

شیخ محمد افضل الہ آبادی نقشبندی (م ۱۱۲۴ ھ) کے آثار میں گلستان کی شرح کا ذکر ملتا ہے (۲) ۔

۹ ۔ شرح گلستان

محمد اکرم بن عبدالرزاق ملتانی قادری نے درسی کتب ۔ کریما ، اسکندرنامه ، یوسف و زلیخا اور گلستان کی شرحیں لکھیں ۔ شرح گلستان ۱۱۵۵ ھ میں مکمل ہوئی ۔ چند بار زیور طباعت سے آراسته ہوئی ہے ۔

لاہور ۔ مطبع مطلع نور (۸٦ ۔ ۱۲۸۵ ھ)

۱۰ ۔ شرح گلستان : سلطانیه

محمد سلطان بن الهداد ، عہد احمد شاہ (۱۱٦۱ ھ ۔ ۱۱٦۷ ھ) کے آغاز میں وطن مالوف خوشاب سے پشاور آئے ۔ درس و تدریس سے وابسته رہے ۔ یوسف و زلیخا اور سکندرنامه کی شرحوں کے ساتھ ,, گلستان ،، کی شرح لکھی ۔

نسخه خطی :

۱ ۔ مکتوبه ۱۲۹۴ ھ ۔ گنج بخش (احمد منزوی) ج ۳ : ۱۲۹۳

۱۱ ۔ شرح گلستان

شیخ ولی محمد اکبر آبادی بن رحم الله اکبر آبادی عہد محمد شاہ (۱۱۳۱ ھ ۔ ۱۱٦۱ ھ) کے اساتذہ ، ارباب سلوک اور علماء میں سے تھا ۔ اس سے مثنوی مولانا روم کی شرح مخزن الاسرار (تالیف : ۱۱۴۰ ھ تا ۱۱۵۱ ھ) بھی یادگار ہے ۱۴ رمضان ۱۱٦٦ ھ کو گلستان کی شرح مکمل ہوئی ۔ مولوی غیاث الدین نے ,, بہار باران ،، کے دیباچے میں ایک شارح ولی محمد مرشد آبادی کا ذکر کیا ہے ۔ شاید اس سے مقصود ولی محمد اکبر آبادی ہی ہے ۔ ولی محمد اکبر آبادی کی شرح مطبوعه ہے ۔

۱۲ ۔ چمنستان

سید سراج الدین اورنگ آبادی (م ۱۱۷۷ ھ) درویش طبع

شاعر تھے ۔ ان سے فارسی و اردو کلام کے علاوہ گلسنان کی شرح یادگار ہے۔ خانبابامشار کی اطلاع کے مطابق بمبئی سے ۱۲۹۹ ھ میں شائع ہو چکی ہے۔

۱۳ ۔ ریاض رضوان

ریاض علی سلہٹی نے ,, ریاض رضوان ,, کے نام سے ضخیم شرح لکھی ہے ۔ کلکتہ سے طبع ہو چکی ہے ۔

۱۴ ۔ چمنستان

مولوی تاج الدین حسین خان بہجت (م بعد از ۱۲۷۱ ھ) مدراس کے عالم و مفتی اور صاحب قلم تھے ۔ انہوں نے ۱۲۴۷ ھ میں گلستان کی شرح لکھی ۔ زمانۂ تالیف یکم ربیع الاخری سے ۸ جمادی الاخری (۲۸) یعنی صرف ایک ماہ آٹھ دن ہے ۔ چمنستان شائع ہو چکی ہے ۔

مدراس ۔ مظہر العجائب پریس (۱۲٦۹ ھ)

۱۵ ۔ بہارستان : حاشیہ گلستان

عبدالغنی بن فیض اللہ ساکن قصبہ سرائے میر نورالدین حسین نے گلستان کے مشکل اور مغلق مقامات و الفاظ کی تشریح و توضیح کی ہے ۔

نسخہ خطی

۱ ۔ مکتوبہ حدود ۱۲۵۵ ھ مخطوطات شفیع ص ۲۵۲

۲ ۔ مکتوبہ ۱۲۷۲ ھ ۔ گنج بخش (احمد منزوی) ج ۳ : ۱۲۹۴

۱٦ ۔ شرح اشعار و کلمات عربی گلستان

نامعلوم مؤلف نے آیات قرآن ، احادیث نبوی اور عربی اشعار و کلمات کی شرح لکھی ہے۔

نسخۂ خطی :

۱ ـ مکتوبه ۱۲۵۵ هـ ـــ مخطوطات شفیع ص ۲۵۲ ـ ۲۵۳

۱۷ ـ بہار باران : شرح گلستان

مولوی غیاث الدین رامپوری (م ۱۲٦۸ هـ) معروف مؤلف اور کتب درسی کے شارح هیں ـ انہوں نے سکندر نامه، قصائد بدرچاچ ، انشائے ابوالفضل اور مثنوی غنیمت کی شرحیں لکھی هیں تاهم ان کی معروف ترین کاوش ,, غیاث اللغات ،، (تالیف : ۱۲۴۲هـ) ہے ـ انہوں نے اپنے فرزند قمرالدین کے اصرار پر گلستان کی شرح لکھی ہے ـ چالیس سال تک انہیں گلستان سے شغف رها اور تمام اهم اور متداول شروح ان کے زیر مطالعه رهیں ـ ۱۲۵۹ هـ میں بہار باران ،، کی تالیف سے فارغ هوئے ـ یه شرح چند بار طبع هو چکی ہے ـ

ـــ لکھنئو (۱۸۹۱ ء)

۱۸ ـ شرح گلستان

بدر علی ، مطبوعه : کلکته (۱۲٦۳ هـ)

۱۹ ـ شرح گلستان

قاضی فتح محمد ، مطبوعه : حیدرآباد

۲۰ ـ شرح گلستان

سید تاج الدین بن سید محمد مدراسی (۱۲۷۴ هـ میں زنده تھے) کی تالیفات میں ,, شرح گلستان ،، کا ذکر ملتا ہے (۲۹) ـ

گزشته صفحات میں مذکور شروح گلستان کے علاوه کئی شرحیں دستیاب هیں جن کے مؤلف ، سال تالیف یا جائے تالیف کے بارے میں کوئی اطلاع نہیں ملتی ـ اس لیے حتمی طور پر یه کہنا مشکل ہے که ان میں سے کون کون سی برصغیر میں لکھی گئیں تاهم برصغیر کے

کتب خانوں میں موجود ہونے کے سبب غالب امکان یہی ہے کہ اہل برصغیر کی کاوشوں کا نتیجہ ہیں ۔

شـروح بوستان

گلستان نظم و نثر کا مرقع ہے اور بوستان صرف ,, نظـم ،، پر مشتمل ہے۔ موضوع اس کا بھی اخلاق و نصیحت ہے۔ بوستان کو گلستان جیسی مقبولیت حاصل نہیں ہوئی ۔ خواجہ الطاف حسین حالی کا نقطۂ نظر ہے کہ :

> ,, اگرچہ یہ دونوں کتابیں حسن قبول ، فصاحت ، بلاغت ، تہذیب اخلاق ، پند و نصیحت اور اکثر خوبیـوں کے لحاظ سے باہم دگر ایسی مشابہت رکھتی ہیں کہ ایک کو دوسری پر ترجیح دینی مشکل ہے بلکہ ان پر عربی کا یہ مقولہ صادق آتا ہے کہ احدھما افضل من الآخر ، لیکن اگر بعض وجوہ سے گلستان کو بوستان پر ترجیـح دی جائے تو کچھ بے جا نہیں (۳۰) ،، ۔

نظم و نثر کے امتزاج کی حیثیت سے ,, گلستـان ،، کی حریف کتابیں نہیں تھیں جب کہ نظم میں بوستان کے مقابلے میں مثنوی مولانا روم ، شاھنامہ فردوسی اور دیوان حافظ جیسی کتابیں تھیں غالباً اسی لیے نظم پڑھنے کے لیے اہل طلب کی توجہ دوسری کتابوں کی طرف بھی رہی ہے۔ تاہم درسی کتاب کی حیثیت سے ,, بوستان ،، کی حسب ذیل شرحیں ملتی ہیں ۔

۱ ۔ شرح بوستان

عبدالرسول بن شہاب الدین قریشی ہاشمی کی شرح گلستان کا ذکر آ چکا ہے۔ قریشی نے بوستان کے مشکل ابیات کی ۱۰۷۳ ھ میں تشریح کی ۔

نسخه های خطی :

۱ ـ مکتوبه ۱۸ قرن عیسوی — برٹش میوزیم بحواله نسخه ها ج ۵: ۳۴۵۵

۲ ـ مکتوبه ۱۱۹۴ هـ گنج بخش(منزوی)ص۱۵۴۷

۳ ـ مکتوبه ۱۲۰۲هـ — ایضاً

۴ ـ مکتوبه ۱۲۲۲ هـ — ایضاً گنج بخش تسبیحی) ج ۱ :۲۴۵

۲ ـ باغستان

محمد سعد پٹنوی عظیم آبادی نے رمضان ۱۰۹٦ هـ میں اس شرح کا آغاز کیا تھا ـ

نسخه های خطی :

۱ ـ ڈھاکه ج ۱ : ۸۱

۲ ـ وشوابھارتی یونیورسٹی ، ماهنامه برهان (دهلی) بابت جنوری ۱۹۸۴ء

۳ ـ شرح بوستان

محمد افضل اله آبادی (م ۱۱۲۴هـ) کی تصنیفات میں شرح بوستان کا ذکر ملتا ہے (۳۱) ـ

۴ ـ شرح بوستان

عبدالواسع هانسوی (م ۱۲ ویں صدی) ، عهد اورنگ زیب عالمگیر (۱۰٦۸ هـ ـ ۱۱۱۸ هـ) کا مصنف تھا ـ اس نے بوستان کے مشکل حصوں کی تشریح و توضیح کے لیے شرح لکھی ـ حلقۀ طلبه میں متداول رهی ہے ـ کثرت سے اس کے خطی نسخے ملتے هیں ـ

نسخه های خطی :

۱ ـ مکتوبه ۱۱۹۸ هـ — شیرانی ج ۳ : ۴۴۱

۲ ـ مکتوبہ ۱۲۰۳ ھ ـ بانکی پور

۳ ـ مکتوبہ ۱۲۱۷ ھ ـ گنج بخش (احمد منزوی) ص ۱۵۴۹

۴ ـ مکتوبہ ۱۲۵۴ ھ ـ پنجاب پبلک لائبریری ج ۱: ۴۲۸ ـ ۴۲۹

۵ ـ مکتوبہ ۱۲۷۰ ھ گنج بخش (احمد منزوی) ج ۳ ص ۱۵۴۹

۵ ـ تحفۂ دوستان

عبید اللہ خویشگی قصوری کی شرح گلستان کا ذکر ہو چکا ہے۔ قصوری نے ۱۱۰۶ ھ میں بوستان کی شرح ,, تحفۂ دوستان ،، مکمل کی ۔

نسخہ خطی :

۱ ـ مکتوبہ ۱۱۳۵ھ ـ کتب خانہ مولوی باغ علی لاہوری (۳۲)

٦ ـ النہار الاسرار

ابراهیم بن اسماعیل ٹھٹھوی کی تالیفات میں مخزن الاسرار (نظامی) کی شرح کے ساتھ بوستان کی شرح بھی ملتی ہے۔

نسخہ خطی :

۱ ـ کتب خانہ جامعہ سندھ ـ حیدرآباد (۳۳)

۷ـ انہار اسرار : شرح بوستان

شیخ علیم اللہ حسینی چشتی جالندھری (م ۱۲۰۲ ھ) جید عالم دین ، فارسی کے اچھے شاعر اور صوفی تھے ـ ان سے اخلاق و تصوف میں چند کتابیں یادگار ھیں ـ بوستان کی شرح انہار الاسرار (تالیف : ۱۱۳۰ھ) چند بار طبع ہو چکی ہے۔

لاہور ۔ مطبع مطلع نور (۱۲۸٦ ھ)

۸ ۔ بہار بوستان

منشی ٹیک چند بہار (م ۱۱۸۰ ھ) سراج الدین خان آرزو کے شاگرد تھے ۔ ان سے بہار عجم (لغت) ، جواہر الحروف ، نوادر المصادر ، ابطال ضرورت اور جواہر الترکیب جیسی تالیفات یادگار ہیں ۔ بہار بوستان ,, نہایت فاضلانہ ،،(۳۴) شرح ہے ۔ کئی بار شائع ہو چکی ہے ۔

لکھنو (۱۳۰۹ ھ)

۹ ۔ شرح بوستان

نور احمد بن حافظ حسام الدین سے یادگار ہے

نسخہ خطی :

۱ ۔ مکتوبہ ۱۲ ۔ ۱۳ قرن ہجری ــ گنج بخش (احمد منزوی) ج ۳ : ۱۵۴۹

۱۰ ۔ خلدستان

مولوی غلام قادر نذیر مدارسی (م ۱۲۷۷ ھ) کے آثار میں شرح بوستان (خلدستان) ملتی ہے (۳۵) ۔

نسخہ خطی :

۱ ۔ کتب خانہ سعیدیہ حیدرآباد دکن (۳٦) ۔

۱۱ ۔ فرہنگ و شرح بوستان

مولوی تمیزالدین بن محمد یاور نے بوستان کی فرہنگ مرتب کی اور ,, بوستان ،، کے حواشی پر مختصر شرح لکھی ۔ ۱۲۴۴ ھ میں شائع ہو چکی ہے ۔

کلکتہ ۔ مطبع ایشیاٹک لیتھو گرافگ کمپنی (۱۲۴۴ ھ)

۱۲ ۔ شرح بوستان

قادر علی کے نام سے یہ شرح شائع ہوئی ہے۔
کلکتہ ۔ محمدی پریس (۱۸۲۹ء)

۱۳ ۔ شرح بوستان : محمدیہ

محمد بن غلام محمد ساکن ٹھٹھہ گہلواں (ضلع ملتان) ، شیخ نور محمد ثانی نارووالہ چشتی (م ۱۲۰۴ ھ) کے خلیفۂ مجاز تھے۔ فارسی درسی کتب مثلاً تحفۂ نصائح ، سکندرنامہ ، پندنامہ ، یوسف و زلیخا اور بوستان وغیرہ کی شرحیں ان سے یادگار ہیں ، ,, شرح بوستان ،، کئی بار شائع ہو چکی ہے۔
لاہور ۔ میاں چراغ دین سراج دین (۱۲۸۴ ھ)

۱۴ ۔ عندلیب بوستان

مولوی سید محمد حسین تمنا مدارسی (م ۱۲۷۷ ھ) نے بھی بوستان کی ایک شرح لکھی تھی (۳۷) ۔

۱۵ ۔ شرح بوستان سعدی

حکیم محمد ساجد رامپوری (م تیرھویں صدی ھجری) کی تالیف ہے۔ ان سے یوسف و زلیخا اور اسکندرنامہ کی شرحیں بھی یادگار ہیں ۔
نسخہ خطی :

۱ ۔ کتب خانہ عرفانیہ ٹونک (۳۸) ۔

۱۶ ۔ شرح بوستان

کلکتہ (مطبع قادری) سے ایک شرح شائع ہوئی مگر شارح کا نام مذکور نہیں ۔

گلستان اور بوستان کی فرہنگیں

طلبہ کی ضرورت کے پیش نظر مدرسین نے گلستان اور بوستان کی بیسیوں شرحیں لکھیں ۔ ان میں سے اکثر کے مرتبین و مؤلفین کے

نام نہیں ملتے ۔ کچھ معروف فرہنگیں یہ ہیں ۔

۱ ۔ فرہنگ گلستان

جنید بن عبداللہ موسوی کی یہ فرہنگ تین حصوں میں منقسم ہے

(ا) اشعار عربی

(ب) احادیث نبوی و آیات قرآنی و اقوال اکابر

(ج) لغات مفردات بہ ترتیب حروف تہجی

بارہا شائع ہو چکی ہے۔

لکھنئو ۔ مطبع منشی نولکشور (۱۲۸٦ ھ)

۲ ۔ مفتاح گلستان : فرہنگ نادرہ

اویس بن علاء (مرید خواجہ ابوالفیض امین الدین شاہ من اللہ محمد حسینی) نے ۹۰۰ ھ میں یہ فرہنگ مرتب کی ۔

بمبئی مطبع صفدری (۱۲۹۹ ھ)

۳ ۔ حل ترکیب گلستان (اردو)

منشی محمد بلال ساڈھورہ ضلع انبالہ کے رہنے والے تھے اور کالکا (ضلع شملہ) میں فارسی کے مدرس اول تھے ۔ انہوں نے ۱۳۰۰ ھ میں گلستان کے دوسرے باب کی فرہنگ تیار کی ۔

دھلی ۔ مطبع احمدی (۱۳۰۰ ھ)

۴ ۔ فرہنگ گلستان

یہ فرہنگ سید ابن حسن سے یادگار ہے۔

کانپور ۔ مطبع نولکشور (۱۳۰۵ ھ)

۵ ۔ سمنستان

گمنام مرتب نے عربی و فارسی مشکل الفاظ اور ترکیبوں کی فرہنگ مرتب کی ہے۔

لکھنو ۔ مطبع نامی (س ۔ ن)

- فرهنگ بوستان

عبدالرسول بن شہاب الدین بن عبداللہ قریشی کی کاوش ہے۔

سخه های خطی :

١ - مکتوبه ١١٩٣ هـ — گنج بخش (احمد منزوی) ٣ : ١٥٤٧

٧ - فرهنگ واژهای بوستان

غلام علی شاہ کوہاٹی نے بوستان کے مشکل الفاظ کی یہ فرہنگ مرتب کی تھی

نسخه خطی :

١ - مکتوبه ١٢٧٧ هـ — گنج بخش (احمد منزوی) ج ٣ ١٠٤٢ - ١٠٤٣:

٨ - کشاف اسرار : حل الترکیب منتخب بوستان

محمد عبدالغفور مدرس اول مدرسہ پانی پت نے ١٢٩٦ ھ میں انتخاب بوستان (شامل درنصاب مدارس صوبہ پنجاب) کی فرہنگ مرتب کی ۔ ١٢٩٩ ھ میں اشاعت پذیر ہوئی تھی ۔

٩ - حل ترکیب بوستان

لاہور سے ١٢٩٨ ھ میں شائع ہوئی ۔

١٠ - فرہنگ بوستان

سید ابن حسن نے یہ فرہنگ مرتب کی

لکھنو ۔ مطبع منشی نولکشور (١٢٩٨ ھ)

١١ - حل ترکیب بوستان (اردو)

منشی محمد بلال نے اولین تین ابواب کا ترجمہ کیا اور ان کی فرہنگ مرتب کی ۔

١٢ - فرہنگ بوستان

محمد عبداللہ گنشن کی تالیف ہے۔
لکھنو۔ (۱۳۱۱ ھ)

گلستان اور بوستان کی پیروی :

گلستان اور بوستان کی مقبولیت نے اہل قلم کو مجبور کیا کہ وہ ان کے انداز پر کتابیں لکھیں اور سعدی کے ہم سر بن سکیں۔ ایران کے کئی معروف اور غیر معروف شعراء نے سعدی کے سامنے اپنا چراغ جلانے کی کوشش کی (۳۹)۔ جواب میں لکھی جانے والی اکثر کتابیں تو محض الماریوں کی زینت ھی بن سکیں۔ البتہ بعض ، دوسرے درجے کی کتابوں کی حیثیت سے بڑھی گئیں۔ برصغیر میں گلستان کے تتبع میں لکھی گئی حسب ذیل کتب ملتی ھیں۔

شکرستان

میر قمرالدین منت سونی پتی (م ۱۲۰۹ ھ) شاگرد میر شمس الدین فقیر سے یہ کتاب یادگار ہے۔ منت نے اہلی شیرازی (م ۹۳۲ ھ) کی مثنوی سحر حلال کے جواب میں بھی ایک مثنوی لکھی تھی۔ شکرستان حسب ذیل سات ابواب پر منقسم ہے۔

۱۔ تہذیب اخلاق
۲۔ آداب صحبت
۳۔ سخن و خاموشی
۴۔ جمع و بذل مال
۵۔ عشق
٦۔ حکایات از پادشاهان و امیران و صوفیان و فرزانگان و سرایندگان
۷۔ مطائبات

نسخه های خطی :

۱۔ مکتوبہ بلا تاریخ — پنجاب پبلک لائبریری ج ۲ :

١٥٧

٢ ـ مکتوبہ ١٣ قرن ھجری ـ ایضاً ج ٢ : ١٥٦

نخلستان

منشی لچھمی نرائن شفیق اورنگ آبادی (م ١٢٢٣ ھ) نے ١٢١٨ ھ میں یہ کتاب تالیف کی (٣٠) ۔

نخلستان تاج

سید تاج الدین متخلص بہ تاج بن سید محمد نے خواب میں شیخ سعدی شیرازی کی زیارت کی اور شیخ سے ان کی تالیفات وصول کیں ـ خواب سے تحریک پاکر گلستان کی پیروی میں ١٢٦٧ ھ میں ,, نخلستان تاج ،، ترتیب دی ـ دلچسپ حکایات حسب ذیل آٹھ ابواب میں جمع کی ھیں ۔

١ ـ در سیرت انبیاء

٢ ـ در اخلاق اصفیاء

٣ ـ در فضیلت قناعت

٤ ـ در فوائد خاموشی

٥ ـ در خوبی حسن و عشق جوانی

٦ ـ در حالت پیری و حال ناتوانی

٧ ـ در حالت بوقلمون

٨ ـ در آداب صحبت

آغاز میں تاج نے لکھا ہے :

بیستم نخلها بر شارع عام بکردم وقف بهر اهل اسلام
رطب چینند و در ظلش نشینند وگرنه دور دور آن رابینند

نسخۂ خطی:

گورنمنٹ اورئینٹل لائبریری ـ مدراس (٣١) ۔

خجستہ بہار

مفتی عنایت احمد کاکوروی (م ۱۲۷٦ ھ) کی تالیفات میں ,,خجستہ بہار،، (تالیف : ۱۲۷٦ ھ) کا ذکر ملتا ہے جو گلستان کے طرز پر لکھی گئی ہے ۔

نسخۂ خطی :

۱ ۔ کتب خانہ خانقاہ کاظمیہ کاکوری شریف [۳۲] ۔

گلستان ہند

راجہ درگا پرشاد مہر سندیلوی مؤلف ,, تاریخ سندیلہ ،، نے ,,گلستان ہند ،، مرتب کی [۳۳]۔

گلزار دبستان

یہ نصابی کتاب اودھ کے مدارس کے لیے لکھی گئی تھی ۔ اس کتاب کے دو حصے ھیں ۔ پہلے حصے میں طلبہ کو فارسی سیکھنے کے ابتدائی قاعدے بتائے گئے ھیں اور دوسرے حصے میں فارسی کی ساٹھ حکایات ,, گلستان ،، کے انداز میں درج کی گئی ھیں جو اردو کے مشثور تاریخی لطائف سے ماخوذ ھیں [۳۴] ۔

گلزار دبستان اڑسٹھویں بار مارچ ۱۹۳۲ء ۱۳۵۰ ھ میں مطبع منشی نولکشور لکھنئو سے شائع ھوئی تھی ۔

حکایات پر مبنی ایک کتاب کے کچھ اوراق جناب خالد حسن قادری کے ھاتھ آئے ۔ ان اوراق سے کتاب کے نام یا مؤلف کے بارے میں کچھ معلوم نہیں ھوتا ۔ یہ حکایات اردو ترجمے کے ساتھ سہ ماھی اردو نامہ (کراچی) بابت جولائی تا ستمبر ۱۹۷۰ء میں شائع کی گئیں [۳۵] ۔ انداز نگارش سے محسوس ھوتا ہے کہ نصابی ضرورت کے تحت یہ کتاب ترتیب دی گئی تھی ۔

مذکورہ بالا کاوشوں کے علاوہ منشی ھر گوپال تفتہ (م ۱۲۸۵ ھ)

شاگرد مرزا اسد اللہ خان غالب نے اشعار گلستان کی تضمین کی جو چند بار شائع ہوئی ہے ۔

آگرہ ۔ مطبع مفید خلائق (۱۲۷۴ ھ)

لکھنو ۔ مطبع نولکشور (۱۲۸۵ ھ)

بوستان کی پیروی میں جو مثنویاں لکھی گئی ھیں ۔ ان میں سے یہ معلوم ھو سکی ھیں ۔

مصحفستان

بخش اللہ بنی اسرائیلی بن مولوی امر اللہ نے ۱۲۳۱ ھ میں یہ مثنوی لکھی ۔

نسخۂ خطی :

۱ ۔ مکتوبہ بخط مؤلف — شیرانی ج ۳ : ۶۸۴

سنبلستان

منشی ھرگوپال تفتہ (م ۱۲۸۵ ھ) نے گلستان کی تضمین کے بعد منظوم اخلاقی حکایات پر مشتمل یہ مثنوی لکھی ۔ اس کا نام مرزا اسد اللہ خان غالب نے تجویز کیا تھا ۔ تفتہ کو ایک خط میں لکھتے ھیں :

,, صاحب سنبلستان سے کیوں گھبراتے ھو ؟ میں تمہارے گھبرانے سے گھبراتا ھوں ۔ رخ کوگل ، زلف کو سنبل فرض کرتے ھیں ۔ سنبلستان میں کیا عیب ہے ؟ اور اگر نہیں پسند تو یہ قصہ ھی جانے دو ،،(۳۶) ۔

سنبلستان مطبع نولکشور لکھنو سے طبع ہوئی تھی ۔

مذکورہ بالا مثنویوں کے علاوہ ,, بوستان ،، کی اکا دکا حکایات کو اپنی زبان اور انداز بیان میں کئی شاعروں نے بیان کیا ہے ، مثال کے طور پر شیخ علی حزیں (م ۱۱۸۱ ھ) نے ,, خرابات ،، کے نام سے جو

مثنوی لکھی اس میں انہوں نے قحط سالی کی اس مشہور حکایت کو بانداز دگر پیش کیا ہے جو ,, بوستان ،، میں ان اشعار سے شروع ہوتی ہے۔

چنان قحط سالے شد اندر دمشق — که یاران فراموش کردند عشق
چنان آسمان برزمین شد بخیل — که لب تر نه کردند زرع و نخیل

کریما : پند نامه

مکتبی تعلیم میں مدتوں سے کریما پڑھا اور پڑھایا جا رہا ہے اور اس کے مضامین کے حوالے سے اسے شیخ سعدی کی کاوش خیال کیا جاتا ہے مگر بعض اهل تحقیق اس انتساب کو درست خیال نہیں کرتے ۔ نیاز فتح پوری رقمطراز ھیں :

,,کلیات سعدی کے نه قدیم مخطوطات میں یه نظم نظر آتی ہے اور نه متداول مطبوعه نسخوں میں ، یہاں تک که علی بن احمد بیستونی کے ایڈیشن میں بھی نہیں ہے جو سعدی کی وفات کے صرف پچاس سال بعد مرتب کیا گیا تھا لیکن کلکته کے ایڈیشن (۱۷۹۱ء) میں اسے بھی شامل کر دیا گیا ہے حالانکه اس کی بنیاد اسی بیستونی ایڈیشن پر قائم ہے۔ اسی طرح تاریخ محمدی میں جو ۸۴۲ ھ کی تصنیف ہے۔ کریما یا پندنامه کو سعدی ھی سے منسوب کیا گیا ہے۔ الغرض یه مسئله مختلف فیه ہے ،،(۴۷)

مولانا حالی نے کریما کے شیخ سعدی کی تصنیف ہونے یا نه ہونے پر بحث کرتے ہوئے حسب ذیل نتیجه نکالا ہے که ,, هم جس طرح اس مثنوی کے ثبوت کی کوئی قطعی دلیل نہیں دیکھتے اسی طرح اس کی نفی کی بھی کوئی قوی وجه نہیں پاتے (۴۸) ،، بہرحال کریما سے جس قدر اعتناء برتا گیا ہے اس میں شیخ سعدی کی طرف اس کے انتساب

کو بڑا دخل حاصل ہے۔

درسی کتاب کی حیثیت سے کریما کی شرحیں لکھی گئی ھیں اور فرھنگیں مرتب کی گئی ھیں ۔

کریما کی شرحیں :

۱ ۔ **شرح کریما (فارسی)** ۔ محمد کامل بن اللہ یار قادری ساکن کوٹ کمالیہ (ملتان)

نسخہ خطی

مکتوبہ ۱۲۴۹ ھ ، گنج بخش (احمد منزوی) ص ۱۷۲۴ ۔ ۱۷۲۵

۲ ۔ **دانش آموز** ۔ نور احمد

نسخہ خطی

(سن کتابت درج نہیں) کتب خانہ عرفانیہ ٹونک

۳ ۔ **معین المبتدی** ۔ نصیر الدین بن فقیر عبداللہ

نسخہ خطی

مکتوبہ ۱۳۰۴ ھ ۔ گنج بخش (احمد منزوی) ص ۱۷۲۵

۴ ۔ **شرح کریما** ۔ محمد اکرم بن عبدالرزاق ملتانی

لاھور ، مطبع سلطانی (۱۲۹۵) ۔

۵ ۔ **دُرّیکتا (فارسی)** حافظ محمد نذیر بن حاجی محمد صدیق پوپلزئی مصطفی آبادی (رامپوری)

لکھنو ، مطبع منشی نولکشور (۱۲۹۹ ھ) ۔

۶ ۔ **فیض کریم (اردو)** فیض احمد ککروی نے ۱۳۸۴ ھ میں کریما کا ترجمہ اور شرح لکھی ۔

ملتان ۔ مکتبہ امدادیہ (س ۔ ن)

کریما کی فرھنگیں

طلبه کی تدریسی ضرورتوں کے پیش نظر ان گنت فرهنگیں اور
خلاصے تیار کیے گئے هیں چند یه هیں ـ

۱ ـ **حل ترکیب کریما** شیخ احمد پرسروی(پسروری) بن میاں
شمس الدین
لاهور ـ مطبع کوه طور (۱۲۸۳ هـ)

۲ ـ **فرهنگ کریما** محمد نصرالله خان
حیدرآباد دکن (۱۲۹۰ هـ)

۳ ـ **حل الترکیب کریما** انبا پرشاد
دهلی ـ مطبع کاشی (۱۲۹٦هـ)

کریما کی تضمین و تخمیس وغیره

کریما مختصر اور متداول نظم هونے کے سبب شعراء کی مشق سخن کا موضوع رها ہے۔ کئی شعراء نے اس کی تضمین کی ، بعض نے اس کی تخمیس کی اور چند ایک نے اسے مسدس کے روپ میں ڈهالا ہے۔ فهارس مخطوطات میں کچھ ایسی تضمینات ، مخمسات وغیره کا ذکر ملتا ہے مگر شاعروں کے نام معلوم نه هونے کے سبب حتماً یه فیصله کرنا مشکل ہے که واقعی یه شعرائے برصغیر کی کاوش طبع هیں ـ

۱ ـ **تضمین کریما** ـ نامعلوم ، بمبئی

۲ ـ **تضمین کریما** ـ نامعلوم شاعر سے یادگار ہے۔ ڈاکٹر محمد
بشیر حسین نے اسے کرامت علی شهید ی (م ۱۲۵٦ هـ) سے
منسوب کیا ہے۔
نسخه خطی : مخطوطات شفیع ص ۳۱۳

۳ ـ **مخمس کریما** ـ پیر نظام الدین سرهندی متوطن شکارپور (م
۱۲۷۳ هـ)(۳۹) ـ

۴ ـ **مخمس کریما** ـ تراب علی قلندر کاکوروی (م ۱۲۷۵ هـ) کے
مجموعہ کلام ,, کلیات تراب ،، میں شامل ہے ،
لکھنو ـ مطبع علوی (۱۲۸۲هـ)

۵ ـ **مسدس کریما** ـ احمد علی شاہ ،
آگرہ ـ اخبار آگرہ پریس (۱۲۹۷ هـ)

٦ ـ **مسدس کریما** ـ منشی عزیزالحق عزیز بنارسی ،
گورکھپور ـ مطبع ریاض الاخبار (۱۳۰۸هـ)

۷ ـ **حکیما مسدس کریما** ـ حکیم عبداللہ خان ،
لاهور ـ مطبع عزیزی (۱۳۲۲هـ)

۸ ـ **مسدس کریما** ـ نامعلوم شاعر ، دهلی (۱۲۹۳ هـ)

۹ ـ **مسدس کریما (اردو)** ولی محمد نظیر اکبرآبادی کی طرف منسوب کی جاتی ہے ـ بارها شائع هو چکی ہے ـ سیالکوٹ ـ مطبع چشمۂ فیض (۱۲٦۹هـ) ، دهلی ـ مطبع مصطفائی (۱۲۷۰ هـ) ، لکھنئو ـ مطبع منشی نولکشور (۱۲۹۱ هـ) ، کانپور ـ مطبع عزیزی (۱۲۹۳ هـ)

۱۰ ـ **تخمیس کریمای سعدی (سندهی)** ـ میر سید غلام مرتضی متخلص به مرتضائی (۵۰)

۱۱ ـ **کریما نیچرل (سندهی)** ـ شمس الدین بلبل (م ۱۳۳۷ هـ) نے کریما پر تضمین کرتے ہوئے معاشرتی برائیوں کی مذمت کی ہے ـ (۵۱)

تقلید کریما

عبدالکریم نامی شاعر نے ,, کریما کی پیروی کرتے ہوئے ایک نظم ,, رحیما ،، لکھی ـ پہلا شعر یہ ہے :

رحیما در رحم برما گشا   که در خانه داریم حرص و هوا

مثنوی کے عنوانات یہ ھیں ـ وصف و ثنائے محمد ، سخاوت ، مذمت بخیلان ، صفت تواضع ، تکبر اور علم وغیرہ ،
نسخہ خطی : گنج بخش (احمد منزوی) ص ۱٦۳۱ ـ

آثار سعـدی کے تراجم

مسلمانان برصغیر کے سیٰسی زوال کے ساتھ فارسی زبان و ادب کی سرپرستی ختم ھو گئی ـ ایسٹ انڈیا کمپنی نے فارسی کے بجائے مقامی زبانوں کو آگے بڑھایا ـ ۱۸۰۰ء/ ۱۲۱۴ ھ میں فورٹ ولیم کالج کی بنیاد رکھی گئی اور کمپنی کے کاربردازوں کو اردو اور ھندی سکھائی جانے لگی ـ کالج کے ساتھ اھل قلم کی ایـک جماعـت منسلک تھی جس نے قدیم فارسی و عربی اور سنسکرت ادب کو اردو و ھندی میں منتقل کرنا شروع کیا ـ دفتری مقاصد کے لیے اب فارسی کی ضرورت نہ رھی بلکہ انگریزی در آئی ـ

مسلمانوں کی تہذیبی و ثقافتی روایت کے مطابق تعلیم میں فارسی کو اھمیت حاصل رھی ـ جدید سکولوں اور کالجوں میں فارسی ایک اختیاری مضمون کی حیثیت سے پڑھائی جاتی تھی ـ البتـہ دینـی مدارس میں فارسی کا چلن قائم رھا تاھم اس صورت حال کے باوجود اب پہلے کی طرح فارسی میں نہ تو مکتوب نگاری رھی اور نہ ذریعہ تعلیم فارسی ـ اب فارسی کے لیے بھی اردو ذریعۂ تدریس بن گئی ـ چنانچہ فارسی کی کتابیں اردو میں منتقل ھونے لگیں ـ ذیل میں آثار سعدی کے اردو اور برصغیر کی بعض دوسری زبانوں میں تراجم کی ایک فہرست پیش کی جاتی ہے (۵۲) ـ

گلســـتان

اردو تـــراجم

۱ ـ **باغ اردو ـ** ــ میر شیر علی افسوس (م ۱۲۲۴ ھ) ، زمانۂ
ترجمہ مابین ۱۲۱۴ ھ ـ ۱۲۱٦ ھ
بامقدمہ کلب علی خان فائق.
لاهور ـ مجلس ترقی ادب (۱۳۸۳ ھ)

۲ ـ **گلستان اردو** ــ فرید الدین آفاق دهلوی ، سال ترجمہ
۱۲۳۳ ھ ، چار هزار اشعار میں ترجمہ کیا گیا ہے ـ تاحال شائع
نہیں ہو سکا ـ انجمن ترقی اردو پاکستان کراچی کے کتب
خانے میں اس کا ایک نسخہ ہے ـ

۳ ـ **گلستان** ــ نامعلوم مترجم کے قلم سے یہ نسخہ ۱۲۵۸ ھ میں
لکھا گیا ـ اسلامیہ کالج پشاور کے کتب خانے میں محفوظ ہے ـ

۴ ـ **گلستان (اردو ترجمہ)** ــ نامعلوم مترجم ،
دهلی ـ مطبع العلوم (۱۸۴۹ء ۱۲٦۵ھ)

۵ ـ **گلستان کا آٹھواں باب در آداب صحبت** ــ منشی قمرالدین
خان ، حسب ارشاد گورنر ممالک غربی ـ
اله آباد ـ مطبع سرکار (۱۲۷٦ ھ)

٦ ـ **گلستان باترجمہ** ــ نامعلوم ،
آگرہ ـ مطبع مفید الخلائق (۱۲۸۷ ھ)

۷ ـ **گلستۂ جنان ، ترجمۂ گلستان ، لکھنو ،**
دهلی ـ مرزا عبدالغفار (۱۹۰۳ء)

۸ ـ **چمنستان (ترجمۂ گلستان)** ــ منشی گوپال کرشن تحسین
دهلی ـ مرزا عبدالغفار (۱۹۰۳ء) ـ

۹ ـ **گلاب ارمغان** ـ محمد منیر لکھنوی نے ۱۳۴۵ ھ میں یہ
ترجمہ و شرح مکمل کی ،
کانپور ـ مطبع مجیدی (بار دوم :۱۳٦۰ ھ)

۱۰ ـ گلستان سعدی (اردو گلستان)   محمد خلیل الرحمن خلیل ،
بجنور ـ مدینه پریس (١٣٥٠هـ)

۱۱ ـ گلستان امجد   امجد حیدرآبادی ،
حیدر آباد دکن ـ مطبع عماد (١٣٥٥ هـ) ، بار دوم : ١٣٦۴

۱۲ ـ گلستان (باترجمه)   ـ عبدالباری آسی ،
حیدر آباد دکن (١٣٥٥ هـ) .

۱۳ ـ منتخب اردو گلستان
لاهور ـ بیروز پرینٹنگ پریس(بار ششم) ١٣٦٦هـ)

۱۴ ـ گلستان   عبدالملک ،
بمبئی ـ مطبع محمدی (١٣٦٧هـ)

۱۵ ـ گلدسته سعدی   ـ حکیم محمد حسین علوی ، نظم کا
ترجمه نظم میں اور نثر کا نثر میں کیا گیا ہے ،
لاهور ـ مکتبۂ عقیل (١٣٧٧ هـ)

۱٦ ـ گلستان (باترجمه و حاشیه)   شمس الحسن شمس
بریلوی ، ١٩٦١ء (= حاشیه کے ساتھ شرح مرغوب ہے)
کراچی ـ ایچ ـ ایم سعید اینڈ کمپنی (س ـ ن)

۱۷ ـ گلستان (اردو)   ـ اقبال صلاح الدین ،
لاهور ـ عزیز بک ڈپو (١٩٧٣ء)

۱۸ ـ گلستان سعدی   ـ محمد عبداللطیف ،
لاهور ـ پیکجز لمیٹڈ (س ـ ن)

۱۹ ـ گلستان سعدی (بحاشیه اردو)   ـمفتی کفیل الرحمن
عثمانی نشاط ، مفتی دارالعلوم دیوبند ،
کراچی ـ میر محمد کتاب خانه مرکز علم و ادب (س ـ ن)

۲۰ ـ گلستان   ـ سید محمد حسین ،

دھلی ۔ مطبع یوسفی (س ۔ ن)

۲۱ ۔ گلستان کی حکایات اردو میں ــــ شاہ حسن عطا مہدوی

کراچی ۔ مکتبہ جامعہ تعلیم ملی

۲۲ ۔ گلستان ــــ مولوی سید کلیم الدین حسنی حیدرآبادی ،

حیدر آباد دکن (س ۔ ن)

ان کے علاوہ کئی دوسرے تراجم کے بارے میں فہارس سے اطلاع ملتی ہے مگر ان کے مترجمین اور سال ترجمہ کے بارے میں کوئی معلومات نہیں ھیں ۔

پشتو تراجم

۱ ۔ گلدستہ ــــ عبدالقادر خان خٹک فرزند خوشحال خان خٹک

نے ۱۱۲۴ ھ میں نظم کا نظم اور نثر کا نثر میں ترجمہ کیا ۔ ،

پشاور ۔ پشتو اکاڈمی (۱۳۸۱ ھ)

۲ ۔ گلستان (نثر) ــــ امیر محمد فرزند میر محمد انصاری

۳ ۔ گلستان (مترجم) ۔ راحت اللہ زاخیلی ،

پشاور ۔ کتب خانہ رحمانیہ (س ۔ ن)

پنجابی تراجم

۱ ۔ گلستان (منظوم ترجمہ) حکیم فضل الٰہی ،

لاھور ۔ چراغ دین و سراج دین تاجران کتب (۱۳۵۷ھ)

۲ ۔ گلستان سید غلام مصطفی نوشاھی ،

ساھن پال گجرات ۔ ادارہ معارف نوشاھیہ (۱۹۸۵ء)

۳ ۔ سعدی آکھیا محمد بشیر احمد نظامی بہاولپوری ۱۰۱

حکایات کو سرائیکی کا جامہ پہنایا ہے ۔

بہاولپور ۔ مرکز سرائیکی زبان تے ادب (۱۳۹۶ھ)

بوستان

اردو تــراجم

١ ـ مثـنوی دلآرام ارضی جانی بہاری لال متخلص بہ راضی ـ

٢ ـ بوستان (منظوم ترجمہ) نامعلوم ، ١٢٩٥ ھـ میں مکمل ہوا ـ
لکھنو ـ مطبع منشی نولکشور (بار سوم :١٢٩٧ھـ)

٣ ـ شمیم بوستان مولوی محمد عبدالواحد غازی پوری ـ
کانپور ـ مطبع مجیدی (١٣٢٣ ھـ)

٤ ـ بوستان(مترجم) ملک عنایت اللہ ،
لاہور ـ ملک دین محمد اینڈ سنز (س ـ ن)

٥ ـ ترجمہ باب اول از بوستان عبدالکریم سعدی ،
حیدرآباد سندھ ـ آزاد بک ڈپو (١٣٧٦ھـ)

٦ ـ ترجمہ منتخب بوستان شاہ محمد نعیم ندوی فردوسی ،
حیدرآباد سندھ (١٣٧٦ھـ)

٧ ـ حکایات سعدی طالب ہاشمی ،
لاہور ـ گوشۂ ادب (س ـ ن) .

٨ ـ بوستان (مترجم) قاضی سجاد حسین مدرس مدرسہ عالیہ فتح
پوری دھلی ، ١٩٦١ء میں ترجمہ مکمل ہوا ـ
دھلی ـ سب رس کتاب گھر (١٣٨١ھـ)

٩ ـ بوستان (مترجم و محشی) شمس الحسن شمس بریلوی ،
کراچی ـ ایچ ایم سعید اینڈ کمپنی (س ـ ن)

پشــتو تــرجمہ

١ ـ بوستان زرغونہ دختر ملا دین محمد کاکڑ

پنجــابی تــراجم

١ ـ بوستان(مترجم) نامعلوم ، خطی نسخہ پروفیسر احمد حسین
احمد قریشی (گجرات) کے کتب خانے میں ہے ـ

۲ ـ **ترجمه بوستان** سید غلام مصطفی نوشاهی ،
ساهن پال (گجرات) اداره معارف نوشاهیه ـ

سنــــدھی ترجمه

۱ ـ بہارستان آغا تاج محمد خان
حیدر آباد سندھ ، ۱۳۷۴ ھـ)

کــــریمــــا

اردو تراجم

۱ ـ **ترجمه شیخ سعدی کے پند نامے کا (منظوم)**
مظہر علی خان ولا فورٹ ولیم کالج کلکته سے وابسته تھا ـ
اس کی تصنیفات میں سے ,, هفت گلشن ،، شائع هو چکی ہے ـ
۱۸۰۲ ء / ۱۲۱۷ ھـ میں اس نے ,, کریما ،، کا منظوم ترجمه کیا
کلکته ـ ایشیاٹک لیتھو گرافک پریس (۱۲۱۷ ھـ)

۲ ـ کریما (باترجمه) ــــ حیدر آباد دکن ـ مطبع فیض الکریم
(۱۳۲۵ھـ)

۳ ـ **کریما مترجم** ـ لاهور ، ملک دین محمد اینڈ سنز (۱۳۴۲ ھـ
ـ ۱۹۲۴ء)

۴ ـ وعظ سعید ــــ احمد سعید دهلوی ،
دهلی ـ مطبع نعمانی (۱۳۴۸ھـ)

۵ ـ اردو کریما (منظوم) ــــ صبر رضوی مخدوم ،
شیخ پوره مونگیر (۱۳۸۰ھـ)

۶ ـ **گلشن شرافت (منظوم)** سعید قریشی نے ۱۳۸۱ھـ (بند
خدائے سخن) میں ترجمه کیا ـ

گجرات (پاکستان) ـ مکتبه رشیدیه (١٣٨١هـ)

٧ـ کریما (ترجمه) عبدالرحمن ،

کانپور ـ مطبع نظامی (س ـ ن)

٨ـ کریما (مترجم) قاضی سجاد حسین مدرس مدرسه عالیه فتح پوری دهلی ،

ملتان ـ مکتبه امدادیه (س ـ ن)

٩ ـ کریما (مترجم) لکهنو ـ مطبع منشی نولکشور (س. ن)

١٠ ـ کریما (مترجم) لاهور ـ ملک سراج الدین اینڈ سنز (س . ن)

براهوئی ترجمه

١ ـ ترجمه کریما (منظوم) مولانا محمد عمر دین پوری (م ١٣٦٨ هـ)

لاهور (١٣١٩هـ)

بنگالی ترجمه

١ ـ کریما (منظوم ترجمه) منشی مهر الله ،

کلکته ـ ریاض الاسلام پریس (١٣٢٦هـ)

پنجابی تراجم

١ ـ کریما (مترجم) بهائی کشن سنگهـ ،

امرتسر ـ مطبع چشمۀ نور (١٨٨٨ ء ـ ٠٦ ـ ١٣٠٥ هـ)

٢ ـ کریما (مترجم) سید غلام مصطفی نوشاهی ،

ساهن پال گجرات ـ اداره معارف نوشاهیه (١٩٨٥ء)

سندهی تراجم

١ ـ کریما (منظوم ترجمه) ـــ هدایت الله بن الحاج محمد حسن

ھالانی سندھی (م ۱۳٦۵ ھـ) کا یہ ترجمہ ان کے کلیات ,, نزھت الاحباب ،، میں شامل ہے۔ ۱۳۳۰ ھـ مںیں مکمل ھوا

نسخۂ خطی : کتب خانہ کریم بخش خالد ، کراچی

۲ ۔ کریما (منظوم ترجمہ) ــــ محمد عارف صنعت شکاریوری (م ۱۲٦۵ ھـ) .

۳ ۔ ترجمہ کریما ــــ عبدالرؤف نے ۱۱۳۷ ھـ میں یہ منظوم ترجمہ کیا ۔

گجراتی ترجمہ

۱ ۔ کریما بامعانی (بہ رسم الخط گجراتی) بمبئی انگلش اینڈ گجراتی پرینٹنگ پریس (۱۸۷۳ء)

ھندی ترجمہ

پنڈت مہر داس مہاجن اگروال سونی پتی نے کریما کا ترجمہ کیا ہے۔



حواشی

۱ ۔ ضیاء الدین برنی ۔ تاریخ فیروز شاھی (ترجمہ : ڈاکٹر معین الحق) لاھور ۔ مرکزی اردو بورڈ ، ۱۹٦۹ء ، ص ۱۳۴

۲ ۔ سید وزیر الحسن عابدی نے ۳۳ ھم طرح زمینوں میں ۹۷ غزلوں کی نشاندھی کی ہے۔ تفصیل کے لیے دیکھیئے ، سعدی و خسرو ۔ لاھور ۔ پیکجز لمیٹڈ (س ۔ن)

۳ ۔ امیر علا حسن سجزی ۔ فوائد الفواد (ترجمہ : محمد سرور) لاھور ۔ محکمہ اوقاف پنجاب، ۱۹۷۳ء صفحہ ۳۵۹

۴ ۔ ایضاً ۔ ص ۱۷۵

۵ ـ ڈاکٹر نذیر احمد ـ فیرور ساہ تغلق کے عہد کے چند فارسی شعراء (مقالہ) مشمولہ نذر رحمن (مرتبہ : غلام حسین ذوالفقار) لاہور ـ مجلس نذر رحمن ۱۳۸۵ ھ ـ ص ۲۲۱ ـ ۲۵۸

٦ ـ ایضـاً ـ ص ۲۵۲

۷ ـ ایضـاً ص ۲۵۷

۸ ـ خواجہ الطاف حسین حالی ــ حیات سعدی، لاہور ـ مجلس ترقی ادب ، ۱۹۷۰ء ، ص ۳٦ ـ ۳۷

۸ ـ خواجہ الطاف حسین حالی ــ حیات سعدی ، لاہور ـ مجلس ترقی ادب ، ۱۹۷۰ء ، ص ۳٦ ـ ۳۷ لیوی (Persian Literature (LEVY ، لندن ـ آکسفورڈ یونیورسٹی پریس ، ۱۹۲۸ء ، ص ٦۰

۹ ـ شیخ سعدی ـ بوستان (ترجمہ : قاضی سجاد حسین) ، دہلی ـ سب رس کتاب گھر ، ۱۹٦۱ء ، ص ۲۳۷ ـ ۲۳۳

۱۰ ـ شبلی نعمانی ـ حیات سعدی ، دہلی ـ رنگین بریس (س .ن) ، ص ۸ ـ۹ ، ، شبلی نعمانی کی تالیف ،، شعرالعجم ،، کا ایک باب ، جو الگ چھپا ہے ـ

۱۱ ـ دولت شاہ سمرقندی ـ تذکرۃ الشعراء ، ـ

۱۲ ـ محمد اقبال ـ انوار اقبال (مرتبہ : بشیر احمد ڈار) کراچی ـ اقبال اکادمی پاکستان ، مارچ ۱۹٦۷ء ، ص ۱۵۱

۱۳ ـ محمد اقبال ـ گفتار اقبال (مرتبہ : محمد رفیق افضل) ، لاہور ـ ادارہ تحقیقات پاکستان ، دانشگاہ پنجاب ، ۱۹٦۹ء ، ص ۳۹

۱۴ ـ عبدالحق حقانی ـ البیان فی علوم القرآن ، دہلی ـ دارالاشاعت ، ۱۹۳۲ء ، ص ۳۹۱

۱۵ ـ قیام الدین قائم چاندپوری ـ تذکرۃ مخزن نکات ، لاہور ـ مجلس ترقی ادب ، ۱۹٦٦ء ، ص ۵ ـ ٦

۱٦ ـ میر تقی میر ـ نکات الشعراء (مرتبہ : مولوی عبدالحق) ، اورنگ آباد ـ انجمن ترقی اردو ، ۱۹۳۵ء ،

سید فتح علی خان گردیزی ـ تذکرہ ریختہ گویان ، انجمن ترقی اردو ، ۱۹۳۳ء ،

۱۷ ـ ابوالقاسم میر قدرت اللہ ــ مجموعہ نغز (مرتبہ: محمود شیروانی مرحوم) ، دھلی ـ نیشنل اکیڈمی ، ۱۹۷۳ء ، ص ۲۱۸

۱۸ ـ عبدالباقی نہاوندی ـ مآثر رحیمی ، کلکتہ ـ ایشیاٹک سوسائٹی آف بنگال ، ۱۹۲۴ ـ ۱۹۲۵ء ،

۱۹ ـ شیخ عبدالحق محدث دھلوی ـ اخبار الاخیار ، دھلی ـ مطبع مجتبائی ، ۱۳۲۲ ھ ، ص ۳۱۱ ـ ۳۱۲

۲۰ ـ ڈاکٹر ظہور الدین احمد ـ پاکستان میں فارسی ادب کی تاریخ ، لاھور ـ مجلس ترقی ادب ، ۱۹۷۴ء ، ص ۵۶ ، ج ۲

۲۱ ـ **چندربھان برھمن ـ چہار چمن۔بحوالہ ڈاکٹر سید عبداللہ ـ ادبیات فارسی میں ھندوؤں کا حصہ ، لاھور ـ مجلس ترقی ادب ، ۱۹۶۷ء ، ص ۲۳۱**

۲۲ ـ ابوالحسنات ندوی ـ ھندوستان کی قدیم اسلامی درس گاھیں ، لاھور ـ مکتبہ خاور ، ۱۹۷۹ء ، ص ۱۲۲

۲۳ ـ محمد علی فروغی ، بحوالہ انعام الحق کوثر ـ جونۓ کوثر ، کوئٹہ ، ص ۵۵ ـ ۵۸

۲۴ ـ آثار سعدی اور ان کی شروح و تراجم کے مطبوعہ نسخوں کے لئے دیکھیئے : سید عارف نوشاھی : فہرست چاپہای آثار سعدی درشبہ قارہ ـ مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان اسلام آباد ، ۱۹۸۴ء

۲۵ ـ ڈاکٹر مختار الدین احمد ـ ملا سعد پٹنوی ششماھی ,, مجلہ علوم الاسلامیہ ,, (مسلم یونیورسٹی علی گڑھ) ، دسمبر ۱۹۶۲ء ، ص ۱۱۶ ـ ۱۱۸

۲۶ ـ ملاحظہ ھو ـ محمد اقبال مجددی ـ احوال و آثار عبداللہ خویشگی قصوری ، لاھور ، ایم شمس الدین ، ۱۹۷۳ء

۲۷ ـ مولوی رحمان علی ـ تذکرہ علمائے ھند (ترجمہ : محمد ایوب قادری) ، کراچی ھسٹاریکل سوسائٹی آف پاکستان ، ۱۹۶۱ء ، ص ۳۱۷

۲۸ ـ محمد یوسف کوکن ـ Arabic and Persian in Carnatic ، مدراس ۱۹۷۴ء ، ص ۳۲۴

محمد مہدی واصف ــ حدیقۃ المرام (ترجمہ : محمد سخاوت مرزا) ، کراچی ـ انجمن ترقی اردو پاکستان ، ۱۹۷۹ء ، ص ۳۰

۲۹ ـ محمد یوسف کوکن ـ حواله مذکوره ، ص ۳۳۱

۳۰ ـ خواجه الطاف حسین حالی ـ حواله مذکوره ، ص ۸۹

۳۱ ـ مولوی رحمان علی ـ حواله مذکوره ، ص ۳۱۸

۳۲ ـ محمد اقبال مجددی ـ حواله مذکوره ،

۳۳ ـ ڈاکٹر ظہورالدین احمد ـ پاکستان میں فارسی ادب ، جلد دوم ، حواله مذکوره ، ص ۵۴۷

۳۴ ـ منظور احسن عباسی ـ مخطوطات فارسیه پنجاب پبلک لائبریری لاهور ، لاهور ، ۱۹۶۳ء ، ص ۴۲۷

۳۵ ـ **محمد یوسف کوکن ـ حواله مذکوره ص ۳۱۲**

۳۶ ـ **گزشته سال (۱۹۸۴ء) کے فرقه وارانه فسادات کے دوران میں اس کتاب خانے کو آگ لگا دی گئی تھی ، نہیں کہا جا سکتا کیا بچا ہے اور کیا راکھ ہو گیا ہے ۔**

۳۷ ـ **محمد یوسف کوکن ـ حواله مذکوره ، ص ۳۹۴**

۳۸ ـ شوکت علی خان ـ قصر علم ـ ٹونک ـ عربیک اینڈ پرشین انسٹی ٹیوٹ راجستهان (س . ن) ، ص ۲۵۹

۳۹ ـ احمد منزوی ـ فهرست نسخه های خطی فارسی جلد پنجم ، تهران ـ مؤسسه فرهنگی منطقه ئی (س . ن) ، ص ۳۵۴۲ ـ

تتبع در گلستان سعدی (مقاله) ماهنامه وحید ، تهران ، بابت مئی تا نومبر ۱۹۷۳ء .

۴۰ ـ ڈاکٹر سید محمد عبدالله ـ ادبیات فارسی میں هندوؤں کا حصه ، حواله مذکوره ، ص ۱۱۹

۴۱ ـ محمد یوسف کوکن ـ حواله مذکوره ، ص ۳۳۰ ـ ۳۳۱

۴۲ ـ مسعود انور علی کاکوروی ـ حضرت مولانا مفتی عنایت احمد کاکوروی ـ مقاله سه ماهی « اسلام اور عصر جدید » (دهلی) بابت اکتوبر ۱۹۸۳ء ، ص ۶۳

۴۳ ـ چوهدری نبی احمد سندیلوی ـ تذکره مشاهیر سندیله ،لکهنو ، نسیم بکڈپو (س .ن) ، ص ۶۲ ـ ۶۴

۴۴ ـ ڈاکٹر محمد باقر ـ گلزار دبستان (مقاله) مجله فجر (راولپنڈی) بابت صفر ۱۴۰۵ هـ ، ص ۲۰ ـ ۲۲

٣٥ ـ خالد حسن قادری ـ ایک نئی گلستان (مقاله) سه ماهی .. اردو نامه .. (کراچی) بابت جولائی تا ستمبر ١٩٧٠ء ص ٨٣ ـ ٨٦

٣٦ ـ اسد الله خان غالب ـ اردوئے معلی (مرتبه : سید مرتضی حسین فاضل) لاهور ، مجلس ترقی ادب ، ١٩٦٩ء ، ٨٩٦

٣٧ ـ نیاز فتح پوری ـ ان کتابوں کے مصنف کون هیں ؟ (باب الاستفسار) ماهنامه نگار پاکستان (کراچی) بابت فروری ١٩٦٥ء ، ص ٢٧

٣٨ ـ خواجه الطاف حسین حالی ـ حواله مذکوره ، ص ٨٦

٣٩ ـ مخدوم ابراهیم خلیل ـ تکمله مقالات الشعراء ، حیدر آباد ـ سندهی ادبی بورڈ ، ١٩٥٨ء ، ص ٥٩٩

٥٠ ـ ایضـاً ص ٥٥٥

٥١ ـ ڈاکٹر میمن عبدالمجید سندهی ـ سندهی ادب کی مختصر تاریخ (ترجمه : حافظ خیر محمد اوحدی) جامشورو ـ انسٹی ٹیوٹ آف سندهالوجی ، یونیورسٹی آف سندھ ، ١٩٨٣ء ، ص ٢٥١

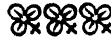
٥٢ ـ اختر راهی ـ ترجمه آثار فارسی به زبان های پاکستانی ، اسلام آباد ـ مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان (زیر طبع) ـ



تحریر : ڈاکٹر عبدالشکور احسن ★
ترجمه : پروفیسر محمد اقبال ملک ★★

ایران میں اقبال کی روز افزوں مقبولیت

زیر نظر مقاله ادارهٔ تحقیقات پاکستان دانشگاه پنجاب لاهور کے مجلّه ,,جرنل آف دی ریسرچ سوسائٹی آف پاکستان ،، کی جلد نمبر ۲۱ شماره ۱ بابت ماه جنوری ۱۹۸۴ء میں انگریزی زبان میں چھپا تھا ۔ مضمون کی افادیت کے پیش نظر هم اس کا اردو ترجمه فاضل مقاله نگار کی اجازت سے ان کے شکریے کے ساتھ پیش کر رهے هیں ۔ (دانش) ۔



فارسی زبان کے عظیم شاعر کی حیثیت سے اقبال کی شہرت اُن کی زندگی هی میں ایران پہنچ چکی تھی ۔ایران اور برصغیر کے درمیان وسیلهٔ ابلاغ کا ایک افسوسناک خلا پیدا هو چکا تھا ۔ ثقافتی اور تاریخی رشتے جو ان علاقوں میں رهنے والے مسلمانوں کے درمیان پائے جاتے تھے، انهیں برطانوی استعمار نے منقطع کر دیا تھا ۔ ایسے ناخوشگوار حالات میں اقبال کے پیغام کے لئے ان جغرافیائی حدود کو آسانی سے عبور کر کے ایک ایسے ملک میں رسوخ پیدا کرنا بڑا

★ ولادت : ۱۵ جنوری ۱۹۱٦ء ۔ ڈائریکٹر ادارهٔ تحقیقات پاکستان دانشگاه پنجاب لاهور

تصانیف : ۱ ۔ اقبال کی فارسی شاعری کا تنقیدی جائزه ۔ ۲ ۔ گرایشهای تازه در زبان فارسی .

★★ ولادت : ٦ فروری ۱۹۳۴ء ۔ وابسته به شعبهٔ تحقیق و ترجمه رایزنی فرهنگی جمهوری اسلامی ایران اسلام آباد ۔ سابق مدیر مجلهٔ ,, تعلیم و تحقیق ،، .

مشکل تھا جہاں کے قیمتی روحانی اور ثقافتی ورثے نے فلسفی شاعر کو متاثر کیا تھا ۔ اور جہاں کی زبان کا اس نے اپنے پیغام کی نشرواشاعت کے لئے نہایت موزوں انتخاب کیا تھا ۔

تاہم ایرانً میں دانشوروں کے ایک مختصر سے گروہ نے اقبال کی شاعری کی کچھ جھلکیاں دیکھ لی تھیں ۔ اور یہ گروہ اقبال کے اعلی تخیّلات اور فنی مہارت سے بیحد متاثر ہوا ۔ ان میں پروفیسر سعید نفیسی اور سید محمد محیط طباطبائی جیسے قابل لوگ شامل تھے ۔

اقبال سے ایرانیوں کے تعارف کا آغاز اس صدی کے دوسرے عشرے میں شروع ہوا ۔ جب ایک ایرانی دانشور سید محمد علی داعی الاسلام جو نظام کالج حیدر آباد دکن میں مطالعۂ ایران کے پروفیسر تھے، نے اپریل ۱۹۲۸ء میں حیدر آباد میں اقبال کی شاعری پر ایک فاضلانہ مقالہ پڑھا ۔ بعد میں اس مقالے کو کتابچے کی شکل میں چھاپ کر ایران میں تقسیم کیا گیا ۔ فلسفی شاعر کی حیثیت سے ایران میں حضرت علاّمہ کا یہ پہلا تعارف تھا ۔ اس مقالے میں مقالہ نگار اقبال کے نظریۂ خودی اور عالم اسلام کے اتحاد کو زیربحث لایا تھا جس پر علامہ اقبال نے مسلمان قوموں کے موجودہ سیاسی اور ثقافتی پس منظر میں بڑا زور دیا ہے ۔ فاضل مقالہ نگار نے ایران میں سیاسی اور نسلی برتری کے اُبھرتے ہوئے رجحان پر بھی بھرپور تنقید کی ۔

تاریخی ترتیب سے دوسرا نام سید محمد محیط طباطبائی کا آتا ہے جنھوں نے اقبال کے شیدائی کی حیثیت سے بڑے مصمم ارادے کے ساتھ عظیم شاعر کے نقش کو اپنے ملک میں اُبھارنے کے لئے کوشش کی ۔ اقبال کے ساتھ طباطبائی کا تعارف بالکل اتفاقی طور پر

ھوا ۱۹۲۶ء میں انھیں اقبال کی فارسی کتابیں ,,اسرار و رموز،، اور ,,بیام مشرق،، ایران کے قصبہ آبادان میں مقیم کچھ ھندوستانی مسلمانوں کے ذریعے ملیں ـ یہ ھندوستانی مسلمان اینگلو ایرانین آئل کمپنی میں کام کرتے تھے ـ طباطبائی ان کتابوں کو پڑھ کر اقبال سے بےحد متاثر ھوئے ـ بعد میں انھیں کہیں سے ,,زبور عجم،، بھی مل گئی ـ اس کتاب کے مضامین اور طرز ادا نے ان پر جادو کا سا اثر کیا ـ اور طباطبائی نے اقبال سے خط و کتابت کا سلسلہ شروع کر دیا ـ

جب نوبل انعام یافتہ بنگالی شاعر رابندر ناتھ ٹیگور کو ایران آنے کی دعوت دی گئی ، جس کی کچھ غرض یہ بھی تھی کہ ھندوستانی سرمایہ کاروں ، بالخصوص پارسی سرمایہ کاروں کو ایران میں سرمایہ کاری کی رغبت دلائی جائے، تو طباطبائی نے انتہائی کوشش کی کہ ایسی ھی دعوت علامہ اقبال کو بھی دی جائے تاکہ وہ سر زمین سعدی و حافظ کی سیر کریں مگر انھیں کامیابی حاصل نہ ھوئی ـ بعد میں انھوں نے ، بطور شاعر اور مفکر ، اقبال کی عظیم حیثیت سے شاھی دربار کی افسوسناک لاعلمی پر اپنے ایک مضمون میں گہرے رنج اور افسوس کا اظہار کیا ـ انھوں نے اس امر کی نشاندھی کی کہ شاھی دربار کے ذمہ دار حُکاّم نے جہالت کی بنا پر جس قابل افسوس رویّے کا اظہار کیا ھے اس سے ملک بھر کے اصحابِ نظر میں مایوسی کی لہر دوڑ گئی ھے ـ جنکے خیال میں علاّمہ محمد اقبال سے بڑھ کر اس دعوت کے لئے ھندوستان میں کوئی دوسرا شخص موزوں نہیں ھو سکتا تھا (۱) ـ محیط طباطبائی کی ھمیشہ یہ حسرت رھی کہ وہ اقبال سے ایران میں یا ایران سے باھر کسی جگہ ملاقات کریں مگر افسوس کہ ان کا یہ خواب شرمندۂ تعبیر نہ ھوا ـ

محیط طباطبائی اقبال کے ہمعصر ایرانی مداحوں میں اکیلے شخص ہیں جو ابھی تک بقید حیات ہیں ۔ ان کے بعد جس نامور شخصیت نے اقبال کے فارسی کلام تک رسائی حاصل کی اور اس کے حسن و عظمت سے متاثر ہوئے وہ پروفیسر سعید نفیسی تھے جو جدید ایران کے چند گنے چنے دانشوروں میں سے ایک ہیں ۔ نفیسی کو ,,زبور عجم،، پڑھنے کا موقع اُس وقت ملا جب ایک ہندوستانی عالم نے انھیں یہ کتاب پیش کی ۔ نفیسی اس کتاب کے اعلی مضامین اور بلندپایہ فن سے اسقدر مسرور ہوئے کہ انھوں نے اقبال کو خط لکھ کر اپنے تاثرات کا اظہار کیا اور انھیں خراج تحسین پیش کیا ۔ اس خط کے جواب میں اقبال نے اُنھیں ,,پیام مشرق،، کا ایک نسخہ بھیج دیا تاکہ وُہ ان کی تصانیف کا مزید مطالعہ کر سکیں ۔ ایسا لگتا ہے کہ نفیسی اس کتاب کی قدر و قیمت کا احساس کر کے بےحد مسحور ہوئے اور انھوں نے ایک اور خط لکھ کر عظیم المرتبت مصنف کو خراج تحسین پیش کیا ۔ اقبال نے اِن دونوں خطوط کے جواب لکھے تھے جو بہت دیر بعد ۱۹۵۱ء میں ,,اقبالنامہ،، میں شائع ہوئے ۔ ,,اقبالنامہ،، ان مقالات اور نظموں کا مجموعہ ہے جو تہران میں یوم اقبال کے موقع پر پڑھے گئے تھے (۲) ۔ یہ دونوں خط جو ۲٦ ۔ اگست اور ۴ نومبر ۱۹۳۲ء کے لکھے ہوئے ہیں علامہ اقبال کی فارسی نثر کا ایک نادر نمونہ ہیں ۔ یہ دونوں خطوط دوسری بار پاکستان میں ۱۹۷۷ء میں ایک کتاب میں شائع کئے گئے جو راقم نے اقبال کی فارسی شاعری پر لکھی ہے (۳) ۔ ان خطوں سے ظاہر ہوتا ہے کہ ایرانی دانشور اقبال کو اپنے درمیان دیکھنے کے لئے کس قدر بےتاب تھے ۔ مگر بقول طباطبائی بعض اشخاص نے اپنے مخصوص مفادات کے پیش نظر دانشوروں کی اِن مساعی کو ناکام بنا دیا ۔ ظاہر

ہے کہ اس سے طباطبائی کی مُراد وہ لوگ ہیں جو قبل از اسلام ایرانی تہذیب کے شیدائی اور نام نہاد وطن پرستی پر بیجا فخر کرتے تھے ۔ اور جنکا رضا شاہ (۴۱ ـ ۱۹۲۵ء) کے دربار میں بیحد اثر و رسوخ تھا ۔ تاہم جب رضا شاہ کی حکومت نے ۱۹۳۴ء میں فردوسی کی ہزار سالہ برسی منانے کا فیصلہ کیا تو اسوقت تک حکومت ایران کو اقبال کی اہمیت کا اندازہ ہو گیا تھا ۔ لہذا اُنہیں اِن تقریبات میں شمولیت کے لئے رسمی طور پر دعوت نامہ بھیجا گیا ۔ اردُو روزنامہ ,,انقلاب ،، میں مندرجہ ذیل خبر چوکھٹے کے اندر نمایاں طور پر شائع ہوئی ۔ ,,لاہور ـ ۲۹ اپریل ۱۹۳۴ء :

,,علامہ اقبال کو ایران کے وزیر تعلیم اور نیشنل میوزیم سوسائٹی تہران کے صدر کی طرف سے ایک خط موصول ہوا ہے جس میں اُن سے درخواست کی گئی ہے کہ وہ فردوسی کی ہزار سالہ برسی کی تقریبات میں شرکت کر کے ایرانی عوام کو اعزاز بخشیں ۔ ،،

اخبار نے مزید لکھا کہ علاّمہ صاحب علیل ہیں اور اگر اللہ تعالی نے اُنھیں شفا بخشی تو وُہ اس تقریب میں شرکت کی کوشش کرینگے ۔ (۴)

اسی اخبار نے ایک اور نمایاں خبر میں بمبئی کے حوالے سے ۱۴ ستمبر ۱۹۳۴ء کو یہ اطلاّع دی کہ . . . . شہنشاہ ایران نے ھندوستان کی بعض نامور شخصیتوں کو فردوسی کی ہزار سالہ تقریبات میں شمولیت کے لئے دعوت دی ہے ۔ اخبار نے مزید لکھا کہ مدعوئین میں علاّمہ سر محمد اقبال اور پارسی ھائی پریسٹ دستور نوشیرواں کے نام شامل ہیں (۵) ۔ مگر حضرت علامہ اس تقریب میں شرکت نہ کر سکے ۔

طباطبائی پہلے ایرانی سکالر تھے جنھوں نے ۱۹۲۷ء میں علامہ کی وفات کے موقع پر ان کی زندگی اور تصانیف پر ایک سیر حاصل مقالہ سپرد قلم کیا ۔ اس شاندار اور جامع تحسین و توصیف نے ایرانی قارئین کے لئے اقبال کے فکرو فن کو بنظر غائر دیکھنے کا بڑا مناسب موقع فراہم کر دیا ۔

دوسری عالمگیر جنگ کے دوران میں ,,انجمن روابط ادبی ایران و ہند،، کے نام سے تہران میں ایک ادبی تنظیم قائم ہوئی ۔ اس تنظیم نے علامہ اقبال کے یوم وفات کی ساتویں برسی منائی ۔ اس موقع پر طباطبائی نے اپنے ادبی مجلہ ,,محیط،، کا اقبال نمبر شائع کیا ۔ اس ضمیمے میں بہت سے ایسے مقالات شامل تھے جو خود طباطبائی نے لکھے تھے ۔ ایران میں مطالعۂ اقبال کی پیشرفت میں یہ ایک مثبت قدم تھا ۔ طباطبائی کی اِن نِگارشات سے پتہ چلتا ہے کہ اقبال سے ملاقات کرنے کی کس قدر حسرت ان کے دل میں تھی جو حالات کی ستم ظریفی سے کبھی پوری نہ ہو سکی ۔

انھی تقریبات کے دوران میں ایران کے ملک الشعراء بہار جنکا ملک بھر میں نہ صرف فن شاعری میں یدطولی رکھنے کے لئے احترام کیا جاتا تھا بلکہ تبحر علمی اور شاندار سیاسی خدمات کے لئے بھی انھیں قدر و منزلت کی نگاہ سے دیکھا جاتا تھا، نے اقبال کو یہ کہہ کر ناقابل فراموش خراج تحسین پیش کیا :

عصر حاضر خاصۂ اقبال گشت
واحدی کز صد ہزاران برگزشت

اقبال کو پڑھنے کے بعد بہار میں جو تبدیلی رونما ہوئی وہ اسقدر حیرت انگیز ہے کہ اسے باور نہیں کیا جا سکتا ۔ اِسی ملک الشعراء نے فردوسی کی ہزار سالہ برسی کے موقع پر اقبال کی شاعرانہ

عظمت سے انتہائی لاعلمی کا ثبوت بہم پہنچایا تھا ۔ مگر چند ھی سالوں میں اس نے نہ صرف اقبال کی ناقابل انکار فوقیت کو تسلیم کر لیا جو اُسے اپنے تمام ھمعصروں پر حاصل تھی بلکہ اقبال کے اشعار کو اپنے کلام میں شامل کر کے اس نے اقبال کی مزید عزت افزائی اور تحسین کی ۔ اس کے بعد بہار نہ صرف اقبال کو احترام کی نگاہ سے دیکھتا تھا بلکہ لاھور میں قبر اقبال کی زیارت کا خواھشمند بھی تھا ۔ اُس کی خواھش کو پُورا کرنے کے لئے حکومت پاکستان نے ۱۹۵۰ء میں اُسے پاکستان آنے کی دعوت دی مگر خرابی صحت کی بنا پر وُہ اس سنہری موقع سے فائدہ نہ اُٹھا سکا ۔ یہ ایک عجیب حسن اتفاق ھے کہ بہار ۱۹۵۳ء میں ۲۱ ۔ اپریل کو فوت ھوا اور یہ وھی تاریخ ھے جب ۱۹۳۸ء میں اقبال فوت ھوئے تھے ۔

جب دوسری عالمگیر جنگ کے دوران میں تین ایرانی پروفیسروں پر مشتمل ایک وفد ھندوستان آیا تو اسوقت ایک چھوٹا سا ناخوشگوار واقعہ رُونما ھوا ۔ یہ واقعہ قبل از اسلام ایرانی تہذیب و ثقافت کے پجاریوں کی ذھنیت کی غمازی کرتا ھے نیز یہ ظاھر کرتا ھے کہ ایران میں اسلامی روایات سے ان لوگوں کی لاپرواھی بلکہ عداوت کس حد تک تھی ۔ واقعہ یوں ھے ۔ ان پروفیسروں میں ایک صاحب کا نام پور داؤد تھا جو تہران یونیورسٹی میں قدیم ایرانی زبانوں اور قبلِ اسلام ایرانی ثقافت کا اُستاد تھا ۔ اس نے کچھ وقت ھندوستان میں ٹیگور کی شانتی نکیتن یونیورسٹی میں بھی گذارا تھا ۔ یہ صاحب عربوں اور اسلامی روایات کے خلاف اپنی برملا نفرت کے لئے مشہور تھے ۔ ایک صحافی نے اس سے ایران میں اقبال کی مقبولیت کے بارے سوال کیا ۔ جس کے جواب میں اُس نے کہا کہ اقبال ایک مقامی شاعر ھے اور ایران میں اُسے کوئی نہیں جانتا ۔اس واقعہ کی رپورٹ

فوراً پریس میں آ گئی اور یہ واقعہ برصغیر کے تمام مسلمانوں کے لئے سخت صدمے کا باعث ہوا ۔ اخبارات میں بہت سے خطوط اور بیانات شائع ہوئے جن میں ,,پروفیسر صاحب،، کی محدود معلومات اور تنگ نظری پر تنقید کی گئی ۔ اقبال جو عالمگیر شہرت کے مالک تھے اور جنکی کتابوں میں سے بعض کا ترجمہ دنیا کی کئی زبانوں میں ہو چکا تھا، کے متعلق اس کا بیان محض مضحکہ خیز اور قابل نفرین ثابت ہوا ۔

اس خیرسگالی وفد کے دیگر ارکان پروفیسر علی اصغر حکمت، اور رشید یاسمی اپنے ساتھی کے رویّے سے بڑے پریشان ہوئے اور بعد میں انھوں نے لاهور میں علاّمہ اقبال کے مزار پر پھولوں کی چادر چڑھا کر اپنے ساتھی کے رویّے پر اظہار افسوس کرتے ہوئے اس غلطی کی تلافی کی ۔ محیط طباطبائی نے اس واقعے کا بطور خاص ذکر کیا ھے ۔ جس میں متعلقہ ارکان وفد کا نام لئے بغیر کہا ھے کہ ,,میں اس زخم کو مندمل کرنا چاھتا ھوں جو ایرانی وفد کے ایک رکن کے ناخوشگوار تاثرات سے مسلمانان ھند کے دل پر ھوا ھے ۔ مگر مقتدر اصحاب نے مجھے ایسا کرنے کی اجازت نہیں دی ۔ ،،

یہ لطیف اور معنی خیز بیان اس امر پر بخوبی روشنی ڈالتا ہے کہ پورداؤد جیسے لوگوں نے ایران کے نسل پرست اور سیاسی کامیابیوں پر اترانے والے ارباب اقتدار کو کس حد تک اپنے حلقۂ اثر میں لے رکھا تھا ۔

ایران میں اقبال کی مقبولیت کو حقیقی وسعت ۱۹۴۷ء میں پاکستان بننے پر حاصل ہوئی ۔ جب ان دو مسلمان ملکوں کے درمیان سفارتی تعلقات کے قیام کے نتیجے میں قدیم تاریخی، روحانی اور ثقافتی رشتے از سر نو زندہ ہوئے ۔

سفارتی تعلقات کے قائم ہونے سے یہ بالکل ناگزیر امر تھا کہ برصغیر کے فارسی گو شعراء میں سب سے بڑے شاعر علاّمہ محمد اقبال کا تعارف ایران کے لوگوں سے کرایا جائے جن کو ابھی تک دونوں ملکوں میں مشترک قیمتی ورثے کا صرف سطحی علم تھا۔ ایران کے لوگوں کو ان تعلقات کے بارے میں یاد دلانا ضروری تھا۔نیز پاکستان کے فلسفی شاعر نے فارسی شاعری کی قیمتی روایات میں جو قابل قدر اضافہ کیا ہے اُس کے متعلق ان کو بتانا ضروری تھا۔ تہران میں پاکستانی سفارتخانے نے ہر سال اقبال کے یوم وفات (۲۱ ۔ اپریل) کو یوم اقبال ، منانے کی سنہری روایت کا آغاز کر دیا۔ اس سلسلے میں ایرانی دانشوروں ، شاعروں اور ادیبوں کی طرف سے نہایت عمدہ ردّ عمل ہوا۔ اِن تقریبات میں پاکستانی سفارتخانہ کے پریس اتاشی خواجہ عبدالحمید عرفانی کی مساعی قابل ستائش ہیں۔ دراصل اِن سالانہ تقریبات کی رُوح رواں خواجہ صاحب ہی تھے۔ ان کے ذاتی اثرورسوخ اور وسیع روابط نے پروفیسروں ، سیاستدانوں ، شاعروں اور لکھنے والوں کو اِن تقریبات میں شرکت کرنے اور نظمیں پڑھنے پر آمادہ کیا۔

یوم اقبال کی تقریبات میں شرکت کرنے والوں میں بعض اصحاب ایران کے چوٹی کے شاعر اور ادیب تھے مثلاً ملک الشعراء بہار اور جدید ایران کے غزل گو شعراء میں سے ایک بڑے شاعر رہی معیری اور کئی دوسرے ممتاز شاعر اور دانشور تھے جن میں سعید نفیسی ، لُطف علی صورتگر ، علی اکبر دھخدا ، حسن تقی زادہ ، محمد حجازی ، صادق سرمد ، امیری فیروز کوھی اور محمد معین وغیرہ کے نام شامل ہیں۔

انہی تقریبات میں سے ایک تقریب کے موقع پر ملک الشعراء

بہار نے عظیم فلسفی شاعر کو اِن الفاظ میں خراجِ تحسین پیش کیا :-

,,میَں اقبال کی شخصیّت میں مسلمان مجاهدین ، علماء اور اهل قلم کی نَو صد ساله کوششوں کا ایک حسین نقطۂ عروج دیکھتا هوں - ،، (٦)

اِسی تقریب میں ایرانی سینیٹ کے سپیکر حسن تقی زادہ نے مغربی فلسفے اور اسلامی تصّوف اور رومی کے بلندپایہ فکر کے پس منظر میں اقبال کے نظریۂ خودی کی ستائش کی - اور رهی معیری نے اقبال کی ایک غزل کی طرح میں قصیدہ لکھا - درباری شاعر صادق سرمد نے اقبال پر ایک طویل نظم لکھی - سرمد بعد میں اقبال کا شیدائی بن گیا تھا اور اُسے متعدد بار خراج تحسین پیش کیا - پروفیسر لطف علی صورتگر نے جو بعد میں شیراز کی (سابق) پہلوی یونیورسٹی کے وائس چانسلر بنے اقبال اور حافظ کے درمیان حیرت انگیز روحانی اور صوفیانہ مشاهدات کا اشتراک دریافت کیا (٧) - علی اکبر دهخدا نے جو جدید ایران کے ایک نامور ماهر لسانیات اور عالم هیں اور ایک قابل قدر شاعر بھی هیں، اقبال کو ایران اور پاکستان کا مشترک اور انمول ورثه قرار دیا ہے (٨) - اس وقت سے لے کر اب تک کے عرصے میں کئی دانشوروں اور پروفیسروں نے اقبال پر متعدد نظمیں لکھی هیں - اور بیسیوں مضامین اور مقالات سپرد قلم کئے هیں -

۱۹۵۰ء کے ابتدائی سالوں تک اقبال کی عظمت کو ادبی حلقوں سے باهر سیاسی لیڈروں نے بھی تسلیم کر لیا تھا - مثال کے طور پر مشهور قومی هیرو ڈاکٹر مصدّق نے اپریل ۱۹۵۲ء میں ریڈیو تہران سے یوم اقبال کے موقع پر ایک پیغام نشر کیا جسمیں انهوں نے عظیم

شاعر کے اس کردار کی بیحد تعریف کی جو اُس نے برطانوی اِستعمار کے خلاف جدوجہد میں ادا کیا تھا (۹)۔ اس زمانے تک ایران کے ماهانه اور هفته وار رسالوں نے اپنے کالموں میں اقبال کے منتخب اشعار درج کرنے کی روایت کو اپنا لیا تھا۔ اس دلچسپی نے اقبال کے بعض ایرانی مداحوں کو اقبال پر کتابیں لکھنے کی رغبت دلائی۔

علامه اقبال پر فارسی میں لکھی جانیوالی پہلی کتاب ,,اقبال متفکر و شاعر اسلام ،، تھی جو محمد مقتدری نے لکھی اور ۱۳۲٦ شمسی۔ ۱۹۴۷ء میں پاکستان بننے کے فوراً بعد تہران میں شائع هوئی۔ اس کتاب کا مصنف ۱۹۴٦ء میں ایک ایرانی وفد کے رکن کی حیثیت سے برصغیر میں آیا تھا۔ یه وفد ایران کی وزارت محنت ، ادارۂ نشرواشاعت اور ایرانی صحافیوں کی ایسوسی ایشن کی نمائندگی کر رها تھا۔ اس وفد نے لاهور میں قیام کے دوران میں ایک جلسے میں شرکت کی جو علاّمه اقبال کے دسویں یوم وفات پر منعقد کیا گیا تھا۔ آقائے مقتدری نے اپنے ملک کے ادارۂ نشرواشاعت کی طرف سے فلسفی شاعر کے مزار پر پھولوں کی چادر رکھی۔ اور ایک مختصر سی تقریر بھی کی جو ان کی مذکوره بالا کتاب کا اب پہلا باب هے۔ اسکے بعد شاعر کے مختصر سوانح حیات، هیں اور تمام فارسی تصنیفات پر تبصره هے۔ اور کسی قدر تفصیل کے ساتھ ان کے فلسفۂ حیات پر بھی بحث کی گئی هے۔ ساری کتاب سوز و گداز میں ڈوبی هوئی رقت انگیز زبان میں لکھی گئی هے۔ اور ایک شیدائی کے والهانه خراج تحسین سے مملُو هے۔ ایک سو صفحے کی یه چھوٹی سی باتصویر کتاب ، اس لحاظ سے بےحد اهمیّت کی حامل هے که یه ایران میں اقبال پر لکھی گئی سب سے پہلی کتاب هے۔

اس کے بعد جو کتاب اقبال پر لکھی گئی هے وُه ,اقبال لاهوری

شاعرِ پارسی گوی پاکستان، ہے ۔ جسکے مصنف مجتبی مینوی مرحوم ہیں ۔ جو تہران یونیورسٹی میں پروفیسر امریطس تھے ۔ یہ کتاب ۱۹۴۸ء میں شائع ہوئی ۔ اور مقتدری کی کتاب سے ضخامت میں بڑی ہے ۔ اس کتاب نے اقبال کی زندگی اور تصانیف کو تفصیل سے بیان کرنے کے بعد ان کے فلسفے پر شوق انگیز بحث کا آغاز بھی کیا ۔

اقبال پر لکھنے کی تیسری کوشش ایک پاکستانی سکالر خواجہ عبدالحمید عرفانی نے کی ۔ اُن کی کتاب کا نام رومی عصر ، ہے ۔ جو تہران میں ۱۹۵۳ء میں چھپی ۔ یہ کتاب نہ صرف سوانح حیات کو دلچسپ پیرائے میں بیان کرتی ہے بلکہ اقبال کے فلسفے اور اُن پر رومی کے گہرے اور دیرپا اثرات سے بھی بحث کرتی ہے ۔ فاضل مصنف نے اپنی کتاب میں ایرانی اہل قلم کے مقالات سے اقتباسات بھی دئیے ہیں ۔

۱۹۵۹ء میں تیسری کتاب , اقبال شناسی ۔ ہنر و اندیشہ محمد اقبال ، کے نام سے منصۂ شہود پر آئی ۔ اسکے مصنف کا نام سید غلام رضا سعیدی ہے جو مسلم اتحاد کے پُرجوش حامی ، عاشق اقبال اور پاکستان دوست ہیں ۔ یہاں یہ ذکر کر دینا بیجانہ ہو گا کہ سید غلام رضا سعید ی پہلے ایرانی ہیں جنہوں نے ۱۹۴۷ء میں آزادی کے بعد پاکستان پر کتاب لکھی ہے ۔ یہ کتاب محبت اور عقیدت کے گہرے جذبے کیساتھ لکھی گئی ہے ۔ کتاب کی تمہید میں مصنف کے تاثرات یہ ہیں :

,,اگر اینگلو سیکسن نسل شیکسپیئر پر فخر کرتی ہے فرانس وِکٹرھیوگو پر اور جرمنی گوئٹے پر ، تو مسلمان اقوام بالعموم اور ایران و پاکستان کے مسلمان بالخصوص اقبال پر بجا طور پر فخر کر سکتے ہیں ۔ ،، (۱۰)

اس کتاب میں اقبال کو ایک عظیم شاعر ، عظیم انسان اور ایک عظیم مسلمان کی حیثیت سے پیش کیا گیا ہے ۔ ساری کتاب میں بےحد عقیدت اور بےپایاں عشق و محبت کا لب و لہجہ عیاں ہے ۔ اس کتاب کے کئی ایڈیشن نکل چکے ہیں ۔

۱۹٦۴ء میں احمد سروش نے ,,کلیاّت اشعار فارسی مولانا محمد اقبال لاہوری ،، کے نام سے علامہ اقبال کے تمام فارسی کلام کو یکجا کر کے شائع کیا ۔ اس کتاب میں ایک مفصل تعارف ، علاّمہ کے سوانح حیات اور ہر ایک کتاب کا فرداً فرداً تنقیدی جائزہ شامل کیا گیا ہے ۔ ایک مختصر سی فہرست معانی بھی دی گئی ہے ۔ مصنف کو اقبال سے والہانہ عشق ہے اور اسکے الفاظ عقیدت اور عشق و محبت کی چاشنی میں رچے ہوئے ہیں ۔ وہ اقبال کی شاعری کو الہام سماوی کا نتیجہ سمجھتا ہے ۔ اور کہتا ہے کہ اقبال مسلمانوں کی ایک ہزار سال یرانی کاوشوں اور کوششوں کا نچوڑ ہیں ۔ مصنف کے نزدیک اقبال ایک خورشید درخشاں ہے جس کے دم سے مشرق میں ایک نئی صبح کا آغاز ہوا(۱۱) گہری عقیدتمندی اور بطل پرستی کے جذبے سے سرشار ہو کر وہ اقبال کو ,,مولانا ،، کے لقب سے نوازتا ہے ۔ ایک ایسا لقب جو ایران میں صرف دنیا کے سب سے بڑے صوفی شاعر جلال الدین محمد رومی کے لئے مخصوص ہے ۔ بقول مصنف یہ اعزازی کلمہ دوسرے تمام القاب مثلاً ڈاکٹر ، پروفیسر ، سر اور علامہ وغیرہ سے عظمت اور تقدس میں بدر جہا بڑھ چڑھ کر ہے ۔ یہ کتاب ایرانی قارئین اور شائقین اقبال کی بنیادی ضرورت کو بطریق احسن پورا کرتی ہے ۔ کیونکہ یہ کتاب اُنہیں اقبال کا مکمل فارسی کلام یکجا فراہم کر دیتی ہے جو ایران میں آسانی سے دستیاب نہیں ہوتا تھا ۔

۱۹۷۰ء میں ڈاکٹر احمد احمدی بیرجندی نے ,,دانای راز،، کے نام سے اقبال پر ایک کتاب لکھی ۔ اس کتاب کا دیباچہ ڈاکٹر غلام حسین صدیقی نے لکھا ھے ۔ جو تہران یونیورسٹی میں فلسفہ کے پروفیسر رھے ھیں ۔ اور ڈاکٹر مصدق کے زمانے میں کابینہ کے رکن بھی تھے ۔ یہ کتاب اقبال کی فکر ، اُن کے فن اور اُسلوب سے بحث کرتی ھے ۔

۱۹٦۳ء میں تہران یونیورسٹی میں ایک پاکستانی سکالر سید محمد اکرم نے جو اب جامعۂ پنجاب لاھور میں فارسی کے پروفیسر ھیں، اقبال پر تحقیقی مقالہ لکھکر ادب میں پی ۔ ایچ ۔ ڈی کی ڈگری حاصل کی ۔ جو ۱۹۷۰ء میں , اقبال در راہ مولوی، کے نام سے کتابی شکل میں چھپا ۔ یہ تحقیقی مقالہ جو اقبال کی زندگی اور فکر کا جامع جائزہ ھے پروفیسر حسین خطیبی کی نگرانی میں لکھا گیا جو مشہور ایرانی اھل علم میں سے ھیں ۔ ایران میں مطالعۂ اقبال کے عنوان سے جو کام ھوا ھے یہ تحقیقی مقالہ اس میں شامل ھونے کا بجا طور پر مستحق ھے ۔

اپریل ۱۹۷۰ء میں ایک مذھبی تنظیم ، ,,حسینیہ ارشاد ،، کے زیراھتمام تہران میں اقبال کانگریس منعقد ھوئی ۔ یہ تنظیم اقبال سے بےحد عشق رکھتی تھی اور کانگریس کے انعقاد سے پہلے اقبال کے اردو ترانۂ ملی کا فارسی اور عربی ترجمہ چھاپ کر تقسیم کر چکی تھی ۔ اس دو روزہ کانگریس سے بہت سے ممتاز علماء نے خطاب کیا ۔ سید ابو الفضل زنجانی نے مسلم اتحاد کے لئے اقبال کی پکار کو خوش آمدید کہا ۔ اور علاقائی و نسلی قومیت کے تصور پر ، جو اب دنیائے اسلام میں راہ پا رہا تھا ، اقبال کی کڑی تنقید کی حمایت کی ۔ سید غلام رضا سعیدی نے جن کی کتاب کا اوپر ذکر کیا جا چکا

ہے ، اقبال کے پیغام کی یہ تعبیر کی کہ یہ ,,قرآن کی طرف واپس آؤ،،
کی تحریک ھے ۔ شاعر اور صحافی حبیب یغمائی نے ایران میں
اقبال کے پیغام کو مقبول بنانے کے لئے بعض ٹھوس تجاویز پیش کیں ۔
جن میں یہ تجویز بھی شامل تھی کہ اقبال کی تصانیف کو دیدہ
زیب طریقے سے شائع کیا جائے اور تہران ریڈیو سے ممتاز دانشور
اقبال پر تقاریر نشر کرنے کا سلسلہ شروع کریں ۔ ڈاکٹر مہدی محقق
نے بھی فکر اقبال پر روشنی ڈالی ۔ اور سب سے بڑھ کر اھم بات یہ
کہ اسی کانگریس سے مشہور عالم اور ۱۹۷۹ء کے اسلامی انقلاب کے
صفِ اول کے راہ نما ڈاکٹر علی شریعتی نے خطاب کیا ۔ ڈاکٹر شریعتی
نے اپنے جامع اور ولولہ انگیز مقالے میں اقبال کو یہ منفرد خراج
تحسین پیش کیا کہ اقبال اسلامی فلسفے کی تاریخ میں اُتنے ھی بڑے
مفکر ھیں جتنے کہ امام غزالی تھے (۱۲)۔ اس کانگریس کی کاروائی
کو ,,علامہ اقبال ـــ کنگرۂ بزرگداشت ،، کے عنوان سے ۱۹۷۳ء میں
تہران سے کتابی صورت میں شائع کر دیا گیا ۔

جدید ایران کے ممتاز فلسفی سید حسین نصر نے بھی کئی مرتبہ
اقبال پر اپنے خیالات کا اظہار کیا ھے۔اُن کا مشاھدہ یہ ھے کہ عصر
حاضر میں اسلامی فکر کی تجدید و احیاء کے سلسلے میں کسی
مسلمان مفکر یا مصلح کو اقبال جیسی بصیرت حاصل نہیں ھو
سکی ۔ وہ کہتے ھیں : ,,اقبال نے پاکستان میں زندگی بسر کی ھے مگر
وہ تمام اسلامی دنیا کا مشترکہ ورثہ ھیں ۔ ھمیں اُس راہ پر چلنا
چاھئیے جو اقبال نے ھمیں دکھائی ھے ۔ ،، (۱۳)

۱۹۷۳ء میں ایک مشہور دانشور اور تہران یونیورسٹی کے سابق
وائس چانسلر ڈاکٹر فضل اللہ رضا نے ,,محمد اقبال ،، کے عنوان سے
ایک کتابچہ لکھا جسمیں انھوں نے اقبال کی تخلیق پسندی اور

اصالتِ فکر کو مرکزی نقطه مان کر ان کے فلسفے اور خیالات کا دقیق تجزیه پیش کیا ھے ـ وہ اقبال کو نه صرف شاعر اسلام بیان کرتے ھیں بلکه اُسے شاعر انسانیت قرار دیتے ھیں ـ اُنھوں نے اقبال کی جاندار اور ولوله انگیز فکر میں حیات کی نئی راھیں دریافت کی ھیں ـ

۱۹۷۵ء میں فخرالدین حجازی نے تہران میں ایک اور کتاب ,,سرود اقبال ،، چھاپی ـ اس کتاب میں فکر اقبال کے مختلف پہلوؤں پر بحث کی گئی ھے ـ اور کلام اقبال کا انتخاب نہایت عمدگی سے کیا گیا ھے ـ

۱۹۷۷ء میں وزارت تعلیم نے تہران میں ایک بین الاقوامی سیمینار منعقد کرایا جسمیں علامه اقبال کے یوم ولادت کی صد ساله تقریب منائی گئی ـ اور اسی موقع پر وزارت هنر و ثقافت نے اپنے مؤقر مجله ,,هنر و مردم ،، کا ایک خاص نمبر نکالا جسمیں اقبال کے فکر اور فن کے مختلف پہلوؤں پر متعدد فاضلانه مضامین شامل تھے ـ مشهد یونیورسٹی نے بھی اس موقع پر اپنے سه ماهی تحقیقی رسالے کا ایک خاص ضمیمه شائع کیاحتی که خانۂ فرهنگ ایران لاهور نےجو حکومت ایران کا ایک اداره ھے ، بھی اقبال پر ایک جاذب نظر اور دلکش کتاب شائع کی جسکے مضامین اُردو ، فارسی اور انگریزی میں لکھے گئے تھے ـ اس کتاب کا نام ,,یاد نامۂ اقبال ،، رکھا گیا ـ اس کتاب میں پاکستانی اور ایرانی اهل علم و دانش نے بلند پایه اور فکر انگیز مضامین لکھے ھیں ـ اس کتاب کی تدوین کے فرائض بہاوالدین اورنگ نے سر انجام دیئے جو اس وقت خانۂ فرهنگ ایران لاهور کے ڈائریکٹر تھے ـ

عبدالرفیع حقیقت نے ۱۹۷۸ء میں ,,اقبال شرق ،، کے نام سے ایک کتاب شائع کی ـ اس کتاب میں اگرچه زیاده تر سروکار اقبال کی

زندگی سے رکھا گیا ھے تاھم مصنف نے شاعر کی تصانیف کے بارے میں اپنے نقطۂ نظر کا اظہار بھی کیا ھے اور اُن اغراض و مقاصد کو بھی بیان کیا ھے جو ھر تصنیف کے پس منظر میں کارفرما تھے ۔

مشہور ایرانی ادیب اور تہران یونیورسٹی کے پروفیسر محمد علی اسلامی ندوشن نے اقبال پر ۱۹۷۸ء میں ایک کتاب لکھی جسکا عنوان ہے : ,,دیدن دگر آموز شنیدن دگر آموز ۔ برگزیدۂ اشعار محمد اقبال ،، ۔ یہ کتاب بنیادی طور پر اقبال کی فارسی شاعری کا انتخاب ھے جس کے ساتھ ھر کتاب کا مختصر سا تعارف بھی دیا گیا ھے ۔ اس مجموعہ انتخاب کے ساتھ ایک پیش لفظ بھی دیا گیا ھے جسمیں اُن عوامل پر بحث کی گئی ھے جو مصنف کے خیال میں شاعر کے لئے اس امر کا محرک بنے کہ اُس نے فارسی زبان کو اپنے شاعرانہ اظہار کے لئے انتخاب کیا ۔ اقبال کے فن اور اُسلوب پر ایک سرسری بحث اور اقبال کے مرد کامل یا مشرق کا مثالی انسان پر ایک باب اس کتاب میں شامل ھیں ۔

بنیاد فرھنگ ایران نے جو ایک مشہور ادارہ ہے ، ,, نوای شاعر فردا ,,یا اسرار خودی و رموز بیخودی ،، کے نام سے ایک کتاب شائع کی جو محمد حسین مشائخ فریدونی کے اھتمام سے ۱۹۷۹ء میں چھپی۔ایران کے اسلامی انقلاب کے بعد فلسفی شاعر پر یہ پہلی کتاب ھے۔ یہ کتاب شاعر کی زندگی سے متعلق بہت سے حقائق پر مشتمل ھے جو پاکستان میں مختلف ادبی ماخذوں سے جمع کئے گئے ھیں ۔ فاضل مصنف کئی سال تک پاکستان میں ایران کے سفیرہ چکے ھیں ۔ سوانح حیات کے بعد ,,اسرار و رموز ،، کا مکمل متن کتاب میں درج کیا گیا ھے جسکے ساتھ مشکل الفاظ کی فہرست اور تشریحی نوٹ بھی شامل ھیں ۔ مصنف نے تمام کتاب بڑی شیفتگی اور جذبے

سے لکھی ھے اور ھر موضوع پر اقبال کے نقطۂ نظر کی بلاچون و چرا حمایت کی ھے ۔ ایران میں شاعر کے تعارف اور اُبھرتی ھوئی مقبولیت کا ایک مختصر جائزہ لینے کے بعد مصنف اِن الفاظ پر اپنے بیان کو ختم کرتا ھے ,,اقبال کی شاعری نے ایران کو فتح کر لیا ھے ۔ ھر واعظ ، اُستاد ، شاعر ، اھل قلم، سیاستدان ، صوفی اور مغنی نے یا تو اقبال کے اشعار کو سنا ھے یا اُنھیں زبانی یاد کر لیا ھے ۔ اس شاعری نے موسیقی کی سروں کو نیا الھام بخشا ھے ۔ درسی کتابوں کو زینت دی ھے اور ایران میں بڑی بڑی عمارتوں کے در و دیوار کو پر رونق بنا دیا ہے ،، (۱۳) ۔

فاضل مصنف نے بعض نامور اھل علم کے نام اقبال کے مداحوں میں شمار کئے ھیں مثلاً ڈاکٹر ذبیح اللہ صفا ، ادیب السلطنه سمیعی ، ڈاکٹر غلام حسین یوسفی ڈاکٹر احمد علی رجائی ، ڈاکٹر مقتدری اور کچھ دیگر حضرات ۔ اس نے ایک سابق وزیر اعظم حسین اعلا کا نام بھی اس فھرست میں شامل کیا ھے ۔

انتشارات پگاہ نے جو تھران میں ایک اشاعتی ادارہ ہے ، ۱۹۸۲ء میں اقبال کی فارسی شاعری کا مجموعه شائع کیا جس کا نام انھوں نے ,,کلیات اشعار فارسی مولانا محمد اقبال لاھوری ،، رکھا ۔ اس کتاب کے ساتھ شاعر کے سوانح حیات اور ایک فھرست معانی بھی شامل ہے ۔

اِسی نوعیت کی ایک اور تالیف جسکا عنوان ,,اشعار فارسی اقبال لاھوری،، ہے اُسی سال پریس سے باھر آئی ۔ اس کا دیباچه اور حواشی م ۔ درویش نے لکھے ۔ احمد سروش کے شائع کردہ کلیات فارسی اقبال کے بعد اقبال کے فارسی کلام کی دوبارہ اشاعت اس بات کا بین ثبوت ھے که ایران میں اقبال کی تصنیفات کے لئے کسقدر روز

افزوں طلب موجود ھے۔

اقبال کے فارسی کلام سے متعلق اُن اصل کتابوں ، مجموعوں اور منتخبات کے علاوہ جو ایرانی اھل قلم کی کاوشوں سے تیار ہوئے ھیں ، اقبال کی دو انگریزی کتابوں کا فارسی ترجمہ علاقائی تعاون برائے ترقی (آر ۔ سی ۔ ڈی) نے ۱۹۶۸ء میں تہران سے شائع کیا ۔ ان انگریزی کتابوں میں ایک یعنی

The Reconstruction of Religious thought in Islam

کا ترجمہ احمد آرام نے کیا

اور دوسری کتاب Development of Metaphysics in Iran

کا ترجمہ اے ۔ ایچ آریان پُور نے کیا ۔

اوّل الذکر مترجم نے ایرانی قارئین کو یہ موقع فراہم کیا ھے کہ وہ اقبال کو ایک مذھبی مفکر کی حیثیت سے جانیں ۔ اور مذھبی علم کی سائنٹیفک شکل کی ایک جھلک دیکھیں نیز اسلامی فلسفۂ مذھب کی تعمیر نو کو اسلام کی فلسفیانہ روایات اور انسانی علم کے مختلف شعبوں میں ھونیوالے حالیہ تطوّرات کے تقابل میں مطالعہ کریں ۔ (۱۵)

دوسری کتاب فارسی بولنے والی دنیا کو پہلی دفعہ یہ نادر موقع فراھم کرتی ھے کہ وہ ایران کے فلسفیانہ افکار کی تاریخ کا مطالعہ کریں۔دونوں قسم کے افکار یعنی مثالیت پسندی اور حقیقت پسندی کا۔

مطالعۂ اقبال کے سلسلے میں آخری اضافہ ترجمے کی صورت میں ایک خاتون ادیب کا مرھون منت ھے جنکا نام ڈاکٹر شاھیندخت کامران مقدم صفیاری ہے۔ انھوں نے ڈاکٹر جاوید اقبال کی کتاب ,,زندہ رود،، کی پہلی جلد کا،جاوید ان اقبال ، کے نام سے فارسی میں ترجمہ کیا جو ۱۹۸۳ء میں تہران سے شائع ھوا ۔ اس ترجمے کو ایران میں

بڑی گرمجوشی سے خوش آمدید کہا گیا اور ڈاکٹر صفیاری اب دوسری جلد کا ترجمہ کرنے میں مصروف ھیں ۔

یہ بات قابل ملاحظہ ھے کہ اقبال کی شاعری نے ایرانی قاری کو بےحد متاثر کیا ھے ۔ اس کے باوجود کہ فارسی شاعری کے نقد و نظر کے لئے بڑے سخت قاعدے اور معیار مقرر ھیں جنکی کسوٹی پر شعر و شاعری کی قدر و قیمت متعین کرنے کا شدید رجحان ھے ۔ ان شدید قسم کے قواعد و ضوابط نے فارسی زبان کے غیرملکی شاعر کے لئے بڑا مشکل بنا دیا ھے کہ وہ ایران میں مقبولیت حاصل کر سکے یا فقط اپنی حیثیت ھی تسلیم کرا لے ۔

بالعموم بات کرتے ھوئے یہ کہا جا سکتا ھے کہ ایرانی نقادان ادب فارسی شاعری کو تین مکاتب میں تقسیم کرتے ھیں جن میں سے ھندوستانی مکتب یا اسلوب یعنی سبک ھندی ان کی نظر میں کمترین مقبولیت کا حامل ھے ۔ ایران میں اقبال کو مقبولیت نہ صرف اُن کے علّوِ فکر اور فارسی شاعری کی قدیم عالیشان روایات سے وابستگی اور بالخصوص رومی سے گہری عقیدت کی وجہ سے حاصل ھوئی بلکہ اس وجہ سے بھی کہ انھوں نے سبک ھندی کی پیروی نہیں کی ۔

قدیم شعراء میں سے اقبال رومی کو اپنا راہ نما اور مرشد سمجھتا ھے ۔ رومی نے نہ صرف اقبال کی فکر کو متاثر کیا ھے بلکہ اسکے اُسلوب شاعری پر بھی اثر انداز ھوا ھے۔ فارسی زبان کے اس عظیم صوفی شاعر نے اپنے عمیق افکار کی نشرواشاعت کے لئے مثنوی کی صنف کو اپنایا تھا ۔ اقبال نے بھی دنیا تک اپنا فلسفۂ خودی پہنچانے کے لئے ,,اسرار خودی ،، میں اسی صنف کو اختیار کیا ۔ رومی کا سحر اقبال پر اسقدر گہرا تھا کہ اس نے ,,گلشن راز جدید،، کے سوا جو ,,زبور عجم ،، کا ایک حصہ ھے ، باقی تمام مثنویوں میں وھی بحر

برقرار رکھی ۔ ,گلشن راز جدید ، محمود شبستری کی مشہور مثنوی ,,گلشن راز، جو ۷۱۰ ھ میں لکھی گئی تھی ، کے جواب میں لکھی ہے ۔ یہ مثنوی اصلی نظم کی بحر میں لکھی گئی ہے جسکا سبب خود ظاہر ہے ۔

غزل میں اقبال نے زیادہ تر حافظ کی بہترین روایات کو اپنایا ہے۔ اگرچہ اقبال اس عظیم غزل گو شاعر کی فراریت پر کڑی تنقید کرتا ہے تاہم وہ اسکے سحر آفرین اسلوب کے حسن میں اسیر ہونے سے بچ نہ سکا ۔ چنانچہ اس نے اپنی غزل میں وہی لطیف روح ، وہی شاندار موسیقی ، وہی درخشاں لفظی تصویر کشی ، اور بلند پروازی کا وہی گہرا احساس پیدا کرنے کی کوشش کی جو حافظ کی غزل کا طرّۂ امتیاز ہے۔اسی طرح رباعیات میں اقبال نے مشہور ایرانی شاعر بابا طاہر عریاں کو جو پانچویں صدی ہجری میں گذرا ہے ، اپنے لئے نمونہ بنایا ۔

اقبال نے جس بینظیر کامیابی کے ساتھ حافظ کی غزل کو از سرنو تخلیق کیا اور جس مہارت سے بابا طاہر کی رباعیات کے حسن اور سحرلطیف کو اپنی گرفت میں لیا ہے کوئی شاعر اقبال سے پہلے ایسا نہیں کر سکا ہے ۔ جیسا کہ ایرانی دانشوروں سعید نفیسی اور حسین خطیبی کی رائے ہے ، اقبال نے کبھی اپنے آپ کو سبک ہندی سے منسلک نہیں کیا ۔ یہ شیوۂ سخن جو عرفی ، نظیری ، کلیم ، صائب مرزا غالب اور بہت سے دوسرے اساتذہ فن کی بدولت اپنی لطافت اور ندرت کیلئے معروف تھا ، بعد میں دوسرے درجے کے شعراء کے ہاتھوں اپنی آب و تاب کھو چکا تھا ۔ اِن شعراء نے جدّت طرازی کے اندھے جوش میں دوراز کار تخیلاّت ، عجیب و غریب استعارے اور صعب الفہم ترکیبات استعمال کر کے غزل کے فطری اور

برجستہ حسن کو بگاڑ دیا تھا ۔ تخیلؔ اور اسلوب کے اِن تجربوں کی وجہ سے بالآخر سبک ہندی کو ایران میں اپنی سابقہ مقبولیت سے ہاتھ دھونے پڑے ۔ اور نوبت اس حد تک پہنچی کہ انیسویں صدی میں شعوری کوششیں کر کے اس سبک کی پیہم مخالفت کی گئی جسکے نتیجے میں یہ قطعی طور پر مسترد کر دیا گیا ۔

قدیم اسالیب سے وابستگی کے علاوہ اقبال نے ایرانی نقادوں اور محققین کو اپنی تخلیقء عبقریت اور جدت طرازی سے بےحد متاثر کیا ہے ۔ اِن خصوصیات نے اقبال کو نئے تجربات سے روشناس کرایا اور ان کی شاعری کو ایک مخصوص انفرادی آہنگ بخشا ۔ اقبال کی شاعری کے اسی منفرد آہنگ نے ملک الشعراء بہار اور حسین خطیبی جیسے مشہور ماہرین سے شاندار خراج تحسین حاصل کیا ہے ۔ یہ دونوں دانشور تہران یونیورسٹی میں اُسلوبیات کے پروفیسر رہ چکے ہیں ۔ اِن دونوں کا اس بات پر اتفاق ہے کہ اقبال کی شاعری کے اسلوب کو سبک اقبال کہنا زیادہ موزوں ہے (١٦) بہار کو اس بات پر اصرار ہے کہ اقبال نے کسی ایک مکتبِ شاعری کی تقلید نہیں کی بلکہ اسکی شاعری مختلف اسالیب اور طُرق اظہار کی عکاسی کرتی ہے ۔ اور انجام کار اپنا ایک منفرد تازگی بخش انداز اختیار کر لیتی ہے (١٧) ۔ ڈاکٹر خطیبی اقبال کو ان الفاظ میں مزید خراجِ تحسین ادا کرتے ہیں : ,,یہ اقبال ہی تھے جنھوں نے اپنے ملک میں فارسی شاعری کی ٹمٹماتی ہوئی لَو کو بھر پور شعلہ بنا دیا ۔ اور اسکی ابدی و لاہوتی روشنی سے نہ صرف پاکستان کو تابندہ کر دیا بلکہ اپنی شاعری کی چمکدار شعاعوں کی بدولت ایران کو بھی منّور کر دیا جو فارسی زبان کا گہوارہ ہے ،، (١٨)

اقبال کی زبان پر کسی نے معترضانہ تنقید نہیں کی بلکہ ان کی

زبان کے مخصوص انداز کا دانشوروں کی ایک بڑی تعداد نے دفاع کیا ھے ۔ پروفیسر مجتبی مینوی نے اقبال کی زبان کا دفاع خالصۃً لسانیاتی بنیادوں پر کیا ھے ۔ اور انھوں نے فارسی زبان کی اُس نوع کو جو اقبال نے استعمال کی ھے لسانیات کے بنیادی اصولوں کے عین مطابق بتایا ہے یعنی یہ کہ زبان زمان ومکان‌کے بدلنےسے بدل جاتی‌ہے‌وہ کہتے ھیں کہ خود ایرانی محاورہ ایک مقام سے دوسرے مقام پر جانے سے بدل جاتا ھے ۔ غزنوی اور سلجوقی ادوار میں جو کچھ قم یا طوس میں لکھا گیا تھا وہ کسی حد تک محاورے اور الفاظ کے استعمال میں اُس سے مختلف تھا جو اصفہان یا ھرات میں لکھا گیا (۱۹) ۔ ڈاکٹر صورتگر اس سے ایک قدم اور آگے بڑھ گئے ھیں ۔ ان کو اقبال کی شخصیت میں ایک ایسا شاعر نظر آتا ھے جس نے فارسی کلمات اور جملے کلاسیکل معنوں میں استعمال کر کے ان کو ایران میں اپنی قدیم خوبصورتی کیساتھ دوبارہ متعارف کرایا ھے ۔ اور انھیں اپنے قدیم وطن میں از سرنو آباد کیا ھے ۔ ڈاکٹر صورتگر کہتے ھیں کہ اقبال کی خصوصیات میں سے ایک بڑی خصوصیت یہ ھے کہ وہ ان پرانے مہاجروں کو صدیوں تک پردیس میں کارنامے انجام دینے کے بعد اپنے وطن میں واپس لے آئے ھیں (۲۰) ۔ ڈاکٹر حسین خطیبی کی نظر میں اقبال کی زبان انتہائی فصیح و بلیغ اور قطعاً بےداغ ھے ۔ وہ اس بات پر تعجب کرتے ھیں کہ یہ شاعر جس کو ایران کے لوگوں سے ملنے کا موقع کبھی میسر نہیں آیا تھا کس طرح اپنے فلسفیانہ اور اخلاقی تصورات کو انتہائی فصیح فارسی الفاظ کے قالب میں ڈھال لیتا ھے اور بالکل صحیح مرکب الفاظ وضع کر لیتا ھے (۲۱) ۔ بلاشبہ شاعر کے لئے یہ ایک غیرمعمولی خراج تحسین ھے جو اُسے موجودہ زمانے کے فارسی زبان اور اسلوب کے ایک نامور ماھر کی طرف سے پیش کیا جا

رہا ہے۔

اقبال کے بارے میں ڈاکٹر علی شریعتی کے خیالات مطالعے کا خاص استحقاق رکھتے ہیں کیونکہ اسلامی انقلاب کا نصب العین رکھنے والا یہ نامور عالم اور ۱۹۷۹ء کے اسلامی انقلاب کا بطل جلیل اقبال سے بے حد متاثر ہے۔

شریعتی ۱۹۳۲ء میں خراسان کے ایک چھوٹے سے گاؤں میں پیدا ہوئے مشہد یونیورسٹی میں کچھ عرصہ پڑھنے کے بعد وہ ایک لیاقتی وظیفے پر فرانس چلے گئے جہاں اُنھوں نے ۱۹۵۸ء سے ۱۹۶۴ء تک پیرس یونیورسٹی میں اعلی تعلیم حاصل کی اور تاریخ مذھب و عمرانیات میں پی۔ ایچ۔ ڈی کی ڈگری حاصل کی۔ شریعتی پہلے ھی ایران میں ترقی پسند اسلامی تحریک کے ساتھ وابستہ رہ چکے تھے جسکی بنیاد ان کے والد تقی شریعتی، آیت اللہ طالقانی اور کچھ دوسرے علماء نے رکھی تھی۔ یہ تحریک اپنے مزاج و کردار کے اعتبار سے ایک شعلہ صفت انقلابی تحریک تھی۔

پیرس میں علی شریعتی نے اپنے آپکو نہ صرف آزادی کی قومی بلکہ بین الاقوامی تحریکوں میں بھی شامل کرلیا تھا۔ وہ ایرانی طلبہ اُس مزاحمتی گروہ کی نمایاں شخصیت تھے جو شاہ کی ظالم حکومت کے خلاف کام کر رھا تھا۔ نیز انھوں نے اپنی جدوجہد کو ایک منظم صورت میں جاری رکھنے کے لئے ایرانی مجاھدین کے ایک گروہ کے تعاون سے ‹ایران آزاد› کے عنوان سے ایک اخبار نکالا جس نے بہت جلد مقبولیت حاصل کر لی۔ علاوہ ازیں اُنھوں نے جبہۃ التحریر الوطنی، (قومی محاذ آزادی) جو الجزائر کی آزادی اور فلسطین کے انقلاب کی خاطر لڑ رھا تھا، کے ساتھ مل کر بڑی فعالیت سے کام کیا۔ جب وہ ۱۹۶۴ء میں ایران واپس آئے تو اُنھیں شاہ کی حکومت

نے بیرون ملک مخالف عناصر کے ساتھ تعاون کرنے کے جرم میں فوراً گرفتار کر لیا ۔ چھ ماہ بعد اُنھیں کچھ شرائط پر رہا کر دیا گیا ۔ ۱۹٦٦ء میں وہ اپنی سابق مادر علمی یعنی مشہد یونیورسٹی کے شعبۂ ادب و معاشرتی علوم میں اسسٹنٹ پروفیسر مقرر ہوگئے ۔ انقلاب کے چند ماہ بعد جون ۱۹۷۹ء میں ان کے اعزاز میں اس یونیورسٹی کا نام تبدیل کرکے اُن کے نام پر رکھا گیا ۔ اس تقریب کو بڑی شان و شوکت سے منایا گیا اور بڑے جوش و خروش کا اظہار کیا گیا ۔

مشہد یونیورسٹی میں ملازمت کے دوران میں مذہب پر فکر انگیز لیکچر دینے کی وجہ سے شریعتی کو بہت جلد شہرت حاصل ہوگئی ۔ مذہب کے بارے میں ان کے انقلابی نظریات نے جنھیں وہ بڑی بیباکی کے ساتھ بیان کر دیتے تھے ، حکومت کو خوفزدہ کر دیا۔ بالآخر ان کے خیالات کا لوگوں پر اثر اور ان کی روز افزوں مقبولیت ملازمت سے سبکدوشی کا سبب بنی ۔ مگر حکومت کے اس اقدام سے اُلٹا ان کے مرتبے میں اضافہ ہوا ۔ ۱۹٦۷ء میں انھوں نے تہران میں ایک مذہبی مرکز حسینیہ ارشاد ، کی تاسیس میں بڑا اہم کردار ادا کیا جہاں ان کے بصیرت افروز لیکچروں کو سننے کے لئے سینکڑوں کی تعداد میں طلبہ جمع ہو جاتے تھے ۔ ۱۹۷۳ء میں اسی مرکز نے اقبال کانگریس کا اہتمام کیا جس کا ذکر اوپر ہو چکا ہے ۔ اس کانگریس میں ڈاکٹر شریعتی نے اقبال پر جو لیکچر دیا وہ ایک تاریخی لیکچر ثابت ہوا ۔ مقالات کے اس مجموعے میں جو اس کانگریس میں پڑھے گئے تھے اور جنکو بعد میں چھاپ دیا گیا تھا ، کل ۱٦۰ صفحات میں سے شریعتی کا مقالہ ۹۰ صفحوں پر مشتمل تھا ۔ اس لیکچر میں شریعتی نے اقبال کی عظمت بیان کرتے ہوئے کہا کہ اقبال اُن عظیم مفکروں میں سے ایک ہیں جو دنیائے اسلام میں پیدا ہوئے ۔

ایک انقلابی مذہب کی حیثیت سے شریعتی نے اسلام کی جو پرُزور ، بیبــا کا نہ اور فصیحانہ تشریح کی اُس نے شاہ کی حکومت کو چوکنا کر دیا ۔ اور حسینیہ ارشاد ۱۹۷۳ء میں بند کر دیا گیا ۔ خطبات کے علاوہ بہت سی تصنیفات بھی اُن سے منسوب کی جاتی ھیں ۔ ان کے افکار نے اسلامی نصب العین رکھنے والے تمام لوگوں کو اور بالخصوص طلبہ کو بہت متأثر کیا ۔ شریعتی کو نومبر ۱۹۷۴ میں پھر گرفتار کر لیا گیا ۔ اُنھیں قید تنہائیً میں ڈالا گیا اور اذیتیں پہنچائی گئیں ۔ ان کی سزائے موت کا قوی احتمال تھا لیکن حکومت الجزائر کی کوششوں نے انھیں بچا لیا۔مارچ ۱۹۷۵ء میں اُن کو اس شرط پر رھا کیا گیا کہ وہ اسلام کی تبلیغ ایک انقلابی آئیڈیالوجی کی حیثیت سے بند کر دیں ۔

چونکہ شــاہ کی خفیــہ پولیس ساواک سائے کی طرح اُن کے ساتھ لگی رھتی تھی اس لئے وہ ١٦ مئی ۱۹۷۷ء کو ملک سے بھاگ کر انگلستان چلے گئے ۔ مگر صرف ایک ماہ بعد ۱۹ جون کو وہ لندن میں اپنے فلیٹ کے فرش پر شہید پائے گئے ۔ شریعتی کے احــباب کا کہنا ھے کہ اس گھناؤنے قتل کی ذمہ دار ساواک تھی ۔

شریعتی کو ایک سریع عروج نصیب ھوا تھا ۔ اُنھوں نے اپنی زندگی کے معدودے چند مصروف سالوں میں اپنے احباب اور طلبہ کے اندر سیاسی شعور کی نئی روح نہ صرف بیدا کر دی تھی بلکہ مشتعل کر کے اُسے مہمیز بھی لگا دی تھی ۔ رفقاء اور طلبہ اب اُنھیں برادر شہید کے نام سے یاد کرتے ھیں ۔ جس زمانے میں اسلامی انقلاب کی تحریک زور و شور کے ساتھ سرگرم عمل تھــی اس زمــانے میــں شریعتی کو ایسی مقبولیت حاصل ھوئی جسکی نظیر نہیں ملتی ۔ مظاھروں اور جلوسوں میں آیتہ اللہ خمینی کی تصویروں کے ساتھ

شخصیت کا شعور حاصل کر کے اپنی تعمیر نو کے لئے کوشاں ہو۔ اس نے سید جمال الدین کے انقلابی نعرے کو نظریاتی بنیادیں فراہم کیں۔ اور سید صاحب نے جو درخت لگایا تھا اقبال کے افکار نے اُسکی جڑوں کو مضبوط بنا دیا۔ شریعتی ان دونوں عظیم شخصیتوں کو ایک ھی باب کا عنوان تصور کرتا ھے۔ اور کہتا ھے کہ اس باب کا متن ھم خود ھیں یعنی اُمّۃ اور اسکے مسائل اور اُن کا حل۔ اسی لئے ان دونوں کو جاننا اسلام کو جاننے کے ھم معنی ھے۔ وہ کہتے ھیں اقبال امتِ مسلمہ کی امنگوں، خوابوں، خیالات، اسکے مسائل اور مشکلات کے ترجمان ھیں۔ اور اُن کے حل کا راستہ دکھاتے ھیں۔ اقبال اور اسلام ایک ھی حقیقت کے دو نام ھیں۔ اقبال بھی اتنے ھی کثیر الجہات ھیں جتنی کہ روح اسلام۔ یہ سب کچھ کہہ چکنے کے بعد شریعتی اقبال کو سب سے بڑا خراج تحسین ان لفظوں میں پیش کرتے ھیں:۔
,,اقبال، علی کی طرح ھیں یعنی اقبال نے علی (ع) کی یاد کو تازہ کر دیا ھے (۳۰)۔ ،، پھر ڈاکٹر شریعتی تشریح کرتے ہوئے کہتے ھیں کہ علی (ع) ایک ایسی ھستی ھیں جو آلام و مصائب کو دور کر کے انسان کی گوناں گوں ضروریات کو ھر دور اور ھر عصر میں نہ صرف الفاظ و افکار کے ذریعے پورا کرتے ھیں بلکہ اپنی زندگی اور ذات سے بھی انسانی احتیاج کو تسکین پہنچاتے ھیں (۳۱)۔

شریعتی کے نزدیک اقبال کے مصلحانہ انقلابی فلسفۂ زندگی کو جو اعلی وارفع اھمیت حاصل ھے اسکے آگے ان کے شاعرانہ کمال کی اھمیت بھی ماند پڑ جاتی ھے۔ اقبال کی مدح و ستائش صرف اس لئے کرنا کہ وہ فارسی زبان کے عظیم شاعر ھیں ایسا ھی ھے جیسا مارٹن لوتھر کا تعارف دنیائے مسیحیت میں یوں کرایا جائے ,,فن خطاطی کا ماھر ایک خوبصورت انسان۔ ،، (۳۲)

شریعتی کا شمار ابھی تک اقبال کے عظیم شیدائیوں میں ہوتا ہے ۔ اور شریعتی کی انقلابی آئیڈیالوجی کے نشو و ارتقاء پر اقبال کا جو اثر ہے اس میں مبالغہ آرائی کی کوئی گنجائش نہیں ہے ۔ ایران میں سیاسی بیداری کی علامت کی حیثیت سے شریعتی کے غالب کردار کو مدنظر رکھتے ہوئے اس امر کی تحسین کچھ مشکل نہیں ہے کہ اقبال کی فکر نے ایران کے اسلامی انقلاب پر بالواسطہ اثر ڈالا ہے ۔ عرفانی ادب ، اسلامی قومیت اور اسلامی اتحاد و اخوت کے موضوعات پر لکھی جانیوالی کتابوں میں اقبال کا ذکر کثرت سے آتا ہے ۔ اُنھیں راہ نما فلسفی کے لقب سے اکثر یاد کیا جاتا ہے اور الہام و بصیرت کا مسلمہ سر چشمہ سمجھا جاتا ہے ۔

تقریباً ساٹھ برس پہلے اقبال نے ایران میں زندگی کی نئی روح پھونکنے کی خواہش کا اظہار ان لفظوں میں کیا تھا ۔ ع عجم رمیدہ بورا نفسم بہار باد(۳۳)آج ان کی یہ دلی خواہش پوری ہوتی نظر آ رہی ہے ۔



حوالہ جات

۱ ۔ محیط طباطبائی : محیط ، تہران اردیبہشت ، ۱۳۲۴شمسی، اپریل ۔ مئی ۱۹۴۵ء ۔

۲ ۔ ایضاً ۔ مکتبۂ دانش ، تہران ۱۳۳۰ شمسی ۔ 1951 صفحہ ۴۷

۳ ۔ عبدالشکور احسن: ,,اقبال کی فارسی شاعری کا تنقیدی جائزہ ,, لاہور ۱۹۷۷ صفحہ ۵۵۸

۴ ۔ ایضا صفحہ ٦

۵ ۔ ایضاً صفحہ ٦

٦ ۔ اقبال نامہ صفحہ ۹

۷ ۔ اس غزل کا پہلا شعر یہ ہے :

به ملازمان سلطان که دهد خبر ز رازے

که جهان توان گرفتن به نوائے دلگدازے

۸ ۔ ایضاً صفحہ ١٦

۹ ـ خواجه عبدالحمید عرفانی : اقبال ایرانیوں کی نظر میں ـ کراچی ۱۹۵۷ صفحات ۳۵۳ ـ ۳۵٦
۱۰ ـ ایضاً ـ
۱۱ ـ ایضاً صفحه ایک
۱۲ ـ اقبال ـ معمار تجدید بنائے تفکر اسلامی ـ تہران صفحه ۱٦
۱۳ ـ طاهره صدیقی : مراسم تجلیل از علامه اقبال در دانشگاه تہران سه ماهی هلال، کراچی ۱۹۷۰ صفحه ۲۵ ـ
۱۴ ـ ایضاً ـ تعارف صفحه ۱۱
۱۵ ـ The Reconstruction of Religious thought in Islam
لاهور ـ طبع ۱۹۷۱ء تمہید صفحات ۵ ، ٦
۱٦ ـ اقبال ایرانیوں کی نظر میں ـ صفحات ۱۳ و ۱۳۳
۱۷ ـ ایضاً صفحه ۱۳
۱۸ ـ ایضاً صفحه ۱۳۳
۱۹ ـ مجتبی مینوی : اقبال لاهوری ، شاعر پارسی گوی پاکستان تهران ۱۳۲۷ شمسی ـ ۱۹۴۸ صفحه ٦
۲۰ ـ اقبالنامه ـ صفحه ۲۷
۲۱ ـ اقبال ایرانیوں کی نظر میں ـ صفحه ۱۳۲
۲۲ ـ ما و اقبال ، تہران ـ صفحه ۵
۲۳ ـ اقبال ، معمار تجدید ـ ـ ـ ـ صفحه ۸۸
۲۴ ـ ایضاً صفحه ۸۳
۲۵ ـ ایضاً صفحات ۱۳ ـ ۲۲
۲٦ ـ ایضاً صفحه ۸۵
۲۷ ـ ایضاً صفحات ۲۰ ـ ۲۱
۲۸ ـ ایضاً صفحه ۸٦
۲۹ ـ ایضاً صفحه ۹۸
۳۰ ـ ما و اقبال صفحه ۷
۳۱ ـ ایضاً صفحه ۲۸
۳۲ ـ ایضاً صفحه ۱۲۱
۳۳ ـ پیام مشرق ، لاهور ـ ساتواں ایڈیشن ۱۹۴۸ صفحه ۲۱۵ ـ

عارف نوشاهی

کتابوں پر نقد و نظر

(صرف ایسی کتابوں پر نقد و نظر کا اظہار کیا جاتا ہے جن کا تعلق فارسی زبان و ادب سے ہو)

سلسلۂ مطبوعات نمبر ۱۷۵

مقاماتِ مظہری

احوال و ملفوظات و مکتوبات

حضرت میرزا مظہر جانِ جاناں شہید

۱۱۱۱ھ / ۱۷۰۰ء — ۱۱۹۵ھ / ۱۷۸۱ء

تالیف

حضرت شاہ غلام علی دہلوی

تحقیق، تعلیق و ترجمہ

محمد اقبال مجددی



اردو سائنس بورڈ

۲۹۹ - اپر مال ○ لاہور

حضرت میرزا مظہر جان جانان شہید (۱۱۱۱ ـ ۱۱۹۵ھ) کا روحانی حیثیت سے برصغیر کے مشائخ نقشبندیه میں ایک نمایاں مقام ہے۔ البته تذکرہ نگاروں نے آپ کے نظم و نثر میں خوش بیان ہونے کا ذکـر بھی کیا ہے۔ آپ کا فارسی دیوان اور فارسی کے معروف اور غیر معـروف شعراء کے کلام کا انتخاب ,,خریطۂ جواهر،، کئی بار چھپ چکا ہے۔

,,مقامات مظهری،، (فارسی) حضرت میرزا مظہر جان جانان کے روز ولادت سے یوم شہادت تک کے حالات و مقامات پر مشتمل ہے. اس میں آپ کے ملفوظات اور مکتوبات کا انتخاب بھی دیا گیا ہے۔

اگر اٹھارهویں صدی عیسوی کے ملفوظات لٹریچر کا مطالعه کیا جائے تو اس کتاب کی امتیازی حیثیت معلوم ہو جائے گی ـ اس دور کی جس قدر مذہبی ، سماجی اور سیاسی جھلکیاں اس مجموعه میں ملتی هیں ، ملفوظات کے دیگر مجموعے ان امور سے خالی هیں ـ (زیر نظر کتاب ص ۱۷۸) ـ

اس سے پہلے مقامات مظهری کا اردو ترجمه کسی گم نام مترجم نے کیا تھا جو تقریباً ۱۹۳۰ء میں لاهور سے چھپا ـ مگر وہ ترجمه اغلاط سے اس قدر پُر تھا که مضحکه خیز حد تک لایعنی هو کر ره گیا تھا ـ (زیر نظر کتاب ، ص ۱۸۴) ـ

اب پروفیسر محمد اقبال مجددی نے اس کتاب کا از سر نو ترجمه کیا ہے اور اس پر اپنا مفصل مقدمه بڑھایا ہے جس میں صاحب سوانح کی سیاسی ، معاشرتی اور مذهبی زندگی کی عکاسی کرکے ان کی روحانی خدمات کا نقش واضح کیا ہے ـ اس مقدمه اور ترجمه کے توضیحی حواشی ، اور ان دونوں کی فهرست مآخذ نے اس کتاب کو محض ایک فارسی کتاب کا اردو ترجمه نہیں رهنے دیا بلکه حضرت

میرزا مظہر خان جانان شہید اور ان کے عہد کی مستند تاریخ بنا دیا ہے۔ بلاشبہ یہ تحقیقی کام پاکستان میں تنقیح و تحقیق کے اسلوب کا ایک عمدہ نمونہ ہے اور جناب مجددی پاکستان کے ایک ایسے محقق، مورخ اور کتاب شناس کے طور پر سامنے آئے ھیں جن کی تحقیقات اور فراہم کردہ معلومات پر آنے والے محققین اعتماد کے ساتھ بھروسا کر سکتے ھیں۔

اردو سائنس بورڈ لاھور نے اپنے دائرہ کار سے ھٹ کر ایسی آبرومندانہ تحقیق چھاپ کر ایک مستحسن قدم اٹھایا ہے۔





غایۃ الامکان فی معرفۃ الزمان والمکان

شیخ تاج الدین محمود بن خداداد اشنوی

تصحیح و تعلیقات و مقدمہ

نذر صابری

مجلس نوادرات علمیہ اٹک کیمبلپور

غایۃ الامکان فی درایۃ المکان

(حقیقتِ زمان و مکان پر بصیرت افروز رسالہ)

مصنف
عین القضاۃ ہمدانی
(م ۵۲۵ھ)

تسویہ و ترجمہ
لطیف اللہ

مکتبۂ ندیم
۲۸/۴ ڈی۔ ۳۔ ناظم آباد۔ کراچی

مسئلۂ زمان و مکان پر اسلامی کتب فلسفہ و تصوف میں عمومی اور خصوصی انداز میں مباحث ملتے ھیں ۔ مگر جو قبولیت اور شہرت ,, غایۃ الامکان فی درایۃ المکان ،، یا ,, غایۃ الامکان فی معرفۃ الزمان والمکان ،، نامی ایک فارسی رسالہ کو ملی وہ اس موضوع پر کسی اور مستقل رسالہ کو نہیں ملی ۔ اس بات کا اندازہ اس رسالہ کے متعدد قلمی نسخوں ، اس کی کم از کم چار بار اشاعت اور صوفیہ اور فلاسفہ کے ھاں اس رسالہ سے جزوی اخذ و اکتساب سے ھوتا ہے ۔ خود پاکستان میں دو سال کے اندر اندر یہ رسالہ دو بار اہتمام کے ساتھ چھپ چکا ہے ۔

پاکستان میں پہلی بار یہ رسالہ ربیع الاول ۱۴۰۱ ھ میں محترم نذر صابری کی تصحیح و تعلیقات و مقدمہ کے ساتھ مجلس نوادرات علمیۂ اٹک ، کیمبل پور کی طرف سے شائع ھوا اور دوسری بار شوال

۱۴۰۳ھ میں محترم لطیف اللہ کے تسویہ و ترجمہ کے ساتھ مکتبۂ ندیم کراچی نے چھاپا ۔

جو چیزیں دونوں اشاعتوں کو ایک دوسرے سے الگ کرتی ھیں وہ یہ ھیں :

۱ ۔ صابری صاحب نے رسالہ کا عنوان ,, غایۃ الامکان فی معرفۃ الزمان والمکان ،، قرار دیا ہے جب کہ لطیف اللہ صاحب نے ,, غایۃ الامکان فی درایۃ المکان ،، اختیار کیا ہے۔

۲ ۔ صابری صاحب نے مصنف کا نام شیخ تاج الدین محمود بن خداداد اشنوی لکھا ہے جب کہ لطیف اللہ صاحب نے اسے عین القضاۃ ھمدانی کی تصنیف تسلیم کیا ہے۔

۳ ۔ صابری صاحب نے صرف فارسی متن پیش کیا ہے۔ لطیف اللہ صاحب نے فارسی متن کے ساتھ اردو ترجمہ بھی چھاپا ہے۔

۴ ۔ لطیف اللہ صاحب نے ,, سیر الاولیاء ،، اور ,, فصل الخطاب ،، نامی کتابوں میں مسئلہ زمان و مکان پر مباحث کو بطور ضمیمہ شامل کیا ہے۔

صابری صاحب نے رسالہ کے سات مختلف ناموں میں سے جو ایک نام اختیار کیا ہے اس کی وجہ یہ نہیں کہ وہ نام کسی قدیم ترین نسخہ میں شامل ہے اور نہ ھی یہ کہ رسالہ کے اکثر نسخوں میں وہ نام آیا ہے بلکہ صابری صاحب کے نزدیک چونکہ وہ نام روح عرفانی اور روایات عنوان تراشی (سجع و آھنگ) کی رو سے موزوں ہے لہذا وھی رسالہ کا اصل نام ہے۔ اس کے برعکس جب صابری صاحب نے رسالہ کو شیخ اشنوی کی تصنیف قرار دیا تو یہ دلیل پیش کی کہ یہ انتساب قدیم ترین نسخہ میں موجود ہے اور کثرت سے نسخوں میں موجود ہے۔ ھمارے خیال میں چونکہ قدیم ترین نسخہ (مثلاً مکتوبہ

٧٠٠ھ) اور اکثر نسخوں میں وهی نام ہے جو لطیف اللہ صاحب نے اختیار کیا ہے تو لطیف اللہ صاحب کا انتخاب درست ہے۔ اگرچہ خود لطیف اللہ صاحب نے یہ نام اختیار کرنے میں کسی خارجی ماخذ سے مدد نہیں لی ہے اور نہ ھی کوئی اس کا کھلا ثبوت پیش کیا ہے حالانکہ یہ اس لئے بھی ضروری تھا کہ رسالے کا نام متنازعہ چلا آ رہا ہے۔

صابری صاحب نے اسے شیخ اشنوی کی تصنیف قرار دینے میں بہ طور خاص صرف دو دلائل پر انحصار کیا ہے۔ اولاً قلمی نسخوں کی غالب تعداد میں انتساب اسی مصنف سے ہے۔ ثانیاً جامی نے بھی اسے اشنوی ھی کی تصنیف بتایا ہے۔

لطیف اللہ صاحب نے مصنف کے تعین میں نذر صاحب کے ان تمام دلائل پر جرح کی ہے جو انہوں نے اشنوی کی تصنیف ثابت کرنے کے لئے پیش کئے تھے۔ لطیف اللہ صاحب نے نہ صرف صابری صاحب کے دلائل کو اپنے دلائل سے ساقط کیا ہے بلکہ زیر نظر رسالہ اور عین القضاۃ همدانی کی زندگی کے واقعات اور اس کی دیگر تصانیف کے اسلوب میں مماثلت دکھا کر اپنے پلڑے کو بھاری کیا ہے۔ اگرچہ اس سے پہلے بھی ایران میں یہی رسالہ باہتمام رحیم فرمنش ، عین القضاۃ همدانی کی تصنیف کے طور پر شائع ہو چکا تھا مگر اب ایک پاکستانی محقق نے بھی اس پر مہر تائید لگا دی ہے۔

لطیف اللہ صاحب کا ترجمہ سہل اور بمطابق اصل ہے۔ اس فلسفیانہ موضوع پر ایک مشکل تحریر کو انہوں نے ترجمے کے ذریعے عام فہم بنا دیا ہے۔

اٹک اور کراچی کی دونوں اشاعتوں میں جو بات تحقیق کے جدید تقاضوں کے خلاف ہے یہ ہے کہ جو متن پیش کیا گیا ہے وہ ایک ایک

نسخه سے تیار کیا گیا ہے اور کسی دوسرے نسخه یا نسخوں سے مقابله کی زحمت اٹھا کر اس کی تصحیح میں کوشش نہیں کی گئی ۔ اٹک اور کراچی کے دونوں نسخوں میں بھی اختلاف ہے ۔ نذر صاحب نے ایک بلا تاریخ نسخه کو بنیاد بنا لیا اور لطیف الله صاحب نے سرے سے اپنے نسخه کی قدامت ، اهمیت اور اصالت کا ذکر هی نہیں کیا ۔ سوائے اس کے که انہوں نے کراچی یونیورسٹی لائبریری میں موجود اس رساله کی مائیکروفلم سے نقل تیار کی ہے ۔ اصل نسخه کہاں ہے ؟ اس کی تاریخ کتابت کیا ہے ؟ اس بارے میں لطیف صاحب نے کچھ نہیں بتایا ۔

نذر صاحب نے نہایت محنت سے ۲٦ نسخوں کی موجودگی کا پتا لگایا ہے ۔ هم مزید نسخوں کی نشاندهی کر رهے هیں تاکه آئنده جب کبھی اس رساله کی تصحیح کی جائے تو ان نسخوں سے بھی ممکنه حد تک استفاده کیا جا سکے ۔

۱ ۔ کتب خانۂ خلیل الرحمن داودی ۔ ٹیگور پارک لاهور ۔ میں نے وهاں ایک نسخه مکتوبه ۱۲ شعبان ۱۰۰۵ هـ ، مشتمل بر ٦۱ صفحات دیکھا تھا ۔ (نیز دیکھیے : فهرست مشترک ۲ : ۹۷۳) ۔

۲ ۔ کتابخانه گنج بخش اسلام آباد ، نمبر ۱۸۴۵ ۔ ایک مجموعۂ رسائل میں صفحه ۵۰ تا ۱۰٦ ، اس مجموعه کی تاریخ کتابت ۱۱۷۱ هـ ہے ۔ (فهرست مشترک نسخه های خطی پاکستان از احمد منزوی ۲ : ۹۸۳) ۔

۳ ۔ جامعه رضویه ضیاء العلوم سبزی منڈی راولپنڈی ۔ مکتوبه ۱۲۱۰هـ ۔ ۷۳ صفحات (فهرست مشترک ۔ تکمله ۔ زیر طبع) ۔

۴ ۔ کتابخانۂ آیت الله العظمی مرعشی ۔ قم (ایران ، شماره ۸۸۴، مکتوبه ۱۲۸۴ هـ ، ورق ۵۷ ر ۔ ٦۹پ . (فهرست نسخه های خطی

کتابخانۂ ... مرعشی از احمد حسینی ٣: ٦٧)

فروری ١٩٨٥ء میں خدا بخش لائبریری پٹنہ نے ہندوستانی کتاب خانوں میں تصوف پر فارسی اور عربی مخطوطات کی ایک مجمل مشترک دستی فہرست شائع کی ہے (البتہ اس ہینڈلسٹ کو نہ تو کوئی نام دیا گیا ہے اور نہ ھی اس پر ناشر کا نام اور سال طباعت درج ہے) ۔ اس دستی فہرست میں وہاں کے چھ کتب خانوں میں اس رسالہ کے ایک ایک نسخہ کی نشان دھی کی گئی ہے۔ (ص ٤٧ و ١٧) . ان نسخوں میں بھی رسالہ اور اس کے مصنف کے نام میں اختلاف پایا جاتا ہے۔ مثلاً :

کتب خانہ	رسالہ کا نام	مصنف کا نام	دستی فہرست کا حوالہ
آزاد	غاية الامكان فی دراسية (كذا) المكان	محمود الاستری(کذا)	ص١٧
آصفیہ			
علی گڑھ			
ابوالخیر	غاية الامكان	عين القضاة همدانی	ص ١٧
رضا	غاية المكان فی دراية الزمان	سيد علی همدانی	ص ١٧
ناصریہ	غاية الامكان	شمس الدين محمد شاه‌صوفی	ص ٤٧
ریسرچ لائبریری سرینگر	غاية الامكان	شيخ تاج الدين محمد	ایک سائیکلو سٹائل فہرست

نذر صابری صاحب نے نسخۂ ایاصوفیا (استنبول) کی اطلاع دی ہے۔ مگر اس کے سنۂ کتابت کا ذکر نہیں کیا ۔ یہ نسخہ جس مجموعۂ

رسائل میں موجود ہے اس کی مائیکروفلم کتابخانۂ مرکزی دانشگاہ تہران ۔ (شمارہ ۱۳۱) میں محفوظ ہے میں نے اس مجموعہ کے ایک رسالہ ,, جہاد نامہ ،، کو شائع کیا ہے اور فروری ۱۹۸۵ء میں تہران میں یہ مائیکروفلم بھی ملاحظہ کی ۔ جہاد نامہ کا سال کتابت ۷۰۲ ھ ہے ۔ تمام مجموعہ ایک ھی کاتب کا لکھا ہوا ہے لہٰذا غایة الامکان کا سال کتابت بھی ۷۰۲ ھ کے لگ بھگ ہے اس طرح یہ نسخہ ، نسخۂ آستان قدس رضوی مشہد مکتوبہ ۷۰۰ ھ کے بعد دوسرے نمبر پر آتا ہے اور تصحیح کے لئے عمدہ اساس بن سکتا ہے۔

از انتشارات مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان - اسلام آباد

فهرست چاپ های آثار سعدی در شبه قاره

و چاپ های شروح و ترجمه ها و فرهنگنامه ها و تضمین های آثار وی

تالیف

سید عارف نوشاهی



مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان

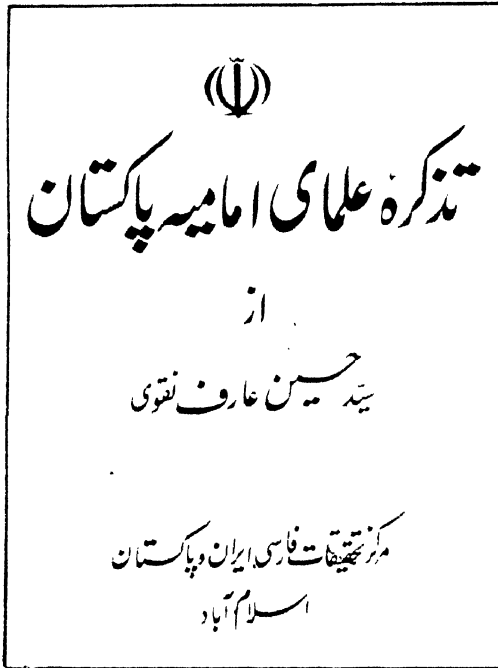
سعدی

بر مبنای نسخه های خطی پاکستان

احمد منزوی



مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان

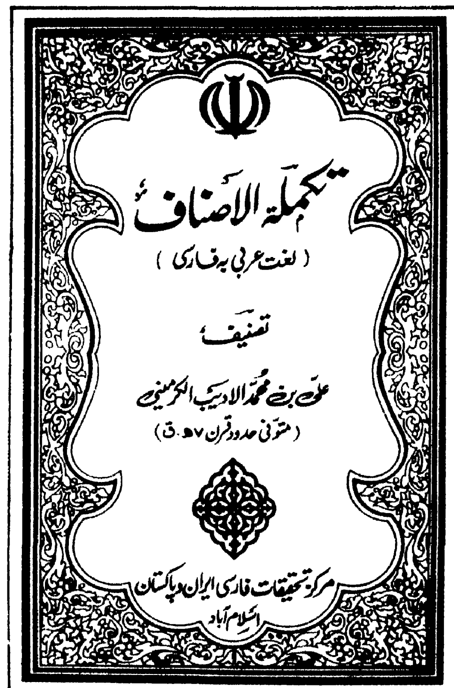

تذکرهٔ علمای امامیه پاکستان

از

سید حسین عارف نقوی

مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان

اسلام آباد


تکملة الأصناف

(لغت عربی به فارسی)

تصنیفِ

علی بن محمد الادیب الکرمینی

(متوفی حدود قرن ۷ ھ.ق)

مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان

اسلام آباد



دو رساله در جهادِ اکبر

جهاد نامه

مؤلف مجهول قرن هفتم هجری

ظلم نامهٔ اکبر

(ترجمهٔ "جهاد الاکبر" منسوب به غزالی)

به اهتمام

سیّد عارف نوشاهی



مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان



شرح مثنوی معنوی

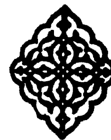
(جلد یکم)

نگاشتهٔ

شاه داعی الی الله شیرازی

تصحیح و پیشگفتار

محمّد نذیر رانجها



مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان

DANESH

Quarterly Journal
of the
[illegible] Islamic Republic of Iran, Islamabad

Editor : [illegible]

Editorial Adviser : Dr. S. Ali Raza Naqvi